



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



حضرت امام علی النقی علیه السلام

فضل اللہ کمپانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امام علی النقی علیہ السلام

نویسنده:

فضل الله کمپانی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	حضرت امام علی النقی (ع)
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	تاریخ ولادت و حسب و نسب
۱۰	مناقب و مکارم اخلاق
۱۵	اقوال مورخین و دیگران
۱۹	نصوص وارده بر امامت آن حضرت
۲۴	در زمان خلفای معاصر
۳۳	عزیمت امام از مدینه به سامراء
۳۹	رفتار متوکل با امام هادی
۴۹	قتل متوکل
۵۴	احتجاجات و مناظرات
۶۵	معجزات و کرامات
۷۷	بعضی اخبار وارده از آن جناب
۸۴	وقایع مهمه دوران امامت آن حضرت
۹۴	شهادت امام هادی
۹۸	اولاد آن جناب
۱۰۰	اصحاب و روات
۱۰۷	از دعاهای آن حضرت
۱۰۸	از نامه های امام
۱۱۱	رساله در جبر و تفویض
۱۴۶	از کلمات قصار
۱۵۰	ارجوزه در مدح امام هادی

۱۵۴ پاورقی

۱۶۹ درباره مرکز

مشخصات کتاب

نویسنده: فضل الله کمپانی

ناشر: فضل الله کمپانی

موضوع: امام هادی (ع)

یادداشت: مقاله

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم پس از حمد و سپاس خدای تعالی و درود بر نبی اکرم و خاندان او صلوات الله علیهم اجمعین. به طوری که مورخین و اصحاب سیر نوشته اند دوران زندگانی و امامت ائمه اطهار علیهم السلام همزمان با حکومت غاصبانه خلفای ستمگر اموی و عباسی بوده و حیات پر افتخار آنان از جانب طاغیان و جباران مزبور دچار مخاطره و مورد تهدید قرار می گرفت چنانکه حضرات معصومین در آن دوران های تاریک و پر خفقان مخصوصا در زمان حکام عباسی غالبا دور از موطن و دیار خود در حبس و تبعید به سر برده و یا لااقل تحت نظر مستقیم خلیفه وقت قرار می گرفتند تا از هر گونه فعالیت دینی و اجتماعی و سیاسی آنان که گاهی ممکن بود ارکان حکومت غاصبانه خلفاء را متزلزل نماید ممانعت به عمل آورند. دو تن از ائمه اطهار (امام هادی و فرزندش امام حسن عسکری علیهما السلام) که این کتاب به طور اختصار متضمن شرح حال و تاریخ زندگانی آن دو بزرگوار است در زمان خلفای ستمگر عباسی مانند متوکل و معتمد و امثال آنها بالاجبار [صفحه ۴] در سامراء که محل عساکر و لشکریان خلفای مزبور بود. مدتی از عمر خود را در نهایت مشقت و محدودیت سپری نموده و بدین جهت آن دو امام به (عسکری) ملقب گردیده اند. مطالبی که طی دو بخش درباره شرح زندگانی و دوران امامت آنان در صفحات آینده نگارش می گردد چکیده و خلاصه مندرجات چندین کتب معتبره تاریخ و حدیث بوده و به سبک خاصی تنظیم گردیده

است که در عین اجمال و اختصار حاوی مطالب سودمند و نکات لازمه بوده و مطالعه کننده گرامی را در این مورد از مراجعه به کتب دیگر بی نیاز می گرداند. و ما توفیق الا بالله علیه توکلت و الیه انیب. فضل الله کمپانی [صفحه ۵]

تاریخ ولادت و حسب و نسب

بسم الله الرحمن الرحيم هو النقی لم یزل نقیا و کان عند ربه مرضیا (غروی اصفهانی) در تاریخ ولادت امام علی النقی علیه السلام نیز مانند بعضی دیگر از ائمه اطهار علیهم السلام میان مورخین اختلاف نظر وجود دارد برخی از تاریخ نویسان ولادت آن حضرت را در ماه رجب و بعضی در ماه ذیحجه و همچنین بعضی در سال ۲۱۲ و برخی در سال ۲۱۴ هجری نوشته اند و ذیلا- به نقل پاره ای از اقوال آنان اشاره می گردد. شیخ مفید و طبرسی و ابن شهر آشوب و فتال نیشابوری می نویسند که ولادت با سعادت امام هادی علیه السلام در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری در قریه صریا (در حوالی مدینه طیبه) اتفاق افتاده است. [۱]. محمد بن طلحه شافعی و ابن جوزی و مسعودی و ابن صباغ و شبلنجی و بعضی دیگر ولادت آن حضرت را در ماه رجب سنه ۲۱۴ نوشته اند. [۲]. شمس الدین محمد بن طولون در کتاب خود (ائمه الاثنا عشر) می نویسد [صفحه ۸] ولادت آن حضرت در روز ۱۳ رجب اتفاق افتاده و گفته شده است که در روز عرفه سال ۲۱۴ و یا ۲۱۳ هجری بوده است. [۳]. علامه مجلسی می نویسد اشهر آن است که سال ولادت آن حضرت ۲۱۲ هجری بوده و جمعی کثیر سال ۲۱۴ نیز گفته اند و ماه ولادت هم مشهور ۱۵ ذیحجه است و به

روایت دیگری که شیخ در مصباح نقل کرده ۲۷ ذیحجه و به روایت ابن عیاش در دوم یا پنجم رجب و به روایت علی ابن ابراهیم قمی ۱۳ ماه رجب واقع شده است. [۴]. ولی آنچه در میان امامیه مشهور است همچنانکه مجلسی فرموده ولادت امام هادی علیه السلام در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ بوده است. اما از نظر شرافت حسب و نسب نیازی به توضیح نیست زیرا آن حضرت مانند آباء و اجداد گرامیش دارای شرافت و اصالت ذاتی بوده و شاخه ای از شجره طیبه نبوت است، پدرش امام جواد علیه السلام خارج از حد توصیف بوده و شرح حال وی در کتاب جداگانه ای به طبع رسیده است. [۵]. مادرش ام ولدی به نام سمانه مغریه بانوئی پاکدامن و با تقوی و با فضیلت بوده است. مسعودی از محمد بن فرج روایت می کند که گفت امام جواد علیه السلام روزی مرا خواست و فرمود قافله ای آمده که در میان آنها یک برده فروش است و آنگاه یک کیسه پول که شصت دینار داخل آن بود، به من داد و مشخصات کنیزی را به من گفت که او از آن برده فروش خریداری کنم. من نزد برده فروش رفتم و آن کنیز را به قیمتی که برده فروش گفت خریدم و بهای او همان مبلغی بود که امام جواد علیه السلام به من داده بود. همچنین [صفحه ۹] مسعودی از علی بن مهزیار روایت می کند که امام هادی فرمود: مادرم به حق من عارفه است و او اهل بهشت است و شیطان به او راه ندارد و مکر و حيله ستمکار کینه جو به او نرسد و او به

چشم (مدرت) خداوند که هرگز به خواب نرود محفوظ است و از رفتار مادران صدیقین و صالحین تخلف نکند. امی عارفه بحقی و هی من اهل الجنة ما یقربها شیطان مرید و لا ینالها کید جبار عنید و هی مکلوئه بعین الله الی لا تنام و لا تتخلف عن امهات الصدیقین و الصالحین. [۶]. نام مبارک آن حضرت علی و کنیه اش ابوالحسن (ثالث) و القابش ناصح و فتاح و مرتضی و متوکل [۷] و نجیب و امین و مشهورتر از همه نقی و هادی است و شیخ صدوق در معانی الاخبار گوید به علت اینکه محل سکونت آن حضرت و فرزندش امام یازدهم در سامرا عسکر می گفتند. (چون آن محل را معتصم بنا نمود و لشکر خود را بدانجا منتقل نمود) لذا این دو امام را عسکری گویند. ان المحله الی کان یسکنها الامامان علی بن محمد و الحسن بن علی علیهما السلام بسر من رای کانت تسمى عسکرا فلذلك قیل لكل واحد منهما العسکری. [۸]. نقش خاتمش حفظ العهود من اخلاق المعبود. و به روایتی: الله ربی و هو عصمتی من خلقه به روایت دیگر من عصی هواه بلغ مناه. [۹] و از این روایات چنین برمی آید که آن حضرت انگشترهای متعدد داشته است. [صفحه ۱۰]

مناقب و مکارم اخلاق

امام هادی علیه السلام مانند آباء و اجداد خود گوهری پاک و بی آرایش داشته و تمام فضائل نفسانی و سجایای اخلاقی در وجود مبارکش به نحو اتم و احسن نمایانگر بوده است همانگونه که سائر ائمه از نظر مکارم اخلاقی نسبت به دیگران ممتاز و منحصر به فرد بوده اند چنانکه فرزددق در قصیده معروف خود که

در حضور هشام بن عبدالملک حضرت سجاد علیه السلام را مدح و تمجید نموده گوید: اذا رأته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرّم. و صفحات تاریخ بهترین گواه این مطلب است که ائمه اطهار علیهم السلام در تمام کمالات و مراتب عالیّه انسانیت نمونه و سرمشق تمام افراد بشر بوده و در این مورد کسی را یارای مقابله و مقایسه با آن ذوات مقدسه نبوده است با توجه بدین مقدمه ذیلاً به شمه ای از فضائل و مناقب امام علی النقی علیه السلام به طور اجمال و اختصار اشاره می گردد. امام هادی علیه السلام در زهد و عبادت مانند اجداد گرامیش همواره متوجه مبداء حقیقت بوده و در هر وضع و حالی که برای او پیش می آمد مردم او را در حال عبادت و تلاوت قرآن مشاهده می کردند چنانچه مأمورین متوکل عباسی هنگامیکه شبانه به طور ناگهانی به منزل وی ریختند آن حضرت را دیدند که تنها [صفحه ۱۱] در اطاقی در روی زمین که ریگ و سنگریزه بود نشسته و جامه پشمی پوشیده و مشغول تلاوت قرآن است. حائری گوید: و من شوقه علیه السلام بعباده ربه لا یتقر باللیل و لا ینام الا قلیلاً حتی یقوم و یتشاغل بالعباده و یترنم بالقرآن بحزن و بیکی، و بیکی من سمعه، و یجلس علی الرمل و الحصى فی جوف اللیل و یشغل بالعباده و الاستغفار و تلاوه القرآن، و یحیی اکثر لیلیه. [۱۰]. یعنی آن حضرت از شوق عبادت پروردگارش شب را آرام نمی گرفت و جز اندکی نمی خوابید تا اینکه برمی خواست و به عبادت مشغول می شد و قرآن می خواند و محزون می شد و گریه می کرد و هر

که می شنید او نیز گریه می نمود و در دل شب روی ریگ و سنگریزه می نشست و به عبادت و استغفار و تلاوت قرآن اشتغال می جست و بیشتر شبها را احیاء می نمود. همچنین در عضو و اغماض که از جمله صفات بارزه کریمان است آن بزرگوار در حد کمال بود و از مفاد خبر تاریخی زیر می توان تا حدی به عظمت روح آن حضرت آگاهی پیدا نمود. به نقل مسعودی بریحه عباسی که در مکه و مدینه امام جماعت بود نامه هائی به متوکل نوشت که اگر تو را علاقه و نیازی به حرمین است دستور بده تا علی بن محمد (علیه السلام) را از اینجا بیرون کنند زیرا او مردم را به سوی خود می خواند و طرفدارانش هم زیاد شده اند! متوکل یحیی بن هرثمه را با نامه ای خدمت امام فرستاد و از وی دعوت نمود که به سامراء نزد خلیفه برود و نامه ای نیز به بریحه فرستاد که از موضوع دعوت امام آگاه باشد. موقعی که امام هادی علیه السلام به سوی عراق راه افتاد بریحه برای بدرقه آن [صفحه ۱۲] حضرت به خدمت وی رسید و عرض کرد من می دانم که شما از کار (نامه نگاری و سعایت) من آگاه هستید اما بدانید که اگر شکایت مرا به متوکل و یا به یکی از نزدیکان و پسران وی بکنید قسم می خورم که من هم درختهای خرمای شما را قطع می کنم و دوستانتان را می کشم و چشمه های زمین های شما را از بین می برم و حتما این کارها را انجام می دهم: امام متوجه بریحه شد و فرمود: اول شکایتی که من از تو می کنم امشب به خدا است و

چون شکایت تو را به خدا کنم دیگر به خلق خدا از تو شکایتی ننمایم بریحه (که به استجاب دعا و نفرین امام یقین داشت) به دست و پای آن حضرت افتاد و گریه و زاری نمود و طلب عفو و اغماض کرد! حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: تو را عفو کردم و از تقصیرت درگذشتم. [۱۱]. در مورد جود و کرم آن حضرت این شهر آشوب نقل می کند که ابو عمر و عثمان بن سعید (وکیل امام دهم) و احمد بن اسحاق و علی بن جعفر الهمدانی خدمت ابی الحسن عسکری علیه السلام رسیدند و احمد بن اسحاق از قرضی که داشت شکایت نمود حضرت به وکیل خود فرمود یا اباعمر و به هر یک از آنها سی هزار دینار بده و سی هزار دینار هم خودت بردار! راوی گوید این کار معجزه ای است که جز ملوک کسی بر انجام آن توانائی ندارد و مانند چنین عطائی را (از کسی ندیده و) نشنیده ام، همچنین اسحاق الجلاب گوید برای امام هادی در روز ترویج گوسفند زیادی خریدم و آنها را میان اقرباء و نزدیکان او تقسیم نمودم. [۱۲]. ابوهاشم جعفری گوید به من تنگی سختی رسید و به خدمت ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام رفتم و مرا اجازه ورود داد و چون نشستم فرمود ابوهاشم کدام نعمت خدا را می خواهی سپاسگزاری کنی؟ [صفحه ۱۳] راوی گوید: (در اثر ناراحتی و گرفتاری که داشتم) روی درهم کشیدم و ندانستم چه بگویم! آنگاه حضرت شروع به سخن نمود و فرمود خداوند به تو ایمان نصیب نمود و در نتیجه بدنت را بر آتش حرام گردانید و عافیت و تندرستی داد و

در نتیجه برای اطاعت کردن تو کمک نمود و نعمت قناعت را به تو داد و بدین وسیله آبرویت را حفظ نمود؛ ای اباهاشم من برای این ابتدا به تو سخن گفتم که گمان کردم می خواهی از چنین خدائی که به تو این نعمت ها را بخشیده به من شکایت کنی و دستور دادم که یک صد اشرفی به تو بدهند آنها را تحویل بگیر. [۱۳]. در سیرت آن حضرت نوشته اند که بسیار متواضع و فروتن بود و کارهایش را به دست خود انجام می داد، علی بن حمزه گوید ابوالحسن ثالث را دیدم که در روی زمین کار می کرد و پایش گل آلود بود و عرق از بدنش می ریخت! عرض کردم فدایت شوم پس خدمتکاران کجا هستند؟ فرمود یا علی کسی که از من و پدرم بهتر بود در زمین خود کار می کرد! عرض کردم آن شخص که بود؟ فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و پدرانم که همه آنها با دستهای خود کار می کردند و این روش از عمل پیغمبران و مرسلین و اوصیاء صالحین است. [۱۴]. و آن حضرت با این همه تواضع و فروتنی آنچنان هیبت و احتشامی در انظار مردم داشت که هر کسی او را می دید بی اختیار در تجلیل و احترام وی می کوشید، طبرسی از محمد بن حسن اشتری علوی روایت می کند که گفت من به اتفاق پدرم در منزل متوکل بودیم و من در آن موقع کودک بودم، گروهی از اولاد ابی طالب و بنی عباس هم در آنجا حضور داشتند در این اثنا ابوالحسن هادی علیه السلام آمدند و مردمان همگی به احترام او پیا

خواستند تا آن حضرت وارد [صفحه ۱۴] منزل شد، آنگاه بعضی به بعضی گفتند ما برای چه او را احترام و تعظیم می کنیم در حالی که وی شریف تر از ما نیست و از جهت سن هم بزرگتر از ما نیست به خدا سوگند پس از این برای او چنین احترامانی را نخواهیم نمود! ابوهاشم جعفری به آنها گفت به خدا سوگند اگر او را ببینید باز این گونه احترامات را در حقش به عمل خواهید آورد، پس از اندک زمانی باری دیگر حضرت از منزل خارج شدند و مردم که او را دیدند عموماً از وی تجلیل کردند! ابوهاشم گفت مگر شما گمان نمی کردید که دیگر او را احترام نخواهید نمود؟ گفتند به خدا قسم ما نتوانستیم خودداری کنیم و بی اختیار در برابر او خاضع شدیم. [۱۵]. [صفحه ۱۵]

اقوال مورخین و دیگران

وجود ائمه اطهار علیهم السلام به علت دارا بودن فضائل نفسانی و سجایای اخلاقی و صفات ملکوتی در میان تمام افراد بشر در هر زمانی مشخص و ممتاز بوده و نه تنها دوستان و پیروان حتی مخالفین و دشمنان نیز در برابر شخصیت منحصر به فرد ائمه معصومین سر تعظیم فرود آورده و خوده ناخواه زبان به تمجید و توصیف آنان گشوده اند چنانکه متوکل عباسی که خبیث ترین خلفای بنی عباس و دشمن سرسخت علویان بود موقعی که امام دهم را از مدینه به سامراء دعوت نمود در نامه ای که به آن حضرت نوشته علیرغم میل باطنی خود برای حفظ ظاهر، امام را ستوده و می نویسد که خلیفه به قدر و منزلت تو عارف است و خویشاوندی تو را منظور داشته و رعایت حق تو

را لازم می‌داند و برای اصلاح کار تو و خانواده ات هر چه لازم باشد فراهم می‌کند و موجبات عزت و آسودگی خاطر تو و آنها را آماده می‌سازد و از این عمل منظورش به دست آوردن خشنودی پروردگار و ادای حق واجب شماست که بر او لازم گردیده است. همچنین درباره امام هادی علیه السلام مورخین و دیگران نیز اقوال و سخنانی دارند که ذیلاً به پاره ای از آنها می‌شود. این جوزی از یحیی بن هرثمه که از جانب متوکل مأمور آوردن امام علی [صفحه ۱۶] النقی علیه السلام از مدینه به سامراء بود نقل می‌کند که گفت من به مدینه رفتم و چون داخل شهر شدم اهل مدینه نسبت به علی الهادی علیه السلام بیمناک شده و چنان ناله و فریاد برآوردند که نظیر آن را مردم نشنیده بودند زیرا که آن حضرت به مردم نیکی می‌کرد و همیشه ملازم مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و هیچ گونه میل و رغبتی به دنیا نداشت، من آنها را آرام نمودم و قسم یاد کردم که من مأموریت سوء و مکروهی درباره او ندارم و او را آسیبی نمی‌رسد و شما از این جهت هراسان نباشید، آنگاه منزل او را بازرسی کردم و در آنجا جز صحایف دعا و کتب علمی چیز دیگری نیافتم پس آن حضرت در نظر من بسیار بزرگ جلوه نمود و من خدمت او را بر خود لازم دانستم و با او خوشرفتاری نمودم - فعظم فی عینی و تولیت خدمته و احسنت عشرته. [۱۶]. سید عبدالرزاق البدری در مقدمه کتاب خود که در سیرت امام هادی تألیف

کرده می نویسد: انی لا ارید فی هذا الكتاب ان ارسم سيره الامام علی الهادی علیه السلام، بل ارسم صورته التقوی و الامامه و الجهاد فی سبیل الله، و اعلاء شهاده ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله، و الفضيله و الاخلاق و سمو الروح... [۱۷]. یعنی من در این کتاب نمی خواهم سیرت امام هادی علیه السلام را ترسیم کنم بلکه من صورت تقوی و امامت و جهاد در راه خدا و اعلاهی شهادتین و فضیلت و اخلاق و بلندی روح الله را مانند تابلوی نقاش ترسیم می کنم. - شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع الموده می نویسد: و کان ابوالحسن علی الهادی عابدا، فقیها، اماما، حضرت ابوالحسن علی الهادی عابد و فقیه و امام بود. [۱۸]. [صفحه ۱۷] - شبلنجی می نویسد: و مناقبه رضی الله عنه کثیره، قال فی الصواعق کان ابوالحسن عسکری وارث ابیه علما و منحا. و مناقب آن حضرت زیاد است (و ابن حجر) در صواعق گوید ابوالحسن عسکری در علم و بخشش وارث پدرش بود. [۱۹]. - قطب راوندی گوید: خصال امامت تماما در وجود علی بن محمد الهادی مجتمع و فضل و علم و خصلتهای نیک او به حد کمال بالغ و اخلاق حمیده اش مانند اخلاق آباء گرامیش خارق العاده بود و شبها بدون یک ساعت فتور و سستی رو به قبله داشت و جبه ای از پشم بتن و سجاده اش بر حصیر بود و اگر محاسن شمائل او را ذکر کنیم کتاب طولانی می شود. [۲۰]. - شیخ مفید می نویسد: و کان الامام بعد ابی جعفر علیه السلام ابنه ابوالحسن علی بن محمد علیهما السلام لاجتماع خصال الامامه فیه و تکامل

فضله، و انه لا وارث لمقام ابيه سواه. [۲۱]. پس از حضرت جواد علیه السلام پسرش ابوالحسن علی بن محمد علیهما السلام امام بود زیرا خصال امامت در وجود او مجتمع و در فضیلت به حد کمال بود و جز او کسی شایسته جانشینی پدرش را نداشت. - یافعی در تاریخ خود می نویسد: کان متعبدا، فقیها، اماما. [۲۲] آن حضرت متعبد و فقیه و امام بود. - کمال الدین محمد بن طلحه شافعی گوید: و اما مناقبه فمنها ما حل فی الاذان محل حلاها باشنافها... [۲۳]. و اما مناقب جلیله و افعال کریمه آن حضرت که حدش از حدود و جهات بیرون و وصفش از توصیف صفات افزون است یکی از هزارها چیزی است که [صفحه ۱۸] گوش هوشمندان روزگار را برترین گوشواره لالی آبدار و شفاف اصداق قلوب دانایان ذکاوت آثار را پر بهاترین گوهر شاهوار و ظهور آن گواهی بزرگ است که نفس نفیس حضرت ابی الحسن بنفایی اوصاف حمیده اش موصوف و عروق همایونش به اعراق شرافت آیات نبویه و درجات عالیه مصطفویه منسوب و معروف است. [۲۴]. - عبیدالله بن خاقان (وزیر معتمد عباسی) به پسرش احمد بن عبیدالله ضمن تعریف و توصیف امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: لو رأیت اباه رأیت رجلا جلیلا، نبیلا، فاضلا. یعنی اگر پدرش (امام هادی علیه السلام) را دیده بودی مردی می دیدی جلیل القدر، نجیب، نیکوکار، فاضل و دانشمند. [۲۵]. - ابن شهر آشوب می نویسد: و کان اطیب الناس مهجه و اصدقهم لهجه و املحهم من قریب و اکملهم من بعید، اذا صمت علیه هیبه الوقار و اذا تکلم سیماء البهاء، و هو من بیت الرساله و الامامه

و مقر الوصیه و الخلافه، شعبه من دوحه النبوه منتضاه مرتضاه و ثمره من شجره الرساله مجتناه مجتباہ. [۲۶]. - مؤلف ناسخ التواریخ در ترجمه گفتار ابن شهر آشوب چنین می نویسد: حضرت ابوالحسن الهادی علیه السلام بطیب مهجه و یمن بشره و حسن مکالمت و ملح مقاولت و صدق لهجه و راستی بیان و درستی زبان از تمام آفریدگان یزدان خوشتر و خوبتر و صدیق و صادق تر و در ملاقات کسان که به شرف حضور مبارکش نائل شدند از همه ملیح تر و نمکین تر بودی و اگر اوصاف حمیده و مخائل مجیده و شمائل سعیده اش از دور بشنیدندی و به سخن و فهم خود ادراک نمودندی از جمله مخلوق خالق کامل تر و فزون تر بودی، چون خاموش بودی [صفحه ۱۹] محضر مبارکش از هیبت و وقار و مهابت و سکینه و وقر آکنده بود و چون سخن می گفت سیماء بهاء داشت، و او از خاندان رسالت و امامت و از قرارگاه وصایت و خلافت بود، شاخه ای است که از دوحه نبوت برکشیده و برگزیده است و ثمری است که از شجره رسالت چیده و اختیار و انتخاب گردیده است. [۲۷]. [صفحه ۲۰]

نصوص وارده بر امامت آن حضرت

علاوه بر اینکه هر امامی به وسیله امام قبلی منصوب و معرفی می شود خصوصیات و امتیازاتی هم که هر امامی از نظر فضائل اخلاقی و ملکات نفسانی دارا می باشد علو مقام و شایستگی او را برای اشغال مسند امامت ثابت و مسجل می نماید چنانکه شیخ مفید در مورد امامت حضرت هادی علیه السلام چنین می نویسد: و کان الامام بعد ابی جعفر علیه السلام ابنه ابوالحسن علی بن محمد علیهما السلام لاجتماع خصال الامامه فیه و تکامل فضله،

و انه لا- وارث لمقام ابيه سواه و ثبوت النص عليه و بالامامه و الاشارة اليه من ابيه بالخلافه. [۲۸]. یعنی پس از ابی جعفر الثانی علیه السلام پسرش ابوالحسن علی بن محمد علیهما السلام امام می باشد زیرا خصال امامت در او جمع بود و در فضیلت به حد کمال رسیده و برای احراز مقام پدرش کسی جز او وارث چنین مقامی نبود و هم چنین از جانب پدرش نصوص صریحه و اشاراتی در مورد امامت و خلافت وی به ثبوت رسیده است. با نگارش این مقدمه مختصر ذیلا به نصوصی چند درباره امامت آن حضرت ابوالحسن ثالث اشاره می نماید: ۱- مورخین و محدثین از اسمائیل بن مهران روایت کرده اند که گفت به [صفحه ۲۱] امام جواد علیه السلام در مرتبه نخستین [۲۹] که از مدینه به سوی بغداد می رفت عرض کردم فدایت شوم من از این مسافرت برای شما بیمناکم بفرمائید که امر امامت پس از شما با کیست؟ حضرت با روی خندان به جانب من برگشت و فرمود: آن غیبتی که تو گمان می کنی در این سال نیست، راوی گوید دفعه دوم که به دستور معتصم او را از مدینه به بغداد می بردند من نزدیک وی رفتم و عرض کردم قربانت کردم شما می روید بفرمائید پس از شما امر امامت با کیست؟ آن حضرت گریست به طوری که محاسنش تر شد سپس متوجه من شد و فرمود این بار برای من خطر و نگرانی وجود دارد و پس از من امر امامت با پسر من علی است. [۳۰]. ۲- خیرانی از پدرش روایت کرده که گفت من برای انجام خدمتی ملازم در خانه ابی جعفر علیه السلام بودم و

احمد ابن محمد بن عیسی اشعری هر شب هنگام سحر می آمد تا از وضع بیماری آن حضرت آگاه باشد و شخص دیگری نیز به عنوان فرستاده میان امام جواد علیه السلام و پدرم رفت و آمد می کرد و چون او می آمد احمد برمی خاست (و می رفت) و پدرم با آن فرستاده محرمانه صحبت می کرد. یک شب من بیرون رفتم و احمد از آن مجلس برخاست و پدرم با فرستاده خلوت کرد، احمد هم در اطراف مجلس و در جایی که سخن آنها را می شنید؛ ایستاد. فرستاده به پدرم گفت مولایت به تو سلام رسانید و فرمود من از دنیا می روم و امر امامت به پسر علی می رسد و او پس از من بر شما همان حقی را [صفحه ۲۲] دارد که من پس از پدرم بر شما داشتم آنگاه فرستاده رفت و احمد به جای خود بازگشت و به پدرم گفت فرستاده به تو چه گفت؟ پدرم گفت سخن خیری بود. احمد گفت آنچه را که او می گفت من شنیدم برای چه پنهان می کنی؟ و آنچه را که شنیده بود بازگفت، پدرم گفت این عمل تو را (که به سخن ما گوش می دادی) خداوند حرام کرده است زیرا خداوند تعالی فرماید: و لا تجسسوا [۳۱] پس حالا که شنیدی تو هم گواه باش شاید روزی نیازمند آن شدیم و مبادا تا رسیدن وقتش آن را به کسی اظهار کنی! چون صبح شد پدرم موضوع (امامت علی بن محمد علیهما السلام) را در ده نسخه نوشت و مهر کرد و به ده نفر از بزرگان قوم داد و گفت اگر من پیش از آنکه این اوراق را از

شما مطالبه کنم، بمیرم شما آنها را باز کنید و مردم را از مضمون آن آگاه سازید. پدرم گفت چون امام جواد علیه السلام رحلت فرمود من هنوز از خانه بیرون نرفته بودم که شنیدم بزرگان شیعه در منزل محمد بن فرج (یکی از اصحاب حضرت رضا و امام جواد و امام هادی علیه السلام) جمع شده و در موضوع امامت گفتگو می کنند و محمد بن فرج نامه ای به پدرم نوشت و او را از اجتماع آنها مطلع گردانید و اضافه کرد که اگر بیم شهرت نبود خودش با آنها نزد او می آمد و از پدرم خواسته بود که نزد آنان برود از این رو پدرم سوار شد و نزد او رفت و دید مردم نزد او اجتماع کرده اند. آنها به پدرم گفتند در این مورد چه می گوئی؟ پدرم به کسانی که نامه ها نزد آنها بود گفت نامه ها را بیاورید و آنها نامه ها را آوردند آنگاه پدرم گفت این همان چیزی است که من بدان مأمور بودم. بعضی از آنها به پدرم گفتند ما دوست داشتیم که در این باره با تو شاهد [صفحه ۲۳] دیگری هم بود پدرم گفت خدای عزوجل آن را هم برای شما داده است اینک ابوجعفر اشعری (احمد بن محمد عیسی) است که به شنیدن این پیغام گواه است و از او خواست که شهادت دهد. احمد انکار کرد و گفت چیزی در این باره شنیده ام! پدرم او را به مباحله (همدیگر را نفرین کردن) طلبید و ملزمش نمود احمد از مباحله ترسید و گفت من این پیغام را شنیده ام ولی می خواستم این افتخار نصیب یک مرد عرب شده باشد (نه

من که عجم هستم) و چون موضوع مباهله پیش آمد راهی برای کتمان شهادت ندارم (و آنچه را که سابقاً از فرستاده امام جواد علیه السلام درباره امامت فرزندش شنیده بود گفت) و همه آن مردم که در آنجا اجتماع کرده بودند به امامت حضرت هادی علیه السلام معتقد شده و از جا برخاستند. [۳۲]. ۳ - مسعودی در کتاب اثبات الوصیه حمیری روایت می کند که محمد ابن اسماعیل گفت امام جواد علیه السلام فرمود امر امامت (پس از من) به علی النقی علیه السلام واگذار خواهد شد با اینکه او کودک هفت ساله است، دوباره فرمود بلی کمتر از هفت سال هم باشد مانند عیسی بن مریم اشکالی ندارد. [۳۳]. ۴ - امیه بن علی القیس گوید از ابی جعفر الثانی علیه السلام درباره خلیفه پس از وی پرسیدم فرمود پسر من علی است. [۳۴]. ۵ - محمد بن عثمان کوفی گوید با امام جواد علیه السلام عرض کردم به خدا پناه می برم اگر برایش شما حادثه ای روی دهد به چه کسی روی آوریم؟ فرمود به این پسر یعنی ابی الحسن علیه السلام. [۳۵]. ۶ - صقر بن دلف گوید شنیدم که حضرت ابوجعفر محمد بن علی [صفحه ۲۴] الرضا علیهما السلام می فرمود: ان الامام بعدی ابنی علی، امره امری و قوله قولی و طاعته طاعتی، و الامامه بعده فی انبه الحسن. یعنی پس از من پسر من علی امام است، امر او امر من و سخن او سخن من و طاعت او طاعت من است، و امر امامت پس از او هم با پسرش حسن علیه السلام خواهد بود. [۳۶]. ۷ - ابوعلی بن راشد گوید حضرت ابوالحسن امام دهم فرمود زمین از حجت خالی

نماند و به خدا سوگند (در این زمان) آن حجت من هستم. [۳۷]. [صفحه ۲۵]

در زمان خلفای معاصر

امام علی النقی علیه السلام در سال ۲۲۰ هجری پس از رحلت پدر بزرگوارش به مسند امامت نشست و چون وفاتش در سال ۲۵۴ اتفاق افتاده بنابراین در حدود ۳۴ سال در دوران امامت خود با شش تن از خلفای عباسی به شرح زیر معاصر بوده است: از سال ۲۲۰ هجری تا سال ۲۲۷ (۷ سال) با معتصم. از سال ۲۲۷ تا سال ۲۳۲ (۵ سال) با الواثق بالله. از سال ۲۳۲ تا سال ۲۴۷ (۱۵ سال) با متوکل. از سال ۲۴۷ تا سال ۲۴۸ (۶ ماه) با منتصر. از سال ۲۴۸ تا سال ۲۵۲ (۴ سال) با مستعین. و از سال ۲۵۲ تا سال ۲۵۴ (۲ سال) با معتز. معتصم که به وسیله ام الفضل (دختر برادرش) امام جواد علیه السلام را مسموم کرده بود پس از شهادت آن حضرت ظاهراً متعرض امام هادی نگردید و آن حضرت در مدینه مشغول کار خود بود و چون معتصم در گذشت پسر بزرگش هارون بن معتصم معروف به الواثق بالله به جای او نشست و مردم با وی بیعت کردند. هارون بن واثق مرد عیاش و خوش گذران بود و اوقات خود را با اکل و [صفحه ۲۶] شرب و هوسرانی می گذرانید و امور خلافت را هم به وزیرش محمد ابن عبدالملک زیات و به قاضی ابی دؤاد سپرده بود. امام هادی علیه السلام در زمان حکومت پنج ساله واثق نیز در مدینه بود تا اینکه در سال ۲۳۲ هجری واثق در سن ۳۶ سالگی به علت افراط در شهوترانی در سامراء در گذشت و

نوبت حکومت به برادرش جعفر متوکل دهمین خلیفه عباسی رسید. متوکل خبیث ترین خلفای بنی عباس بود و او را در میان عباسیان مانند یزید در میان خلفای اموی دانسته اند حضرت امیر علیه السلام ضمن اخبار غیبی در مورد او فرموده است: عاشرهم اکفرهم یقتله اخص الخلق به (دهمین آنها کافرترین آنها است و آنکه از همه به او نزدیکتر است آن را می کشد). متوکل پس از چند ماه که از خلافت او گذشت بر محمد بن عبدالملک زیات که مقام وزارت را داشت خشمگین گردید و تمام اموال و دارائی او را تصاحب نمود و دستور داد وی را در تنور آهنی که از داخل میخکوب بوده و خود محمد آن را در زمان وزارتش برای شکنجه و کشتن مردم ساخته بود انداختند و محمد چهل روز در داخل تنور بود تا به وضع فجیعی هلاک گشته و به سزای اعمال خود رسید. پس از مرگ محمد بن عبدالملک، متوکل فتح بن خاقان را وزیر خود گردانید و شه پسر خود را (منتصر و معتز و مؤید) به ترتیب ولیعهد خود قرار داد. متوکل بغض و عداوت مخصوصی نسبت به علویان داشت و از هر حیث در صدد ایذاء و اذیت آنها بود. عمر بن فرج که از جانب متوکل فرماندار مکه و مدینه بود مردم را از احسان به اولاد ایطالب منع می کرد و چنانچه می شنید کسی درباره آنان احسان و نیکی نموده است او را عقوبت می کرد و در نتیجه وضع و حال علویان از نظر اقتصادی بسیار پریشان و آشفته بود و زنان علویه [صفحه ۲۷] مشغول چرخ ریزی بودند و لباسهایشان کهنه و مندرس

شده فقط یک جامه مناسب برای ادای نماز داشتند که به ترتیب در موقع نماز از آن استفاده می کردند و این عمر بن فرج مرد پلیدی بود که با خاندان عصمت مخالف و دشمن بود و امام جواد علیه السلام نیز او را نفرین کرده که عاقبت کارش به اسارت و فلاکت و ذلت کشید چنانکه کلینی از محمد بن سنان روایت می کند که گفت خدمت ابی الحسن (ثالث علیه السلام) رسیدم و فرمود: ای محمد آیا برای آل فرج اتفاقی افتاده است؟ عرض کردم بلی عمر (عمر بن فرج که والی مدینه بود) مرده است. حضرت فرمود الحمد لله و تا ۲۴ مرتبه که من شمردم تکرار فرمود! عرض کردم مولای من اگر می دانستم این خیر شما را این چنین مسرور می کند پابرهنه و دوان دوان به نزد شما می آمدم. امام فرمود: ای محمد مگر نمی دانی که او خدا لعنتش کند به پدرم محمد ابن علی علیه السلام چه گفت؟ عرض کردم نه، فرمود درباره چیزی پدرم با او سخن می گفت او در جوابش گفت اظنک سکران!! پدرم فرمود خدایا اگر تو می دانی که من امروز برای رضای تو روزه داشتم طعم غارت شدن و ذلت و اسارت را به او بچشان، به خدا سوگند پس از چند روز مال و دارائیش به غارت رفت سپس به اسیری گرفتند و اینک هم مرده است خدایش نیامرزد خدای عزوجل از او انتقام گرفت و همواره انتقام دوستانش را از دشمنانش می گیرد. [۳۸].

سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد که متوکل در سنه ۲۳۶ (در چهارمین سال حکومت خود) دستور داد قبر مطهر حضرت حسین علیه السلام را با خانه های اطراف

آن خراب نموده و در جای آن زراعت کنند و مردم را از زیارت قبر آن حضرت ممانعت نمود و مسلمین از این کار متألم شدند و اهل بغداد در دیوارها و [صفحه ۲۸] مساجد به او فحش و دشنام نوشتند و شعراء نیز وی را هجو کردند و یکی از شعراء در این مورد گوید: بالله ان كانت امیه قد اتت قتل ابن بنت تبيها مظلوما فلقد اتاه بنوايه بمثله هذا لعمرى قبره مهدوما اسفوا على لا يكونوا شاركوا فى قتله، فتبعوه رميما [۳۹]. به خدا سوگند اگر بنی امیه پسر دختر پیغمبرشان (حسین علیه السلام) را مظلوم کشتند. پسران پدرش (بنی عباس) به جانم سوگند مانند آن را انجام دادند و این است قبر خراب شده او. بنی عباس تأسف خوردند با اینکه در قتل او شرکت نکردند پس دنبال جد او گشتند. و در تاریخ حبیب السیر است که متوکل از غایت شقاوت دستور داد روضه مقدسه حضرت سیدالشهداء علیه السلام را برای زراعت هموار نموده و به آن آب بیندند و هر چه سعی کردند آب به قبر مقدس جاری نشد و آب ها روی هم انباشته گردید آنگاه گاو بستند گاوها نیز قدم از قدم برداشتند و این امر سبب حیرت خلاق شد و آن زمین را حائر نامیدند. [۴۰]. ابوالفرج اصفهانی می نویسد علت اینکه متوکل به خراب کردن قبر حسین علیه السلام دستور داد این بود که یکی از زنان مغنیه پیش از آن که متوکل به خلافت رسد کنیزکان خود را به نزد او می فرستاد که موقع باده نوشی برایش خواندگی کنند و پس از آنکه متوکل به خلافت رسید کسی را به

نزد زن مغنیه فرستاد تا کنیزکان را به مجلس او فرستد و در آن موقع آن زن به زیارت مرقد مطهر امام حسین علیه السلام رفته بود و چون از این ماجرا آگاه شد فوراً به خانه [صفحه ۲۹] مراجعت نمود و یکی از کنیزکان خود را که مورد علاقه متوکل بود به نزد او فرستاد. متوکل از کنیزک پرسید کجا رفته بودی؟ کنیزک گفت بانوی ما به حج رفته بود و ما نیز همراهش بودیم (و آن موقع ماه شعبان بود) متوکل گفت شما در ماه شعبان کجا به حج رفته بودید؟ کنیزک گفت به زیارت قبر حسین علیه السلام، متوکل خشمگین شد و دستور داد بانوی آن کنیزک را به زندان افکنده و دارائیش را مصادره کردند! آنگاه یکی از خواص خود را که قبلاً یهودی بود و دیزج نام داشت برای ویرانی قبر آن حضرت روانه نمود و دستور داد که آنجا را با خاک یکسان کند و آثار آن را به کلی از بین ببرد! دیزج به دستور متوکل راه کربلا پیش گرفت و قبر مطهر و اطراف آن را از چهار طرف تا دویست جریب ویران کرد و آب روان نمود و آنگاه گروهی از یهودیان را بدانجا برد و دستور داد تا در آنجا کشاورزی کنند و به فاصله هر میل پاسگاهی تشکیل داده و مأمورین مسلحی آنجا گماشت تا هر کسی که به زیارت قبر بیاید دستگیرش کنند و به نزد وی برند! سپس ابوالفرج از محمد بن حسین اشنانی روایت می کند که گفت مدتی از ترس مأمورین متوکل نتوانستم به زیارت حسین علیه السلام بروم و بالاخره خود را

به خطر افکنده و تصمیم گرفتم به هر نحوی باشد خود را به قبر آن حضرت برسانم و در این اثنا یکی از عطر فروشان نیز همراه من شد و هر دو به قصد زیارت به راه افتادیم و شبها راه می رفتیم و روزها از انظار مخفی می شدیم و بدین ترتیب خود را به غاضریه رسانیدیم و آنجا به انتظار نشستیم چون شب از نیمه گذشت برخاستیم از میان دو تن از مأمورین متوکل که هر دو خوابیده بودند گذشتیم و خود را کنار قبر رساندیم ولی در اثر ویرانی که به وجود آورده بودند جای قبر برای ما معلوم نبود. [صفحه ۳۰] لذا ما خاک های آنجا را مشت کرده و می بوئیدیم و جلو می رفتیم و چون به قبر مطهر رسیدیم دیدیم صندوق و ضریح را برداشته و سوزانیده و به جای آن آب بسته اند و آبها فرو نشسته و آنجا مانند گودالی شده و ما همانجا را زیارت کردیم و خود را به روی خاکها افکندیم و چنان بوی خوشی استشمام کردیم که تاکنون نظیر آن به مشام من نخورده بود و به عطر فروشی که همراه من بود گفتم این بوی چه عطری است؟ گفت به خدا سوگند من تاکنون بوی هیچ عطری را چنین نشنیده ام بالاخره ما قبر را وداع کرده و علامت هائی در اطراف آن نصب کردیم و پس از کشته شدن متوکل با گروهی از اولاد ابی طالب و شیعیان بدانجا آمده و نشانه ها را پیدا کرده و قبر را بنا نمودیم. [۴۱]. شیخ طوسی از ابو بریره، فضل بن محمد روایت می کند که گفت: من همسایه ابراهیم دیزج بودم و او

را در آن بیماری که منجر به فوت وی گردید عیادت نمودم و او را با حالت بسیار بدی مشاهده کردم که مدهوش بود و طبیعی نیز در کنارش نشسته بود چون با او مؤانست و معاشرت داشتم از حالش پرسیدم و او حال خود را از من کتمان نمود و ضمن اشاره مقصود خود را فهمانید که طیب اینجا است، طیب وقتی اشاره او را فهمید بدون اینکه به او دستور دواء دهد از آنجا خارج گردید و اطاق خلوت شد، من دوباره از حال او پرسیدم گفت: از خدا آمرزش می خواهم و تو را (از مطلبی) آگاه می گردانم! متوکل به من دستور داد به نینوا روم و قبر حسین علیه السلام را از بین ببرم و آثار آن را محو نمایم! با غلامان خود شبانه بدانجا رسیدیم و من دستور دادم کارگران با بیل و کلنگ و ادوات شخم قبر مطهر را خراب نمایند و در جای آن کشت و زرع کنند و چون در اثر رنج سفر خسته بودم خوابم گرفت و ناگهان [صفحه ۳۱] غوغا و جنجالی شنیدم و دیدم غلامان مرا بیدا می کنند، با حال پریشان از خواب برخاستم و پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: وضع عجیبی پیش آمده است گروهی میان ما و قبر حائل شده و به سوی ما تیر پرتاب می کنند! من برخاستم تا آن وضع را بررسی کنم دیدم همانگونه است که آنها تعریف می کنند و این در اول شب از شبهای بیض بود، من هم دستور دادم که آنها را تیرباران کنند ولی تیر ما به سوی خود ما برمی گشت و هر یک از غلامان

که تیری می انداخت آن تیر برمی گشت و صاحب خود را می کشت!! من از دیدن این منظره دچار وحشت و بی تابی شدم و تب و لرزش بدن مرا فراگرفت لذا در همان وقت از کنار قبر دور شدم و خود را آماده کردم که متوکل مرا به قتل خواهد رسانید زیرا مأموریت خود را به نحو مطلوب انجام نداده ام. ابوبریره گفت آنچه تو را از ناحیه متوکل به ترس انداخته برطرف گردید زیرا شب گذشته متوکل کشته شده و منتصر در امر قتل او معاونت نمود، گفت من این را شنیدم ولکن مرا از آن وحشت و لرزش عارضه ای حاصل شده که امید بقاء ندارم. ابوبریره گوید این گفتگو در اول روز بود و هنوز غروب نشده بود که دیزج وفات یافت. [۴۲]. مادر متوکل برخلاف پسرش به علوین احسان می نمود و به طور کلی اهل خیر و انفاق بود و خود نیز از سادات و نجبا به شمار می رفت، ابن جوزی در تذکره خود از احمد بن خصیب روایت عجیبی نقل کرده است که گفت من کاتب سیده مادر متوکل بودم روزی خادمی از جانب سیده نزد من آمد و [صفحه ۳۲] کیسه ای که هزار اشرفی در داخل آن بود به من داد و گفت سیده می گوید این پول از پاکیزه ترین اموال من است میان مستحقین تقسیم کن و نام کسانی را هم که بدانها پول می دهی برای من بنویس تا بعد از این نیز اگر چنین اموالی داشته باشم بدانها تقسیم کنم. راوی گوید من به نزد رفقای خود آمدم و مستحقین را پرسیدم و نام آنها را یادداشت کردم و سیصد اشرفی

از پول آن کیسه را میان آنها تقسیم کردم و بقیه آن نزد من باقی ماند و نصف شب صدای در خانه را شنیدم و پرسیدم کیستی؟ گفت فلان مرد علوی هستم و او یکی از همسایگان من بود چون داخل شد گفتم چه کار داری؟ گفت گرسنه ام و من یک اشرفی به او دادم و او تشکر نمود و رفت. زوجه ام پرسید این مرد که در این موقع شب آمده بود؛ که بود؟ گفتم همسایه ما فلان مرد علوی است اظهار گرسنگی می کرد و من نیز یک اشرفی به او دادم و رفت! زوجه ام گریه کرد و گفت آیا تو شرم نکردی از چنین مردی که به تو رو آورده و استحقاق او را هم می دانی یک اشرفی به وی دادی؟ برخیز و هر چه از پول آن کیسه در نزد توست همه را به آن مرد علوی بده! سخن زن در من اثر نمود و برخاستم و عقبش رفتم و کیسه اشرفی را تماما به او دادم و چون به خانه برگشتم پشیمان شدم که اکنون این خیر به گوش متوکل می رسد و او از عداوتی که نسبت به علویین دارد مرا به قتل می رساند. زوجه ام گفت مترس به خدا توکل کن و به جد علویین پناه ببر ما در این گفتگو بودیم که در خانه زده شد و غلامان با چراغ ها و مشعل ها ظاهر شدند و گفتند سیده تو را خواسته است! [صفحه ۳۳] من هراسان برخاستم و روانه شدم و غلامان مرا از اطاق هائی مرور دادند و پشت پرده ای نگاه داشتند و خادم به من گفت سیده پشت پرده است

و من صدای سیده را شنیدم که گریه می کرد و به من گفت: ای احمد خداوند به تو و زوجه ات جزای خیر دهد در این ساعت که خوابیده بودم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد من آمد و فرمود خداوند به تو و به زوجه احمد بن خصیب جزای خیر دهد! بگو بینم مطلب از چه قرار است؟ من قضیه مرد علوی را با او نقل کردم و او گریه می کرد آنگاه به من جامه ها و دینارهایی داد و گفت این برای آن مرد علوی، این هم برای زوجه تو، این هم برای خودت و آنچه داده بود معادل یکصد هزار درهم بود من آنها را گرفتم و آمدم به خانه آن مرد علوی و در خانه را زدم و او از داخل خانه صدا زد ای احمد آنچه را که آورده ای بده و در حالی که گریه می کرد بیرون آمد، من از علت گریه اش پرسیدم گفت چون (از تو اشرفی ها را گرفته و) به منزل خود آمدم. زوجه ام پرسید این چیست؟ و من او را از ماجرا آگاهش ساختم گفت برخیز دو رکعت نماز بخوانیم و درباره سیده و زوجه اش و احمد دعا کنیم پس نماز خوانده و دعاء کرده و خوابیدیم و من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که فرمود درباره کسانی که به تو احسان نمودند سپاسگزاری کردی و الساعه چیزی برای تو می آورند آن را نیز قبول کن! [۴۳]. [صفحه ۳۴]

عزیمت امام از مدینه به سامراء

خلفای عباسی همیشه از نفوذ معنوی ائمه اطهار در دل‌های مردم بیمناک بوده و کوشش می کردند

حتی الامکان مقام و منزلت روحانی آنان را کاهش داده و مانع بسط و نفوذ معنویت خاندان ولایت در میان جامعه اسلامی باشند بدین جهت آنها را از مدینه، به مرکز خلافت احضار کرده، و تحت نظر مستقیم خویش قرار می دادند چنانکه منصور دومین خلیفه عباسی و هارون الرشید و مأمون و معتصم به ترتیب حضرت صادق، امام کاظم و حضرت رضا و امام جواد علیهم السلام را به مرکز خلافت دعوت نموده و اعمال و رفتار آنها را زیر نظر می گرفتند و چه بسا که محبوسشان می ساختند، متوکل نیز به پیروی از روش سیاسی پدران خود تصمیم گرفت امام هادی علیه السلام را از مدینه به سامراء آورده و اعمال و رفتار او را کنترل نماید. از طرفی بنا به نقل مسعودی و دیگران بریحه عباس که امام جماعت حرمین بود از امام علی النقی علیه السلام سعایت کرد و نامه هائی از مدینه به متوکل نوشت که اگر تو را علاقه ای به حرمین است دستور بده که علی بن محمد (علیهما السلام) را از اینجا بیرون کنند زیرا او مردم را به سوی خود می خواند و طرفدارانش هم زیاد شده اند. [۴۴]. [صفحه ۳۵] همچنین شیخ مفید و دیگران نوشته اند که عبدالله بن محمد که والی مدینه بود (علاوه بر اینکه بدان حضرت آزار و اذیت می رسانید) به متوکل نیز نامه ای نوشته و از وی سعایت می نمود و چون امام هادی علیه السلام از جریان نامه نگاری عبدالله آگاهی یافت آن حضرت نیز به متوکل نامه ای مرقوم فرمود که والی مدینه مرا اذیت می کند و آنچه درباره من به تو نوشته است دروغ و افتراء است. متوکل نامه امام را

پاسخ نوشت و از او دعوت کرد که به سامراء نزد خلیفه بیاید و در این نامه مصلحه از آن حضرت دلجوئی نموده و اشاره کرد که خلیفه به قدر و منزلت تو عارف است و رعایت خویشاوندی و حق تو را لازم می داند. و آنچه موجب رفاه تو و خانواده ات باشد فراهم می سازد و منظورش از این رفتار و احسان به دست آوردن رضای خدا و ادای حق واجب شما است که بر عهده او می باشد و خلیف دستور داد که عبدالله بن محمد را که از روی جهالت حق شما را نشناخته و مقام شما را کوچک شمرد است معزول و برکنار سازند زیرا او شما را به کاری متهم نموده که شما از آن کار برکنار هستید و خلیفه می داند که شما راست می گوئید و خود را بدین کاری که (دعوی خلافت) متهم گشته اید آماده ننموده اید و چنین خیال و آرزوئی هم ندارید و خلیفه محمد بن فضل را (به جای عبدالله بن محمد) والی مدینه نمود و به او دستور داد که شما را گرامی داشته و بزرگ شمارد و فرمان شما را انجام دهد تا در نتیجه به سوی خدا و خلیفه تقرب جوید. ضمنا خلیفه مشتاق دیدار و زیارت شما است و دوست دارد که با شما تجدید عهدی نموده و شما را از نزدیک ببیند چنانچه شما نیز به چنین دیداری و ماندن در نزد او تا هر زمانی که خواسته باشید مایل هستید خود و کسانی از خانواده و غلامانت را که به همراه آوردن آنها تمایل دارید برداشته و با کمال [صفحه ۳۶] آرامش و

آسودگی خیال به سوی خلیفه حرکت فرمائید و در مسیر خود نیز خودتان با خودتان است هر گونه خواستید راه را طی کنید و هر کجا خواستید فرود آئید و اگر خواستید یحیی بن هرثمه پیشکار مخصوص خلیفه نیز با لشکریان خود همراهتان بوده و در رکاب شما باشند و در این مورد نیز اختیار کار دست شما است و ما او را برای اطاعت شما خدمت تان فرستادیم پس از خدا طلب خیر نموده و کوچ کن و نزد ما بیا که هیچ یک از برادران و فرزندان و خانواده و نزدیکان خلیفه در نزد او محبوب تر و پسندیده تر از شما نیست و او نیز به کسی مهربانتر و خوش رفتارتر از شما نیست و کسی هم برای آرامش خاطر خلیفه بهتر از شما نیست! و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. و این نامه را ابراهیم بن عباس در سال ۲۴۳ هجری نوشت. [۴۵]. چون وفات امام هادی علیه السلام به اتفاق مورخین در سال ۲۵۴ بوده است چنانچه آن حضرت در سال ۲۴۳ به سامراء آمده باشند مدت ۱۱ سال در آن شهر توقف نموده اند ولی طبرسی و ابن شهر آشوب و مجلسی توقف امام را در سامراء در حدود ۲۰ سال دانسته و نوشته اند: و کان مقامه بسر من رای الی ان قبض (توفی) عشرين سنه واشهرًا. [۴۶] و اگر چنین باشد آمدن آن حضرت از مدینه به سامراء باید در سال ۲۴۳ (اوائل حکومت متوکل) انجام گرفته باشد و در هر صورت امام علیه السلام به دستور و دعوت متوکل اجباراً از مدینه به سامراء عزیمت نموده است. امام هادی علیه السلام پس از

دریافت نامه متوکل آماده حرکت به سوی سامراء شد و یحیی بن هرثمه نیز همراه او بود تا به سامراء رسیدند و متوکل (بر خلاف آن همه وعده هائی که داده بود) در روز اول خود را از آن حضرت پنهان نمود و امام [صفحه ۳۷] را در جائی که معروف به خان الصعاليك (کاروانسرای گدایان) بود فرود آوردند و روز بعد به دستور متوکل خانه ای تخلیه کرده و بدانجا انتقال دادند. سبط بن جوزی در مورد عزیمت امام علی النقی علیه السلام از مدینه به سوی سامراء در کتاب تذکره الخواص چنین می نویسد: علمای سیر گویند که متوکل او را از مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بغداد احضار کرد زیرا متوکل علی و اولادش را دشمن داشت و از مقام و منزلت علی النقی علیه السلام و میل مردم به او در مدینه آگاه بود و از آن بیمناک گردید بنابراین یحیی بن هرثمه را خواست و گفت به مدینه برو و اوضاع و احوال او را بنگر و به سوی ما روانه اش کن. یحیی گوید: به مدینه رفتم وقتی وارد شهر شدم ناگهان غوغائی برپا شد و مردم درباره علی النقی علیه السلام بیمناک شده و چنان ناله و شیون نمودند که نظیر آن شنیده نشده بود زیرا که آن حضرت به مردم نیکی می نمود و همیشه ملازم مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و هیچگونه میل و رغبتی نداشت. یحیی گوید: من آنها را آرام نمودم و قسم یاد کردم که مأموریت سوء و ناپسندی درباره او ندارم و برای وی هیچگونه اشکالی وجود ندارد

سپس منزل او را بازرسی کردم و در آنجا جز صحایف دعاء و کتب علمی چیز دیگری نیافتم آنگاه آن حضرت در نظر من بسیار بزرگ جلوه نمود و من خدمت او را بر خود لازم دانستم و با او خوشرفتاری نمودم و چون او را به بغداد آوردم ابتداء نزد اسحاق بن ابراهیم طاهری که والی بغداد بود بردم و او به من گفت: ای یحیی! این مرد از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و متوکل هم کسی است که می شناسی اگر او را برای قتل این شخص تحریک کنی روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دشمن تو خواهد بود، گفتم به خدا من از این شخص جز خیر و نیکوئی چیزی سراغ ندارم سپس آن حضرت را به سامراء آوردم و ورودمان را ابتداء به وصیف ترکی [صفحه ۳۸] (مشاور متوکل) خبر دادم وصیف گفت: ای یحیی به خدا سوگند اگر یک مو از سر او کم شود جز تو کسی مسئول نخواهد بود! پس من تعجب کردم که چگونه سخن او با سخن اسحاق ابراهیم (والی بغداد) موافق برد! و چون بر متوکل وارد شدم از وضع و حال وی پرسید و من او را از سیرت خوب و روش مسالمت آمیز و زهد و ورع (امام) و اینکه خانه اش را جستجو کردم و جز کتب دعاء چیز دیگری نیافتم و اهل مدینه بر او بیمناک بودند آگاه گردانیدم آنگاه متوکل او را اکرام نموده و صله اش را نیکو نمود و درباره اش نیکی فراوان کرد و در سامراء اسکان نمود. [۴۷]

رفتار متوکل با امام هادی

امام هادی علیه السلام در مدت اقامت خود در سامراء ظاهرا مورد احترام متوکل و دیگران بود ولی متوکل دائما در صدد بود که برای آن حضرت بهانه ای جوید و نیرنگی بزند اما موفق نمی گردید. متوکل در موارد ضروری در امور قضائی و علمی و غیره از وجود امام استفاده می کرد که در صفحات آتی در فصول مناظرات و معجزات به پاره ای از آنها اشاره خواهد شد. ابن شهر آشوب و کلینی و دیگران از ابراهیم ابن محمد طاهری روایت کرده اند که متوکل به علت غده و دملی که (در گلویش) در آمده بود سخت بیمار شد به طوری که نزدیک بود به هلاکت رسد و کسی هم جرأت نمی کرد که چرک و خون آن زخم را به وسیله آهنی بیرون کشد مادرش نذر کرد که چنانچه فرزندش از این بیماری بهبودی یابد مقدار زیادی از مال خود را به ابی الحسن هادی علیه السلام بفرستد. فتح بن خاقان به متوکل گفت خوب است کسی را به نزد این شخص (امام علی النقی علیه السلام) بفرستی و علاج این درد را از او بپرسی چه بسا نزد او دوائی باشد و دستوری دهد که خداوند به این وسیله گشایشی حاصل کند. متوکل گفت بفرستید و بپرسید، فرستاده متوکل رفت و برگشت و گفت [صفحه ۴۰] مقداری سرگین گوسفند (یا فشرده روغن) را با گلاب مخلوط کنید و روی زخم بگذارید که به خواست خدا نافع خواهد بود. کسانی که در اطراف متوکل حضور داشتند از این سخن خندیدند و این نوع معالجه را مسخره نمودند! فتح بن خاقان گفت تجربه این کار ضرری ندارد و

به خدا من امیدوارم که با این عمل بهبودی حاصل شود پس دستور امام را انجام دادند و آن غده سر باز کرد و هر چه چرک و خون در داخل آن بود بیرون آمد و متوکل راحت شد و زخمش بهبودی یافت و به مادرش مژده دادند که فرزندش سلامت خود را بازیافت و او هم ده هزار دینار از مال خود را در کیسه ای سر به مهر برای حضرت هادی علیه السلام فرستاد. پس از چند روز بطحائی (یکی از نواده های امام حسن مجتبی علیه السلام از طرفداران بنی عباس بود) نزد متوکل از امام هادی سعایت و بدگوئی کرد و گفت اکنون در منزل او اموال و اسلحه جمع شده است (و قصد خروج دارد) متوکل به دربانان مخصوص خود سعید دستور داد که هنگام شب غفله داخل خانه آن حضرت شود و هر چه مال و سلاح یابد بگیرد و نزد او ببرد! راوی گوید سعید گفت من شبانه به خانه حضرت هادی علیه السلام رفتم و با نردبانی که همراه داشتم به پشت بام بالا رفته و از پله ها پایین آمدم و به علت تاریکی نمی دانستم چگونه و از چه راهی وارد خانه شوم و در این موقع ابوالحسن علیه السلام صدا زد: ای سعید همانجا باش تا برایت شمع بیاورند و بلافاصله شمع آوردند و من پایین رفتم و وارد حیاط شدم و دیدم آن حضرت جبه ای از پشم پوشیده و کلاهی از پشم بر سر نهاده و سجاده اش هم روی حصیر قرار گرفته و خود نیز رو به قبله است و به من فرمود این اطاقها در اختیار تو است من داخل اطاقها

شدم و همه را بازرسی کردم و جز کیسه پولی که به مهر مادر متوکل بود و کیسه دیگری چیزی نیافتم ابوالحسن هادی علیه السلام دوباره فرمود [صفحه ۴۱] مصلی را هم نگاه کن من سجاده را بلند کردم و دیدم که یک قبضه شمشیر که داخل غلاف بود زیر آن است آنگاه شمشیر و آن دو کیسه را برداشته و آنها را نزد متوکل بردم. چون چشم متوکل به مهر مادرش که بر کیسه بود افتاد او را احضارش کرد و قضیه را جویا شد مادرش گفت موقعی که تو بیمار بودی من نذر کردم که اگر بهبودی حاصل کنی ده هزار دینار از اموال شخصی خود را برای او بفرستم و چون تو سلامت خود را بازیافتی من به نذر خود وفا کردم. متوکل کیسه دیگر را هم باز کرد و چهارصد دینار داخل آن بود آنگاه دستور داد کیسه دیگری از پول هم به آن ها اضافه کردند و به من گفت این ها را با همین شمشیر بار دیگر به نزد ابی الحسن هادی علیه السلام بازگردان! سعید گوید من اموال را خدمت حضرت هادی علیه السلام بردم و از آن جانب شرمنده بودم و عرض کردم: ای سید من برای من سخت گران است که بدون اجازه داخل خانه شما شدم ولی چه کنم که چاره ای نداشتم حضرت فرمود: و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. ستمگران به زودی خواهند دانست که چه سرنوشتی دارند. [۴۸]. همچنین مسعودی در مروج الذهب و ابن خلکان در تاریخ خود روایت کرده اند که در نزد متوکل از امام هادی علیه السلام سعایت نمودند که در منزل او اسلحه و

نامه های زیادی است که شیعیانش از قم برای او فرستاده اند و آن جانب قصد خروج دارد متوکل گروهی از مأمورین خود را شبانه به خانه او فرستاد و آن ها به خانه هجوم آورده و هر چه بازرسی کردند چیزی نیافتند و امام را دیدند در حجره ای روی خاک و شن نشسته و در به روی خود بسته و جامه پشمی پوشیده و توجهش به خداوند است و مشغول تلاوت آیات قرآن می باشد، آن [صفحه ۴۲] گاه آن بزرگوار را با آن حال مأخوذ داشته و نزد متوکل بردند و گفتند ما به خانه اش ریختیم و چیزی نیافتیم و دیدیم رو به قبله نشسته و تلاوت قرآن می کرد و متوکل در آن موقع شب مشغول شرب خمر بود چون امام را دید احترامش کرد و تعظیم نمود و او را در پهلوی خود نشانید و جام شراب را به او تعارف کرد!! حضرت فرمود: و الله ما یخامر لحمی و دمی قط فاعفنی. به خدا سوگند هرگز شراب با گوشت و خون من مخلوط نشده است مرا معفو دار، متوکل او را معفو داشت و آن گاه گفت پس برای من شعر بخوان! امام فرمود: انی قلیل الروایه للشعر (من کم تر شعر حفظ دارم) متوکل گفت از این چاره ای نیست حضرت چون اصرار متوکل را دید چنین فرمود: [۴۹]. ۱- انظر ماذا تری ایها الرجل و کن علی حذر من قبل تنتقل ۲- و قدم الزاد من خیر تسربه فکل ساکن دار سوف یرتحل ۳- و انظر الی معشر باتو علی دعه فاصبحوا فی الثری رهنا بما عملوا ۴- بنوا، فلم ینفع البنیان و

ادخروا مالا فلم يغنهم لما انقضى الاجل ٥- باتوا على قتل الاجيال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القل ٦- و استنزلوا بعد عز
عن معاقلهم الى مقابرهم يا بئس ما نزلوا ٧- ناداهم صارخ من بعد دفنهم اين الاسره و التيجان و الحلل ٨- اين الوجوه التى
كانت محجبه من دونها تضرب الاستار و الكلل [صفحہ ٤٣] ٩- فافصح القبر عنهم حين سائلهم تلك الوجوه عليها الدود تنتقل
١٠- قد طال ما اكلوا فيها و ما شربوا فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا ١١- و طال ما كنزوا الاموال و ادخروا فخلفوها على
الاعداء و ارتحلوا ١٢- و طال ما شيدوا دورا لتحصنهم ففارقوا الدور و الاهلين و انتقلوا ١٣- اضحت مساكنهم وحشا معطله و
ساكنوا الى الاجداث قد رحلوا ١٤- سل الخليفه اذ وافت منيته اين الجنود و اين الخيل و الخول ١٥- اين الكنوز التى كانت
مفاتها تنوء بالعصبه المقوين لو حملوا ١٦- اين العبيد التى ارصدتهم عددا اين الحديد و اين البيض و الاسل ١٧- اين الفوارس
و الغلمان ما صنعوا اين الصوارم و الخطيه الذبل ١٨- اين الكفاه ألم يكفوا خليفتهم لما راوه صريعا و هو يبتهل ١٩- اين الكماه
التى ما جو اذا غضبوا اين الحمامه التى تحمى بها الدول ٢٠- اين الرماه ألم تمنع باسهمهم لما اتتك سهام الموت تنتصل ٢١-
هيهات ما منعوا ضيما و لا دفعوا عنك المنيه اذ وافى بك الاجل ٢٢- و لا الرشى دفعتها عنك لو بذلوا و لا الرقى نفعت فيها و
لا الحيل ٢٣- ما ساعدوك و لا واساك اقربهم بل سلموك لها يا قبيح ما فعلوا ٢٤- ما بال قبرك

لا- یأتی بها احد و لا یطوف به من بینهم رجل ۲۵- ما بال ذکرک منسیا و مطرحا و کلهم باقتام المال قد شغلوا ۲۶- ما بال قبرک وحشا لا انیس به یغشاک من کنفیه الروح و الوهل ۲۷- لا تنکرن فما دامت علی ملک الا اناخ علیه الموت و الوجل ۲۸- و کیف یرجو دوام العیش متصلا و روحه بحبال الموت متصل ۲۹- و جسمه للبانات الردی غرض و ملکه زائل عنه و منتقل ترجمه ایات: ۱- ای مرد نگاه کن چه می بینی و پیش از آنکه (از دنیا) منتقل شوی [صفحه ۴۴] برحذر باش. ۲- از خیر و نیکی توشه ای پیش فرست که به وسیله آن شادمان شوی که هر ساکن خانه ای به زودی کوچ کند. ۳- و به گروهی نگاه کن که شب را به آرامش به سر بردند و صبحگاه در خاک افتادند (مردند) و در گرو عمل خویش قرار گرفتند. ۴- بناهایی ساختند و آن بنا سودی نبخشید و مالی جمع کردند پس چون عمرشان سپری شد آن مال آنها را بی نیاز نگردانید. ۵- در قله های کوهها (در پناهگاه ها) بیتوته کردند و مردان دلاوری از آنها نگهداری نمودند ولی آن قله ها بر آنها (موقع مرگ) سودی نبخشید. ۶- پس از عزت و بزرگی از آن پناهگاه ها به سوی قبرهایشان فرود آورده شدند چه زشت است این فرود آمدن. ۷- پس از دفن آنها فریاد کننده ای صدا زد کجا شد آن تخت ها و تاج ها و زیورها؟ ۸- کجا است آن صورت‌هایی که پوشیده شده بود و برای آنها پرده ها و پشه بندها می زدند. ۹- پس قبر با زبان فصیح به آنها

پاسخ داد که این همان صورتها است که کرمها در آن جابجا می شوند. ۱۰- این گروه در دنیا خوردند و نوشیدند و پس از آنکه زیاد خوردند خود آنها خوراک کرمهای زمین شدند. ۱۱- چه بسیار اموالی انباشتند و ذخیره کردند و سپس آنها را به دشمنان گذاشته و رحلت کردند. ۱۲- و بسیار خانه های محکمی ساختند که آنها را در پناه گیرد ولی از آن خانه ها و اهل آنها مفارقت کرده و (به قبر) منتقل شدند. [صفحه ۴۵] ۱۳- مساکنشان خالی و عاطل ماند و ساکنین آنها به سوی قبرها کوچ کردند. ۱۴- از خلیفه موقعی که مرگش فرارسد بپرس کجا است لشگریان و سواران و محافظین تو؟ ۱۵- کجا است آن گنج هائی که کلیدهای آنها برای گروهی که آن را حمل می کردند سنگین می نمود. ۱۶- کجا است غلامانی که آنها را به نگهداری گماردی در حالی که ذخیره تو بودند و کجا است آن تیغ ها و شمشیرها؟ ۱۷- کجا است سواران و غلامان چکار کردند کجا است شمشیرها و نیزه های باریک؟ ۱۸- کجا است آن کفایت کنندگان آیا موقعی که خلیفه شان را دیدند به زمین افتاده و در حال زاری است کفایت نکردند؟ ۱۹- کجا است آن شجاعان مسلح که چون خشمگین می شدند (مانند دریا) موج می زدند و کجا است آن حامیانی که دولتها به وسیله آنها حمایت می شدند؟ ۲۰- کجا است آن تیراندازان آیا موقعی که تیرهای مرگ تو را هدف قرار دادند آنها با تیرهای خود مانع نگردیدند؟ ۲۱- هیئات که آنها ظلم و ستم را مانع نشدند و مرگ را از تو وقتی که اجلت فرارسید دفع نکردند. ۲۲-

نه رشوه هائی که دادند آن را از تو دفع کرد و نه افسون ها و حيله ها در مورد مرگ به تو سود بخشید. ۲۳- نزدیکترین آنها تو را کمک نکردند و با تو مواسات نمودند بلکه تو را تسلیم مرگ کردند و چه کار زشتی نمودند! [صفحه ۴۶] ۲۴- چگونه است قبر تو که کسی نزدیک آن نشود و از میان آنها کسی از آن گذر نکند! ۲۵- چگونه است یاد تو که فراموش و متروک شده و همه آنان به تقسیم اموال تو مشغول گشته اند. ۲۶- چگونه است قبر تو که بدون مونس مانده و از دو طرف آن تو را ترس و واهمه احاطه کرده است. ۲۷- منکر این امر میباش که ملک و حکومت به هیچ پادشاهی دوام نیافت جز این که شتر مرگ و ترس بر در خانه او خوابید. ۲۸- و چگونه دوام عیش را امیدوار است در حالیکه روح او به ریسمانهای مرگ متصل است؟ ۲۹- و جسمش هدف تیرهای مرگ قرار گرفته و ملکش زائل و به دیگری منتقل گردد؟ متوکل از شنیدن این اشعار منقلب گردید و چنان گریه کرد که اشک چشمش ریشش را تر نمود و همه حاضرین نیز گریه کردند آنگاه دستور داد شراب را برداشتند و به امام عرض کرد یا ابوالحسن شما قرضی دارید؟ فرمود بلی چهار هزار دینار متوکل دستور پرداخت آن را داد و آن حضرت را با اکرام و احترام روانه منزلش نمود. [۵۰]. متوکل دائما مزاحم امام هادی علیه السلام بود و در مواقعی هم سعی می کرد او را در انظار دیگران حقیر و کوچک جلوه دهد تا

عظمت مقام خلافت در میان مردم محفوظ بماند چنانکه سید بن طاوس از زرافه حاجب متوکل که باطنا مذهب تشیع داشت نقل می کند که گفت فتح بن خاقان در میان تمام بزرگان و رجال [صفحه ۴۷] حکومت حتی در میان فرزندان و خویشان متوکل مقامی بلند داشت و متوکل برای نمایاندن مقام او به مردم و همچنین تحقیر نمودن امام هادی علیه السلام روزی در سامراء که هوا نیز خیلی گرم بود دستور داد که امراء و فرماندهان و لشکریان و همچنین سایر مردم (من جمله امام علیه السلام) در رکاب متوکل و فتح بن خاقان که سواره بودند پیاده راه بروند و آنها نیز چنین کردند. زرافه گوید امام هادی علیه السلام نیز در میان اشراف و بزرگان بود و آن روز در اثر گرما و پیاده روی مشقت و زحمت زیادی به او رسید من چون چنین دیدم نزدیکش رفتم و عرض کردم: ای مولای من به خدا بر من سخت و گران است از آنچه به شما از جانب این طاغیان می رسد و شما را به زحمت و تعب می اندازند و دست آن حضرت را گرفتم و او دست مبارکش را بر دوش من نهاده و راه می رفت و فرمود: ای زرافه ناقه صالح نزد خدا از من گرامی تر نیست و قدر من نزد خدا بزرگتر از آن است. زرافه گوید من ضمن راه رفتن از امام سؤالاتی می نمودم و از بیانات او بهره مند می شدم تا اینکه متوکل پیاده شد و مردم را مرخص نمود و دستور داد که به خانه خود روند و هر کس مرکب خود را آورده و سوار شد من نیز

استری برای امام هادی علیه السلام آوردم و سوار شد و من هم سوار شدم و حضرت را به منزلش رسانیده و آنگاه به خانه خود رفتم و برای فرزندان من معلمی بود که اهل علم و فضائل و متشیع بود و مرا عادت چنان بود که موقع غذا خوردن او را نیز احضار می کردم و با هم طعام می خوردیم آن روز هم موقع صرف غذا جریان سوار شدن متوکل و فتح بن خاقان و پیاده رفتن اشراف و بزرگان آنچه را که با امام هادی علیه السلام مذاکره کرده و از آن حضرت درباره گرامی بودن وی از ناچه صالح در نزد خدای تعالی شنیده بودم به معلم بازگو می کردم که معلم دست از غذا کشید و گفت تو را به خدا این سخن را از خود امام شنیدی؟ گفتم به خدا که از [صفحه ۴۸] آن حضرت شنیدم! معلم گفت پس بدانکه متوکل بیش از سه روز زنده نخواهد بود و به هلاکت خواهد رسید و برخیز و فکر کار خود باش و آنچه از اموال و غیره داری در محل امنی بسپار که در اثر مرگ او مبادا اموال تو به غارت رود؟ گفتم تو این سخن از کجا می گوئی و چگونه دانستی؟ گفت مگر قرآن نمی خوانی که خداوند در داستان قوم صالح و ناچه او فرماید: تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام ذلک وعد غیر مکذوب [۵۱] (صالح گفت سه روز در خانه هایتان زندگی کنید این وعده ای است بدون دروغ) و جائز نیست که سخن امام باطل و بیهوده باشد. زرافه گوید به خدا روز سیم منتصر (پسر متوکل) با غلامان مخصوص به

مجلس متوکل ریخته و او را با فتح بن خاقان قطعه قطعه کردند که از یکدیگر شناخته نشدند و سپس من امام هادی علیه السلام را ملاقات کرده و سخن معلم را به حضرت عرضه داشتم فرمود راست گفته من آن روز بر متوکل نفرین کردم و خداوند مستجاب فرمود. [۵۲]. [صفحه ۴۹]

قتل متوکل

به طوری که مورخین نوشته اند رفتار متوکل با کسان دیگر چندان خوش نبوده و حتی معاشرین و ندمای او هم از دست وی معذب و گرفتار بودند و گویا به بیماری سادیسیم مبتلا بوده است چنانچه مؤلف منتخب التواریخ از تاریخ حبیب السیر نقل می کند که او گاهی دستور می داد حیوان درنده را در میان مجلس بزم برای وحشت حاضرین رها می کردند و یا ماری را در آستین کسی سر می دادند و چنانچه به او گزند می رسید با تریاق مداوا می نمودند و گاهی سبوی را که پر از عقرب بود می شکستند و آن جانوران در مجلس پراکنده می شدند و متوکل از این مناظر لذت می برد. [۵۳]. همچنین متوکل بنا به بغض و عداوتی که با علی علیه السلام و اولاد او داشت در مجالس بزم خود گاهی حضرت امیر علیه السلام را ناسزا می گفت و دلکک خود را وادار می کرد که ادای آن حضرت را در آورد و مسخره نماید! ابن اثیر در تاریخ خود می نویسد عبادۀ دلکک متوکل برای استهزاء علی علیه السلام روی شکم خود زیر جامه اش بالشی می بست و در پیش متوکل می رقصید مغنی ها هم می خواندند و متوکل شراب می خورد و می خندید روزی که چنین برنامه ای را اجرا می کردند منتصر (پسر متوکل) در مجلس حاضر بود [صفحه ۵۰] به دلکک

اشاره نمود و او را تهدید کرد و او از ترس ساکت شد متوکل پرسید موضوع چیست؟ دلچکک او را از این امر آگاه نمود منتصر به پدرش گفت آن کسی که مورد مسخره قرار گرفته و مردم می خندند پسرعموی تو و بزرگ خاندان تو است و فخر تو به وجود او است و اگر هم خواستی خودت گوشت او را بخور و به این سگ و امثال او نخوران، متوکل به مغنی ها گفت همگی این شعر را با هم بخوانید: غار الفتی لابن عمه رأس الفتی فی حرامه [۵۴]. و این امر از جمله موجباتی شد که منتصر خون متوکل را حلال شمرده و او را به قتل رساند. [۵۵]. دمیری نیز می نویسد روزی متوکل به حسب عادت خود نام امیرالمؤمنین علیه السلام را برده و بدان حضرت جسارت نمود محمد منتصر فرزند متوکل در آن مجلس حاضر بود چون سخن پدرش را شنید رنگش متغیر شد و نسبت به پدرش خشمگین گردید متوکل او را دشنامش داد و این بیت انشاد نمود: غضب اللفتی لابن عمه رأس الفتی فی حرامه منتصر به قتل پدر تصمیم گرفت و در نهان با چند تن از غلامان خاص متوکل نقشه قتل او را طرح کرد و شبی که متوکل در قصر خود با ندیمانش مشغول شرب خمر بوده و او را حالت سکر و مستی فرا گرفته بود بغاء صغیر داخل شد و ندیمان را مرخص نمود و آنها همگی بیرون رفتند مگر فتح بن خاقان که در نزد متوکل بماند آنگاه غلامانی که آماده کشتن متوکل بودند با شمشیرهای برهنه داخل شده

و بر متوکل هجوم آوردند فتح بن خاقان که چنین [صفحه ۵۱] دید خود را بر روی متوکل انداخت و فریاد کشید وای بر شما می خواهید امیرالمؤمنین را بکشید! غلامان بدون اعتناء به فریاد او هر دو را قطعه قطعه کردند و سپس به نزد منتصر رفته و بر او به خلافت سلام کردند. قتل متوکل سه ساعت از شب گذشته در ماه شوال سال ۲۴۷ واقع گردید و او در سن چهل و یک سالگی پس از پانزده سال حکومت بدین ترتیب به هلاکت رسید. [۵۶]. شیخ طوسی از ابوالفضل شیبانی روایت می کند که گفت روزی منتصر از پدرش متوکل شنید که آن خبیث به حضرت زهرا علیهاالسلام ناسزا می گفت!! منتصر از مردی (یکی از علماء) پرسید که تکلیف او چیست؟ آن شخص گفت البته قتل متوکل (به علت ناسزاگوئی به حضرت زهرا علیهاالسلام) واجب است ولی این را هم بدان که اگر کسی پدر خود را بکشد عمر طولانی نمی کند منتصر گفت اگر قتل متوکل اطاعت امر خدا باشد من از طولانی نبودن عمرم باکی ندارم پس او را به قتل رسانید و بعد او هفت ماه زنده ماند. [۵۷]. باری پس از قتل متوکل پسرش محمد منتصر در سن ۲۵ سالگی به جای پدر نشست و دو برادر خود (معتز و مؤید) را که متوکل آنها را پس از وی ولیعهد قرار داده بود از ولایتعهدی خلع نمود. منتصر برخلاف پدرش رئوف و مهربان بود و مخصوصاً بر علویین احسان و بخشش زیادی نمود و آنها را از پریشانی رها ساخت و هیچکس را از زیارت قبر حسین علیه السلام

ممانعت نمود و فدک را نیز به اولاد آن حضرت برگردانید که در این مورد یزید مهلبی گوید: و لقد بررت الطالبیه بعد ما ذموا زمانا بعدها و زمانا و رددت ألفه هشام فرأیتهم بعد العداوه بینهم اخوانا [صفحه ۵۲] یعنی به طالبین نیکی نمودی پس از آنکه آنها مذمت شدند زمانی بعد از زمانی و میان بنی هاشم الفت و محبت را برگردانیدی لذا آنها را می بینی که در میانشان پس از دشمنی دوستی برقرار شده است. و از عجایب اینکه روزی منتصر دستور داد فرشهایی از خزانه متوکل بیرون آوردند و مجلس را با آنها مفروش ساختند و در وسط یکی از فرشها شکل دایره ای بود و در داخل دایره صورت سواری نقاشی شده بود که تاجی بر سر داشت و در اطراف دایره کلماتی به فارسی نوشته شده بود منتصر کسی را طلبید که آن نوشته را بخواند آن کس آمد و آن را نگاه کرد و چهره اش گرفته شد! منتصر گفت این چیست؟ گفت اینها معنی ندارد! منتصر اصرار کرد آن کس گفت نوشته شده است که من شیرویه پسر کسری بن هرمز هستم پدرم را کشتم و بیش از شش ماه از سلطنت بهره مند نشدم! منتصر از شنیدن این سخن رنگش دیگرگون شد و دستور داد آن فرش را که طلاباف بود بسوزانیدند. [۵۸] . ابوالفرج اصفهانی نیز در مقاتل الطالبیین می نویسد چون منتصر به خاندان ابیطالب علاقه مند بوده و با کارهای پدرش مخالف بود لذا تا جایی که ما اطلاع داریم به فرزندان ابیطالب اذیت و آزاری نکرد و از آنها کسی را به قتل نرسانید و زندانی هم

نمود. [۵۹]. منتصر پس از شش ماه همچنانکه آن عالم گفته بود بیمار گردید و به طوری که نوشته اند او را مسموم نمودند و در ربیع الثانی سال ۲۴۸ درگذشت و به جای او دوازدهمین خلیفه عباسی احمد بن معتصم (عموی منتصر و معروف به مستعین بالله) به تخت خلافت نشست. مستعین مردی هوسران و عیاش بود پس از چندی دستگاه خلافت را از سامراء به بغداد انتقال داد ولی در سال ۲۵۱ در غیاب او در سامراء موالی وی به [صفحه ۵۳] زبیر بن متوکل ملقب به معتز بالله بیعت نمودند و معتز برادر خود مؤید را ولیعهد خویش گردانید آنگاه لشگری برای محاربه با مستعین به سوی بغداد فرستاد و در این جنگ شکست مستعین آشکار شد و محمد بن عبدالله بن طاهر که مستعین در خانه او سکونت داشت به معتز نامه ای نوشت و صحبت از صلح نمود آنگاه شرایطی میان معتز و مستعین برای مصالحه مقرر گشت و در محرم سال ۲۵۲ مستعین پس از آنکه در حدود چهار سال از حکومت او گذشته بود خود را از خلافت خلع کرد و به جانب واسط رفت و معتز او را از واسط به سامراء طلبید و پیش از آنکه وارد سامراء شود سعید حاجب را به استقبال او فرستاد و محرمانه دستور قتل وی را صادر کرد! سعید در نزدیکی سامراء مستعین را ملاقات نمود و او را از محمل بیرون کشید و پس از آنکه چند تازیانه بر او زد سرش را از تن جدا نموده و نزد معتز آورد و بدین ترتیب مستعین در ۳۵ سالگی به دستور

معتز مقتول گردید و خود معتز نیز پس از سه سال و چند ماه حکومت در سن ۳۴ سالگی به وسیله صالح ابن وصیف به وضع فجیعی به هلاکت رسید. [۶۰]. [صفحه ۵۴]

احتجاجات و مناظرات

۱- ابن شهر آشوب و کلینی و شیخ حرانی با مختصر اختلافی نقل کرده اند که متوکل بیمار شد و نذر کرد اگر خدا او را عافیت بخشد مقدار زیادی از مال خود را صدقه دهد چون بهبودی یافت از فقهاء پرسید که مال زیاد به چه مقدار گفته می شود؟ فقهاء اختلاف کردند یکی گفت صد هزار، دیگری گفت ده هزار و در این مورد سخنان مختلفی گفتند به طوری که امر بر او مشتبه شد! حسن که حاجب متوکل بود به او گفت اگر من پاسخ صحیحی به تو بیاورم به من چه می دهی؟ متوکل گفت ده هزار درهم و الا تو را صد شلاق می زنم! حسن بدین شرط راضی شد و خدمت ابوالحسن علیه السلام آمد و مسأله را از وی پرسید، حضرت فرمود به متوکل بگو هشتاد درهم تصدق کند چون این مطلب را به متوکل گفت پرسید به چه دلیل؟ فرستاده دوباره به خدمت امام هادی علیه السلام رسید و از علت آن جویا شد امام فرمود دلیلش گفتار خدای تعالی است که به پیغمبرش فرماید: لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره [۶۱]. خداوند شما را در موارد زیادی (جنگها) کمک نمود. [صفحه ۵۵] و ما غزوات رسول خدا را شمردیم تا هشتاد رسید و خدا آن را کثیر نامیده است. حاجب متوکل برگشت و پاسخ امام را به وی گفت متوکل شاد و مسرور شد و ده

هزار درهم به او بخشید. [۶۲]. ۲- طبرسی در کتاب احتجاج نقل می کند که یک مرد نصرانی با یک زن مسلمانی مرتکب فجور شده بود چون او را نزد متوکل آوردند خواست بر او حد شرعی جاری کند ولی مرد نصرانی فوراً اسلام آورد! یحیی بن اکثم که بزرگ قضات و فقهاء بود گفت اکنون که این شخص ایمان آورد دیگر جرمی از گذشته بر او باقی نمی ماند و هر چه بوده بخشوده گشت. یکی از فقهاء گفت باید به او سه نوع حد زده شود و دیگران نیز سخنانی بگفتند متوکل دستور داد این مسأله را نوشته و از امام هادی علیه السلام سؤال نمایند. چون حضرت نامه را مطالعه نمود در پاسخ آن مرقوم فرمود: آن مرد نصرانی را به قصد کشت بزنند تا بمیرد موقعی که فتوای امام بدانها رسید یحیی بن اکثم و فقهای دیگر منکر آن شده و به متوکل گفتند چنین حکمی از قرآن و اخبار به دست نمی آید از وی پیرس به چه دلیلی این حکم را داده است؟ متوکل برای بار دوم به امام هادی علیه السلام نوشت که فقهاء این حکم را به علت اینکه اخبار و قرآن به آن حاکی نیست قبول ندارند برای ما بنویسید چه دلیلی بر صدور چنین حکمی دارید؟ حضرت در جوابش فرمود بدین دلیل که خدای تعالی در کتاب خود فرماید: بسم الله الرحمن الرحيم فلما راوا بأسنا قالوا امنا بالله وحده و كفرنا [صفحه ۵۶] بما كنا به مشركين - فلم يك ينفعهم ايمانهم لما راوا بأسنا [۶۳]. چون کافران عذاب ما را دیدند گفتند به خدای واحد

ایمان آوردیم و به آنچه شریک خدا قرار می دادیم کافر شدیم ولی ایمان آن ها پس از آنکه عذاب ما را دیدند بدانها سودی نبخشید. متوکل نامه امام را که خواند دستور داد مرد نصرانی را آن قدر زدند تا چشم از جهان فروبست. [۶۴]. ۳- مؤلف منتخف التواریخ از شرح شافیه ابی خراس نقل کرده است که قیصر روم به یکی از خلفای بنی عباس نامه ای نوشت که ما، در انجیل دیده ایم که هر کس آن سوره ای را که فاقد این هفت حرف (ث، ج، خ، ز، ش، ظ، ف)، باشد بخواند خداوند جسد او را به آتش دوزخ حرام گرداند و ما هر چه جويا شدیم آن سوره را که فاقد این حروف باشد در توره و زبور و انجیل نیافتیم آیا شما در کتب خود چنین سوره ای را دیده اید؟ خلیفه علماء را جمع کرد و این مسأله را از آنها پرسید و آن ها نتوانستند پاسخی دهند تا اینکه از حضرت علی بن محمد علیهماالسلام سؤال کردند فرمود سوره حمد است که هیچ یک از این حروف در کلمات آن نیست. عرض کردند: حکمت نبودن این حروف هفتگانه در این سوره مبارکه چیست؟ فرمود مقصود از ث، ثبور (هلاکت) است و مقصود از ج، جهیم (دوزخ) است و مقصود از خ، خبیث است و مقصود از ز، زقوم و مقصود از ش، شقاوت و مقصود از ظ، ظلمت و مقصود از ف، فرقت یا آفت است! پاسخ امام را به قیصر روم فرستادند و چون نامه به دست او رسید بسیار مسرور شد و اسلام آورد و به دین اسلام از دنیا رفت. [۶۵].

[صفحه ۵۷] ۴- متوکل روزی یک کاتب نصرانی را با کنیه اش صدا زد و گفت ابانوح. اطرافیان گفتند اهل کتاب را نباید با کنیه صدا زد متوکل از فقهاء استفتاء نمود و آن ها اختلاف کردند، متوکل کسی را به نزد ابوالحسن فرستاد تا نظر او را جویا شود حضرت تویق فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم - تبت یدای ابي لهب متوکل دانست که اهل کتاب را با کنیه خواندن جائز است زیرا خداوند کافر (ابولهب) را با کنیه خوانده است. [۶۶]. ۵- امام هادی علیه السلام شنیده بود که یکی از شیعیان وی که مرد فقیه و دانشمندی بود با یکی از ناصبیان و مخالفان آن حضرت مناظره کرده و او را مغلوب و رسوا ساخته بود. روزی که گروهی از علویین و بنی هاشم و دیگران در حضور آن حضرت بودند آن مرد عالم وارد شد و امام او را بالای مجلس برد و کنار خود نشانید و حاضرین از مشاهده این عمل ناراحت شدند و بزرگ آنان به حضرت عرض کرد که ای پسر رسول خدا آیا یک شخص عامی را بر طالبیین و اولاد عباس مقدم می داری؟ امام علی النقی علیه السلام فرمود شما بترسید از جمله آن کسانی باشید که خداوند درباره آنها فرموده است: الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون. [۶۷]. آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (تورات) داشتند دعوت شدند به سوی کتاب خدا که میان آنها داوری کند پس برگردیدند و گروهی از آنها در حالی که اعراض کننده بودند (نبی اکرم

صلی الله علیه و آله و سلم) یهودیان را به اسلام دعوت کرد گفتند تو به کدام دینی گفتی گفتی که به دین ابراهیم گفتند ابراهیم یهودی بود فرمود چنین نیست [صفحه ۵۸] تورا را بیاورید تا در این مورد حکم کند و آنها طفره رفتند و نپذیرفتند. آیا شما به قضاوت کتاب خدا (قرآن) در این باره راضی هستید؟ عرض کردند بلی! فرمود مگر خداوند نمی فرماید: یا ایها الذین امنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم. [۶۸]. ای کسانی که ایمان آورده اید زمانی که به شما گفته شود در مجالس جا باز کنید پس مکان را وسعت دهید تا خداوند برای شما مکانتان را (در بهشت) وسعت دهد تا اینکه دنبال آیه فرماید: یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین اتوا العلم درجات خداوند درجات مؤمنین و کسانی را که به آنها علم داده شده بالا می برد. بنابراین در نظر خداوند تعالی درجه مؤمنین که دانشمند باشد از درجه غیر مؤمن بلندتر است پس به من بگوئید آیا این آیه می گوید خداوند درجات کسانی را که ایمان آورده و عالم هستند بالا می برد یا درجات کسانی را که دارای حسب و نسب شریفی هستند؟ هم چنین خداوند فرماید: هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون [۶۹] آیا دانشمندان با نادانان یکسانند؟ در این صورت شما چرا به من اعتراض می کنید که شخص عالمی را در صدر مجلس جای داده ام در حالی که خداوند تعالی مقام او را بالا برده است و البته منزلت این مرد فقیه و دانشمند که آن شخص ناصبی را در مناظره محکوم نموده است از هر

حسب نسب شریفی برتر خواهد بود. بزرگ عباسیان گفت: ای پسر پیغمبر تو کسی را از ما شریف تر قرار دادی که حسب و نسبی مانند حسب و نسب ما ندارد در صورتی که دین اسلام کسانی را که دارای حسب و نسب شریف هستند بر اشخاصی که از نظر حسب و نسب پست و حقیرند مقدم می دارد! [صفحه ۵۹] امام هادی علیه السلام فرمود سبحان الله مگر (جد شما) عباس با ابوبکر بیعت نکرد در صورتی که ابوبکر از قبیله تیم و عباس از بنی هاشم بود و یا عبدالله بن عباس خدمتگزار عمر بن خطاب نبود در حالیکه عبدالله هاشمی نسب و عمر عدوی بود و باز چرا عمر در شورای خود کسانی را که از قریش نبودند جای داد و عباس را عضو شورا نمود؟ اگر این عمل ما که یک شخص غیر هاشمی را بر هاشمی ترجیح دادیم در نظر شما کار درستی نباشد پس بیعت نمودن عباس را با ابوبکر و خدمتگزاری عبدالله بن عباس را با عمر بعد از آنکه با او بیعت نموده بود باید کار غلط و نادرستی بدانید و چنانچه عمل آنها جائز باشد این عمل ما نیز جائز است. راوی گوید (آن شخص نتوانست پاسخ گوید) و مثل این که سنگ بر دهانش زدند. [۷۰]. ۶- یحیی بن اکثم به خیال خود چند مسأله طرح نمود که آنها را از امام هادی علیه السلام پرسد تا شاید آن حضرت را از پاسخ گوئی بدانها عاجز و درمانده نماید!! بنا به روایت ابن شهر آشوب یحیی به دستور متوکل مسائل مزبور را نوشته و خدمت آن حضرت ارسال نمود ولی شیخ

حرانی در تحف العقول می نویسد که یحیی بن اکثم با موسی بن محمد (برادر امام هادی) ملاقات نمود و مسائل خود را از موسی پرسید و چون موسی به پاسخ گوئی آنها توانائی و آشنائی نداشت خدمت برادرش امام علی النقی رسید و سؤالات یحیی را مطرح نمود و آن حضرت دستور فرمود تا پاسخ هر یک را نوشته و به یحیی ارسال دارد و در هر حال امام مسائل یحیی را که ۱۳ مسأله بوده و به منظور اشکال تراشی طرح کرده بود پاسخ فرمود که از جمله آنها سؤالات زیر است. - قول خداوند تعالی که فرماید: [صفحه ۶۰] قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک [۷۱]. یعنی کسی که (آصف بن برخیا وزیر سلیمان) نزد او علمی از کتاب بود (سلیمان) گفت من آن را (تخت بلقیس را از شهر سبا) پیش از آنکه تو چشم برهم زنی برایت می آورم! آیا پیغمبر خدا (سلیمان) به علم آصف نیازمند بود! حضرت در پاسخ یحیی بن اکثم مرقوم فرمود خدا تو را هدایت کند نامه ات به من رسید و مقصد تو آزمایش و رنج دادن ما است تا بلکه راهی برای عیب جوئی از ما پیدا کنی و ما پاسخ مسائل تو را شرح دادیم پس با گوش هوش آنها را بشنو و قبلت را برای فهم آنها بکار بر که حجت بر تو تمام است. درباره فرمایش خدای تعالی پرسیدی آنکه علمی از کتاب داشت آصف ابن برخیا بود و سلیمان از دانستن آنچه آصف می دانست عاجز نبود ولی او می خواست آصف را به امت خود

از جن و انس معرفی کند که پس از سلیمان آصف بن برخیا حجت خدا است آن مقدر علمی هم که آصف می دانست از علم سلیمان بود که به فرمان خدا در نزد او به امانت گذاشته شده بود و آن را به وی فهمانید تا بعداً درباره امامت و نشانه امامت او اختلافی به وجود نیاید چنانکه به خود سلیمان نیز در زمان حیات (پدرش) داود تفهیم شده بود تا نبوت و امامت وی پس از داود برای تأکید حجت بر خلق شناخته شود. - قول خداوند که می فرماید: و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا [۷۲] یعنی یوسف پدر و مادرش را روی تخت نشانید و همگی (پدر و مادر و برادران یوسف) بر خاک افتاده و برای او سجده کردند. آیا یعقوب و فرزندانش برای یوسف سجده نمودند؟ امام هادی علیه السلام چنین پاسخ فرمودند که سجده یعقوب و فرزندانش برای طاعت خدا و محبت یوسف بود و همچنانکه سجده فرشتگان بر آدم برای خود [صفحه ۶۱] آدم نبود بلکه فقط برای طاعت خدا و دوستی فرشتگان با آدم بود بنابراین سجده یعقوب و فرزندانش هم که یوسف با آنها بود برای سپاسگزاری خداوند بود که تفرقه و پراکندگی آنها را مجتمع ساخته بود آیا نمی بینی که یوسف در همان وقت برای شکر خدا می گفت: رب قد اتیتنی من الملک و علمتنی من تأویل الاحادیث [۷۳]. پروردگارا! به من ملک و حکومت دادی و تأویل احادیث آموختی. قول خداوند که فرماید: فان كنت في شك مما انزلنا اليك فسل الذين يقرؤون الكتاب [۷۴]. اگر در مورد آنچه ما

به تو نازل کردیم شك داری از کسانی که کتاب می خوانند پیرس. در این مخاطب کیست؟ اگر مخاطب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است پس آن حضرت (در نبوت خود) شك داشته است و اگر غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کس دیگری مورد خطاب است در این صورت قرآن به چه کسی نازل شده است؟ امام علی النقی علیه السلام پاسخ فرمودند در این آیه مخاطب همان رسول خدا است و البته آن حضرت در آنچه به او نازل می شد هیچگونه شکی نداشت ولی اشخاص نادان می گفتند چگونه خداوند پیغمبری از فرشتگان نفرستاد و میان ما و پیغمبر او درباره خوردن و آشامیدن و رفتن در بازارها که فرقی نیست پس خدای تعالی به پیغمبرش وحی فرمود از کسانی که کتاب می خوانند (اهل کتاب) در حضور این نادانان پیرس که آیا خداوند پیش از تو پیغمبری فرستاده است که نخورد و نیاشامد و در بازارها راه نرود؟ پس تو هم مانند آنهایی و اینکه می گوید تو شك داری برای رعایت انصاف (و مجادله احسن) است والا او شکی نداشت چنانکه (در آیه مباحله نیز [صفحه ۶۲] به نصارا) فرماید: تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین [۷۵]. یعنی: بیائید ما و شما و پسران و زنان و کسانی از خود را که مانند خود ما هستند دعوت کنیم و سپس به درگاه خدا ندبه و زاری کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بخواهیم و اگر می فرمود لعنت خدا را بر شما (که

دروغگو هستید) بخواهیم پیشنهاد مباحثه را قبول نمی کردند و خدا یقیناً می دانست که پیغمبرش رسالات او را ابلاغ می کند و آن حضرت از دروغگویان نیست و همچنین خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز می دانست که در آنچه می گوید راستگو است اما دوست داشت که از جانب خود به مقتضای عدالت و انصاف رفتار کند. - اینکه شهادت یک زن به تنهایی نافذ و مورد قبول است چگونه می شود در صورتی که خداوند فرماید: و اشهدوا ذوی عدل منکم [۷۶]. یعنی از میان خود دو مرد عادل را گواه بگیرید؟ امام هادی علیه السلام پاسخ فرمودند شهادت یک زن که نفوذ دارد شهادت قابل است با رضایت طرف و در غیر این صورت حداقل دو زن باشند که به حکم ضرورت به جای مردند زیرا که مرد را امکان جانشینی آنها نیست و در صورت تنها بودن زن سخن او با سوگند پذیرفته می شود. - به من بگوئید علی علیه السلام چگونه اهل صفین را می کشت و فرمان می داد حمله کنندگان و فرارکنندگان و زخمی ها را بکشند در صورتی که در جنگ جمل دستور داد گریختگان و زخمیها را نکشند و فرمود هر کس به خانه خود رود و سلاح بر زمین گذارد در امان است اگر حکم اولی درست باشد پس دومی نادرست است؟ [صفحه ۶۳] حضرت پاسخ نوشتند که در جنگ جمل فرمانده و پیشوای سپاهیان جمل کشته شده بود و آنها پشتیبانی نداشتند که دوباره گرد او درآمده و آماده جنگ و قتال باشند و اظهار مخالفت نمایند بلکه سپاهیان به خانه های خود رفته و بدون اینکه مجدداً آماده

نبرد باشند حاضر بودند که شمشیر از آنها برداشته شود بدین جهت حکم آنها برداشتن شمشیر و خودداری از آزار آنان بود زیرا برای ادامه جنگ از کسی کمک نمی طلبیدند ولی سپاه صفین ضمن اینکه شکست خورده بودند از یک مرکز فرماندهی (معاویه و عمروعاص) فرمان می بردند که برای آنها سلاح و زره و نیزه و شمشیر فراهم می کرد و به آنان عطایا می داد و از آنها پذیرائی می کرد و بیمارشان را عیادت می نمود و شکستگان و زخمی هایشان را مداوا می کرد و پیاده ها را مرکب سواری می داد و برهنگان را لباس می پوشانید و آنها را مجدداً برای جنگ و کشتار برمی گردانید از این رو میان این دو فرقه حکم مساوی نکرد برای اینکه حکم قتال با اهل توحید را می شناخت. - یحیی بن اکثم به طوری که نوشته اند به بیماری انحراف جنسی مبتلا بود و برای موجه ساختن عمل خود از امام هادی علیه السلام پرسیده بود که خداوند در قرآن کریم فرماید: او یزوجهم ذکرانا و اناثا [۷۷]. (یا به آنها تزویج می کند مردان و زنان را) بنابراین خداوند به بندگانش مردان را تزویج کرده و با این حال قومی را که بدان عمل کردند عقوبت نموده است. حضرت ابوالحسن علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمودند که (این آیه پس و پیشی دارد و چنین است: *لله ملک السموات و الارض یخلق ما یشاء یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور - او یزوجهم ذکرانا و اناثا و یجعل من یشاء [صفحه ۶۴] عقیما یعنی برای خدا است ملک آسمانها و زمین و هر چه بخواهد می آفریند و به هر که بخواهد*

دخترانی می دهد و به هر که خواهد پسرانی) و یا برای آنها جفت کند پسران و دختران را یعنی هم پسرانی می دهد و هم دخترانی و هر دو تا (دو قلو) که با هم باشند (دو دختر یا دو پسر یا یک دختر و یک پسر) آنها را زوجان گویند که هر یک جفت دیگری است و معاذالله که خداوند جلیل را مقصود آن باشد که تو خود را بدان فریفتی و می خواهی برای ارتکاب گناه خود رخصت جوئی چنانکه فرماید: و من يفعل ذلك يلق اثاما، يضاعف له العذاب يوم القيامة و يخلد فيه مهانا. [۷۸] و کسی که چنین کاری کند به گناه آلوده شد و در روز قیامت عذابش مضاعف شود و در آن خواری جاویدان بماند اگر توبه ننماید. [۷۹]. این شهر آشوب می نویسد چون یحیی بن اکثم پاسخ سؤالات خود را که امام هادی علیه السلام به وی نوشته بود خواند به متوکل گفت دوست ندارم که بعد از این چیزی از او سؤال شود زیرا هر چه پرسیده شود آسانتر از این سؤالات خواهد بود که وی اینگونه پاسخ داده است و ظهور علم او موجب تقویت رافضی ها خواهد شد. [۸۰]. [صفحه ۶۵]

معجزات و کرامات

کرامات و معجزاتی که از ائمه ی اطهار علیهم السلام به ظهور رسیده و در کتب معتبره ثبت گردیده است خود دلیل دیگری بر امامت آنها محسوب می گردد همچنانکه معجزات انبیاء نیز دلیل نبوت آنها بوده است و اینک ذیلا به چند فقره از معجزات و کرامات امام علی النقی علیه السلام به طور اجمال اشاره می گردد: ۱- از خیران اسباطی (که از بغداد به مدینه مسافرت کرده

بود) روایت کرده اند که گفت در مدینه خدمت ابوالحسن علی بن محمد علیهماالسلام رفتم و آن حضرت (پس از احوال
پرسی) فرمود از واثق (خلیفه عباسی) چه خیر داری؟ عرض کردم در حال سلامت و عافیت بود و ملاقات من با او از همه کس
نزدیکتر است و من ده روز پیش او را دیدار نمودم. حضرت فرمود اهل مدینه می گویند که او مرده است! عرض کردم دیدار
من با او از همه نزدیکتر است، فرمود مردم می گویند او مرده است! چون فرمود مردم می گویند من دانستم که منظورش از
مردم خود آن حضرت است، سپس فرمود جعفر (متوکل) چه می کند؟ عرض کردم او در زندان می باشد و حالش از همه
بدتر است. فرمود بدانکه او اکنون زمامدار است! آنگاه فرمود ابن زیات (وزیر واثق) چه شد؟ عرض کردم مردم طرفدار او
هستند و امر [صفحه ۶۶] امر او است. فرمود این کار برای او شوم بود سپس (اندکی) سکوت نموده و بعد فرمود مقدرات و
احکام الهی ناگزیر باید اجراء شود: ای خیران! واثق مرد و برادرش متوکل به جایش نشست و ابن زیات هم کشته شد! عرض
کردم قربانت کردم چه موقعی؟ فرمودش روز پس از خروج تو (از عراق). [۸۱]. ۲- هاشم بن زید گوید، علی بن محمد
عسکری علیهماالسلام را دیدم که نایبائی را شفا داد و دیدم که از گل صورت پرنده ای ساخت و در آن دمید و آن پرواز
نمود! به حضرتش عرض کردم تو با عیسی بن مریم علیه السلام فرقی نداری فرمود: انا منه و هو منی من از او هستم و او هم از
من است (هر دو)

با اجازه خدا این کارها را انجام می دهیم.) [۸۲]. ۳- متوکل دستور داد که تمام لشکریان در سامراء در محلی اجتماع نمایند و هر یک از سواران توبره است خود را گل و خاک پر کنند و در بیابان روی هم بریزند! پس از آنکه سپاهیان چنین کردند آن خاکها مانند تلی نمایان شد و آن را تل المخالی نام نهادند (تلی که از خاک توبره ها به وجود آمده) و پس از آنکه متوکل با حضرت ابوالحسن علیه السلام روی آن تل ایستادند رو به امام نموده و عرض کرد شما را اینجا آوردم تا کثرت و عظمت لشکریان مرا ببینی و دستور داده بود که تمام لشکریان مسلح و با ساز و برگ کامل آماده باشند و منظور متوکل این بود که آن حضرت را از کثرت سپاهیان مرعوب سازد که مبادا امام علیه السلام و یا نزدیکان وی در صدد خروج علیه خلیفه باشند! امام هادی علیه السلام فرمود آیا می خواهی من نیز لشکریان خود را برای تو [صفحه ۶۷] نمایان سازم؟ عرض کرد بلی حضرت زیر لب دعائی خواند و فرمود نگاه کن! چون متوکل نگاه کرد دید میان زمین و آسمان از شرق تا به غرب پر است از فرشتگان مسلح که گوش به فرمان آن حضرت ایستاده اند خلیفه از مشاهده آنها غش کرد و به حال بیهوشی افتاد و پس از آنکه به هوش آمد امام فرمود ما را به دنیای شما رغبتی نیست و ما مشغول آخرتیم و تو بی خود درباره ما چنین گمانهایی می کنی؟ [۸۳]. ۴- یکی از اهل مدائن به امام هادی علیه السلام نامه ای نوشت و پرسید

که از حکومت متوکل چند سال مانده است؟ حضرت ابوالحسن در پاسخ او به طور کنایه چنین مرقوم فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم - تزرعون سبع سنين دابا فما حصدتم فذروه في سنبلة الا قليلا مما تأكلون - ثم يأتي من بعد ذلك سبع شداد يأكلن ما قدمتم لهن الا قليلا مما تحصنون - ثم يأتي من بعد ذلك عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون. [۸۴]. (يوسف گفت) هفت سال به عادت خود زراعت می کنید و آنچه را که از محصول آن درو می کنید جز مقدار کمی که به مصرف خوراکی می رسانید بقیه را بگذارید در میان خوشه بماند سپس هفت سال دیگر قحطی و سختی می آید مردم آنچه را که شما در انبارها ذخیره کرده اید می خورند مگر مقداری که برای بذر و کشت محفوظ داشته اید پس از سالهای قحطی سالی می آید که برای مردم پر بارش بوده و گیاهان و میوه ها زیاد باشد که عصاره آنها را می گیرند. مضمون این آیات کنایه از این است که از عمر متوکل چهارده سال بیش [صفحه ۶۸] باقی نمانده و متوکل در اول سال پانزدهم به قتل رسید. [۸۵]. ۵- ایوب بن نوح گوید به امام علی النقی علیه السلام نوشتم که زن من باردار است و من به دعای شما محتاجم که حق تعالی به من پسری کرامت فرماید، حضرت در جواب مرقوم فرمودند که نام پسرت را محمد بگذار (پس از مدتی) خداوند به من پسری عنایت فرمود و من نام او را محمد نهادم. همچنین ایوب بن نوح روایت می کند که من از قاضی بغداد و عداوتی که نسبت به من

داشت در آزار بودم به امام هادی علیه السلام نوشتم که از او به من اذیت می رسد و مرا راه چاره ای نیست لذا از دشمنی او به شما پناه می آورم آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمود که دو ماه دیگر از این غم و گرفتاری خلاصی خواهی یافت و چون شصت روز تمام بگذشت آن حاکم از طرف خلیفه معزول گردید. [۸۶]. ۶- طبرسی از سعید بن سهیل بصری نقل می کند که گفت جعفر بن قاسم هاشمی پیرو مذهب واقفیه بود در یکی از روزها به اتفاق او در سامراء گردش می کردم ناگهان حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام از آنجا عبور فرمود و همین که چشمش به جعفر بن قاسم افتاد فرمود تا کی در خواب غفلتی؟ آیا موقع آن نشده که از این خواب بیدار شوی؟ سعید بن سهیل گوید: جعفر به من گفت فهمیدی مقصودش از این سخن چه بود؟ به خدا سوگند من نسبت به وی دلگرم شدم، اتفاقا پس از چند روز یکی از فرزندان خلیفه ما را به ولیمه دعوت کرد و حضرت ابوالحسن علیه السلام هم حضور داشت موقعی که آن حضرت در مجلس شرکت کردند همه حاضرین از او تجلیل و تکریم نمودند مگر جوانی که نسبت به امام بی اعتنائی می کرد حضرت متوجه آن جوان شد و فرمود حالا می خندی و از خدا غافل مانده ای در [صفحه ۶۹] صورتی که سه روز دیگر جزو اهل قبور خواهی بود! جعفر بن قاسم گفت من در دل خود گفتم این یک آزمایش خوبی است و من انتظار می کشیدم تا مطلب روشن شود (و در صورت صحت قضیه از واقفیه دست کشیده

و به امامت آن حضرت معتقد می شوم) راوی گوید آن جوان سکوت کرد و چیزی نگفت و پس از آنکه از مجلس بیرون شدیم بعد از دو روز آن جوان بیمار شد و روز سیم درگذشت. [۸۷]. ۷- قطب راوندی نقل کرده است که گروهی از مردم اصفهان روایت نمودند که در اصفهان مردی بود به مذهب شیعه و او را عبدالرحمن می گفتند به او گفتند به چه سبب تو مذهب شیعه را قبول کردی و به امامت علی النقی علیه السلام معتقد شدی؟ گفت معجزه ای از او مشاهده کردم و آن چنین بود که مرد فقیر و نیازمندی بودم و با این حال مرا (برای احقاق و حق تظلم) زبان و جرأتی بود، در یکی از سالها مردم اصفهان مرا با گروهی به جهت دادخواهی به نزد متوکل فرستادند و ما روزی به در خانه متوکل بودیم که دستور احضار علی بن محمد ابن الرضا علیه السلام صادر شد من به یکی از حاضرین گفتم این شخصی که دستور احضارش را دادند کیست؟ گفت این شخص مردی است علوی که رافضی ها او را امام خود می دانند آنگاه گفتم ممکن است متوکل او را احضار کرده است که به قتلش برساند! من در دل خود گفتم از جای خود حرکت نمی کنم تا او بیاید و من بینم که او کیست؟ در این اثنا شخصی که سوار بر اسب بود پیدا شد و مردم از راست و چپ برای مشاهده او صف کشیدند و به محض اینکه نگاه من به وی افتاد محبت او در دلم جای گرفت و پیش خود شروع کردم به دعاء که خداوند

او را از شر [صفحه ۷۰] متوکل محفوظ دارد و آن حضرت در حالی که نگاهش به یال اسب خود بود و به جای دیگری نگاه نمی کرد از میان مردم می گذشت و من نیز مشغول دعاء در حق او بودم. چون نزدیک من رسید روی خود را به من کرد و فرمود: استجاب الله دعائک و طول عمرک و کثر مالک و ولدک! یعنی خداوند دعایت را استجابت کند و عمرت را طولانی نماید و مال و اولادت را زیاد گرداند! از شنیدن این سخن مرا لرزه گرفت و در میان همراهانم افتادم آنها از من پرسیدند تو را چه می شود؟ گفتم خیر است و حال خود را به کسی نگفتم و پس از آنکه به اصفهان برگشتم خداوند اموال زیادی به من داد به طوری که ارزش آنچه من از دارائی در خانه دارم به یک میلیون درهم می رسد غیر از مالی که در خارج از خانه دارم و ده فرزند هم نصیب من شد و عمرم نیز اکنون از هفتاد سال تجاوز کرده است بدین جهت من قائل و معتقد به امامت کسی هستم که از ما فی الضمیر من خبر داد و خداوند نیز دعای او را درباره من مستجاب فرمود. [۸۸]. ۸- زید بن علی بن الحسین بن زید گوید من بیمار شدم و شبانه برای معالجه من پزشکی آوردند و او دوائی برای من نوشت که شب آن را بیاشامم و تا چند روز از آن استفاده کنم و تهیه دوا در آن موقع شب برای من مقدور نبود، هنوز پزشک از در بیرون نرفته بود که نصر

(خادم امام هادی علیه السلام) با شیشه ای که در دست داشت وارد شد و داخل شیشه همان دوائی بود که پزشک برای من تجویز کرده بود و گفتم: حضرت ابوالحسن علیه السلام سلامت می رساند و می فرماید از این دواء در این چند روز استفاده کن من آن را گرفته و نوشیدم و بهبودی یافتم. [۸۹]. [صفحه ۷۱] ۹- قطب راوندی از ابوهاشم جعفری روایت می کند که گفتم در زمان خلافت متوکل عباسی زنی ادعاء نمود که من همان زینب دختر حضرت زهرا علیه السلام هستم! متوکل گفت تو زن جوانی هستی در صورتی که از زمان زینب تاکنون سالهای زیادی گذشته است، آن زن گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارکش را بر سر من کشیده و دعاء نموده است که خداوند هر چهل سال جوانی مرا برگرداند و من تاکنون این مطلب را به کسی اظهار نکرده ام! متوکل مشایخ آل ابیطالب و فرزندان عباسی و قریش را طلبید و مطلب را با آنها در میان گذاشت، گروهی گفتند که او دروغ می گوید و روایت کردند که زینب در فلان سال وفات کرده است. متوکل به زن گفت در این مورد چه می گوئی؟ زن گفت آنها دروغ می گویند کار من از مردم پوشیده بود و کسی از وضع و حال من اطلاع نداشت! متوکل به آنها گفت آیا شما دلیلی بر رد ادعای این زن غیر از روایتی که کردید دارید؟ و قسم خورد که باید ادعای او را با دلیل و برهان ابطال نمود. آنها گفتند در این صورت ابن الرضا (امام هادی علیه السلام) را احضار کن شاید او با حجت

و برهان سخن این زن را باطل کند. متوکل دنبال امام فرستاد و پس از آن که حضرت حضور یافت ماجرا را به عرض وی رسانیدند فرمود دروغ می گوید زیرا زینب در فلان سال وفات کرده است، متوکل گفت این سخن را این جماعت نیز گفتند و ما می خواهیم که برای ابطال قول او حجتی بیان کنید. امام هادی علیه السلام فرمود حجت بر بطلان قول او این است که گوشت فرزندان فاطمه علیه السلام بر درندگان حرام است این زن را نزد شیران بفرست اگر او در دعوی خود راستگو باشد شیرها او را آزاری نمی رسانند. متوکل به زن گفت چه می گوئی؟ زن گفت او می خواهد مرا به کشتن دهد! [صفحه ۷۲] حضرت (ضمن اشاره به حاضرین) به متوکل فرمود اینها گروهی از اولاد حسن و حسین علیهما السلام هستند هر کدام را خواستی نزد حیوانات درنده بفرست تا مطلب روشن شود. راوی گوید صورتها و قیافه های آن گروه (از ترس) تغییر یافت و همه کردند و بعضی از مغرضین هم گفتند اگر چنین است چرا خودش نمی رود و دیگری را به کام شیران می فرستد؟ متوکل گفت یا ابوالحسن چرا خود شما به نزد شیران نمی روید؟ فرمود میل تو است اگر بخواهی من به نزد آنها می روم متوکل گفت بلی خود شما بروید آنگاه نردبانی آوردند و امام هادی علیه السلام با نردبان به مکان شیران که شش رأس بودند پایین رفت و در آنجا نشست! شیرها خدمت امام آمده و از روی خضوع سر خود را در جلوی او نهادند و آن حضرت دست خود را به سر شیران می کشیدند و سپس دستور فرمود که آنها

کنار روند و شیرها اطاعت نموده و کنار رفتند! وزیر متوکل به او گفت این کار مصلحت نبود آن حضرت را زودتر بطلب که این خیر (معجزه) در میان مردم منتشر نشود متوکل گفت یا ابوالحسن ما قصد بدی درباره تو نداشتیم بلکه خواستیم که درباره سخن شما یقینی برای ما حاصل شود و من دوست دارم که بالا- تشریف بیاورید! امام علی النقی علیه السلام برخاست و به سوی نردبان آمد و همین که پایش را به پله اول نهاد شیرها دورش جمع شده و خود را به جامه او می مالیدند و آن حضرت با دستش اشاره فرمود که آنها برگردند و برگشتند و آنگاه بالا آمد و فرمود هر کس که معتقد است از اولاد فاطمه علیهم السلام است در این جائی که من نشستم بنشینند! متوکل به زن گفت تو هم پایین برو! زن گفت من ادعای باطلی نمودم و من دختر فلان شخص هستم و فقر و ناچاری مرا وادار نمود که چنین سخنی گویم، متوکل (خشمگین شده) به اطرافیانش دستور داد که این زن را [صفحه ۷۳] جلوی درندگان بیندازند تا او را طعمه خود قرار دهند زن جزع و التماس کرد و مادر متوکل شفاعتش نمود و متوکل او را بخشید. [۹۰] . ۱۰- کلینی به اسناد خود از صالح بن سعید روایت می کند که گفت (پس از آمدن امام هادی علیه السلام به سامراء که در محل پستی او را نازل کرده بودند) خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم فدایت شوم اینها در هر کاری می خواهند نور شما را خاموش کنند و در حق شما کوتاهی نمایند تا آنجا

که شما را در این محل پست که سرای مساکین و گدایان است منزل داده اند! امام فرمود: ای پسر سعید آیا تو هم چنین فکر می کنی؟ آنگاه به دست خود اشاره کرد و فرمود بنگر، من نگاه کردم بوستانهایی فرح بخش و باغهایی با میوه های نارس دیدم که در آنها حوریان و خدمتکاران مانند مروارید در صدف و پرندگان و آهوان و نهرهایی در حال فوران بودند که چشم خیره شد و دیده ام از کار افتاد آنگاه امام فرمود ما هر کجا باشیم اینها برای ما آماده است (بنابراین) ما در سرای گدایان نیستیم. [۹۱]. ۱۱- حسن و شاء از مادر محمد که غلام حضرت رضا علیه السلام بود روایت کرده است که گفت امام علی النقی علیه السلام روزی در مدینه در حالی که مضطرب و هراسان بود آمد و در کنار عمه پدر خود نشست، عمه پدرش از آن حضرت پرسید چرا اینقدر پریشان و ناراحتی؟ فرمود پدرم از دنیا رحلت نمود! گفت چنین مگو! فرمود به خدا قسم همینطور است که می گویم! راوی گوید ما آن وقت و آن روز را یادداشت کردیم پس از مدتی که خبر وفات امام جواد علیه السلام (از عراق) به مدینه رسید، دیدیم همانطور است که آن حضرت فرموده است. [۹۲]. ۱۲ - مسعودی از یحیی بن هرثمه که در خدمت امام هادی علیه السلام از مدینه [صفحه ۷۴] به عراق می رفت روایت کرده است که گفت در بین راه در یکی از منزلها زنی که پسرش دچار چشم درد شده بود دائما اظهار ذلت و درماندگی می کرد و می گفت مرا نزد آن مرد علوی که با شما است

راهنمائی کنید تا برای چشم پسر دعا کند! ما آن زن را خدمت امام هادی علیه السلام بردیم و من وقتی دقیقا به چشم آن کودک نگاه کردم شکی برآیم نماند که او کور شده بود، آن حضرت دست خود را لحظه ای روی چشم کودک نهاد و لبهای مبارک خود را (برای دعاء) حرکت داد همین که دست خود را برداشت، دیدم که چشم آن کودک باز و سالم شده و کوچکترین عیبی ندارد. [۹۳]. ۱۳- از ابوهاشم جعفری روایت شده است که متوکل عباسی مجلسی ساخته بود که از پنجره های آن خورشید به دیوارهایش می تابید و در آنجا پرندگان گذاشته بود که دائما در حال ترنم بودند و روزهای سلام در آنجا می نشست و از صدای پرندگان کسی صدای او را نمی شنید او نیز صدای اهل مجلس را نمی توانست بشنود و موقعی که علی بن محمد بن الرضا علیه السلام می آمد پرندگان خاموش می شدند و از هیچیک آنها صدائی شنیده نمی شد و چون آن حضرت از مجلس بیرون می شد طیور مجددا شروع به آواز می کردند. [۹۴]. ۱۴- از ابن ارومه مروی است که در سامراء به نزد متوکل رفتم دربانش سعید چون بر حسن عقیده من مطلع بود (که من شیعه هستم) برای خوشامد متوکل گفت به خدای تو را فردا خواهم کشت! گفتم خدای من آن است که (لا تدکره الابصار و هو یدرک الابصار) صفت او است. گفت منظورم کسی است که شما گمان می برید امامتان است! گفتم از این ابا ندارم، گفت مرا (متوکل) دستور داده است که فردا این کار را انجام دهم، چون [صفحه ۷۵] از مجلس بیرون آمدم

به خدمت امام هادی علیه السلام رفتم و موقعی که چشمم بدان حضرت افتاد بی اختیار به گریه افتادم فرمود چرا گریه می کنی؟ عرض کردم به سبب سخنانی که می شنوم، فرمود: خاطر جمع باش که آنها چنین کاری نمی توانند بکنند و دو روز دیگر بیش از عمر او و عمر متوکل باقی نمانده است پس فردا هر دو به بدترین وضع کشته خواهند شد و همانگونه که آن حضرت فرموده بود روز سیم جمعی از ترکان به دستور پسر متوکل با شمشیرهای کشیده به مجلس او ریختند و او را قطعه قطعه کردند و سعید خود را بر روی او انداخت که من بی تو زندگی نمی خواهم او نیز به کیفر خود رسید و متوکل ندیمی خوش طبع داشت در آنوقت خود را به زیر تخت انداخت که من بی تو زندگی می خواهم و زنده ماند! [۹۵]. [صفحه ۷۶]

بعضی اخبار وارده از آن جناب

۱- امام هادی علیه السلام فرمود موقعی که موسی علیه السلام با خداوند عزوجل مناجات می نمود عرض کرد خدایا پاداش کسی که گواهی دهد من رسول و نبی تو هستم و تو با من سخن می گوئی چیست؟ خداوند فرمود یا موسی فرشتگان من نزد او می آیند و به او مژده بهشت می دهند. موسی عرض کرد خدای پاداش کسی که در پیشگاه تو بایستد و نماز بخواند چیست؟ فرمود: به چنین کسی در رکوع و سجود و قیام و قعودش نزد فرشتگانم مباحات می کنم و کسی را که به نزد فرشتگانم مباحات نمایم عذابش نکنم! موسی عرض کرد پاداش کسی را که مسکینی را برای رضای تو اطعام کند چیست؟ فرمود یا موسی دستور می دهم روز قیامت منادی در

میان مردم ندا کند که فلانی پسر فلان از آزاد کرده های خدا از آتش دوزخ است. موسی عرض کرد: معبودا پاداش کسی که صله رحم کند چیست؟ فرمود عمرش را طولانی گردانم و سکرات مرگ را برایش آسان نمایم و خازنان بهشت او را صدا زنند که به نزد ما بشتاب و از هر دردی که خواهی وارد [صفحه ۷۷] شو! عرض کرد خدایا پاداش کسی که آزار خود را از مردم باز دارد و به آنها نیکی کند چیست؟ فرمود در روز قیامت دوزخ بر او صدا زنند که مرا بر تو راهی نیست! عرض کرد خدایا پاداش کسی که تو را با زبان و دل یاد کند چیست؟ فرمود او را روز قیامت در سایه عرشم در آورده و در حمایت خود قرار دهم. عرض کرد پاداش کسی که کتاب تو را در نهان و آشکار بخواند چیست؟ خداوند عزوجل فرمود مانند برق از صراط می گذرد. عرض کرد پاداش کسی که به آزار و دشنام مردم به خاطر تو صبر کند چیست؟ فرمود در ترس ها و وحشت های روز قیامت به او کمک کنم. موسی عرض کرد خدایا پاداش کسی که چشمانش از خوف تو اشک آلود شود چیست؟ فرمود چهره اش را از حرارت آتش نگهدارم و روز قیامت او را از فزع اکبر ایمن گردانم. عرض کرد پاداش کسی که از شرم تو ترک خیانت کند چیست؟ خدای تعالی فرمود او روز قیامت در امان است. عرض کرد خدایا کسی که عمدا مؤمنی را به قتل رساند کیفرش چیست؟ فرمود روز قیامت به او نظر نکنم و از لغزشش درنگذرم. عرض کرد پاداش

کسی که کافری را به اسلام دعوت کند چیست؟ فرمود روز قیامت به او اجازه می‌دهم برای هر کسی که بخواهد شفاعت کند. [صفحه ۷۸] عرض کرد خدایا پاداش کسی که نمازهای خود را در وقت آنها بخواند چیست؟ فرمود خواسته اش را به او می‌دهم و بهشتم را بر او مباح کنم. عرض کرد پاداش کسی که از ترس تو وضویش را تمام (شاداب) گیرد چیست؟ فرمود روز قیامت که او را مبعوث کنم نوری میان دو چشمش می‌درخشد. عرض کرد پاداش کسی که ماه رمضان را برای تو روزه بگیرد چیست؟ فرمود روز قیامت در جایی قرارش دهم که او را ترسی نباشد. عرض کرد خدایا پاداش کسی که ماه رمضان را به خاطر مردم روزه بدارد چیست؟ فرمود یا موسی ثواب او مانند ثواب کسی است که آن را روزه نداشته است. [۹۶] . ۲-
صقر بن دلف گوید: که از مولای خود علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام شنیدم که فرمود هر کسی را به سوی خدا حاجتی باشد باید در حالی که غسل کرده قبر جدم رضا علیه السلام را در طوس زیارت کند و در نزدیک سر مبارک آن حضرت دو رکعت نماز بخواند و در قنوتش حاجت خود را از خداوند بخواهد که اگر خواسته او گناه و قطع رحم نباشد خداوند دعای او را مستجاب فرماید و موضع قبر آن حضرت بقعه ای از بقعه های بهشت است و هیچ مؤمنی آن را زیارت نکند جز اینکه خداوند او را از آتش دوزخ آزاد کرده و داخل بهشت گرداند. [۹۷] . [صفحه ۷۹] ۳- ابن سکیت گوید از علی

بن محمد بن علی الرضا علیه السلام شنیدم که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: ایاکم و الاظاظ بالمنی فانها من بضایع الفجره. از مداومت به آرزو دوری کنید زیرا که آن از سرمایه های اهل فجور است. [۹۸]. ۴- امام هادی علیه السلام توسط آبء گرامی خود از سید انبیاء محمد صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود به زیاد نماز خواندن و بسیار روزه گرفتن مردم و همچنین به زیاد حج کردن و زمزمه آنها در شب نگاه نکنید بلکه به راستگوئی و امانت آنها بنگرید. [۹۹]. ۵- محمد بن حسین بن ابی خطاب نقل می کند در خدمت امام هادی علی بن محمد علیه السلام در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بودم که گروهی از اصحاب آن حضرت حضور یافتند و یکی از آن ها ابوهاشم جعفری بود که مردی بلیغ و سخندان و در نزد امام قدر و منزلت زیادی داشت، سپس جماعتی از صوفیه وارد مسجد شده و در گوشه ای حلقه زده و نشستند و شروع کردند به لا-اله الا الله گفتن. امام هادی علیه السلام به اصحاب خود فرمود به این حيله گران التفاف نکنید زیرا اینان خلفای شیاطین و خراب کنندگان پایه های دین هستند، برای آسایش تن اظهار زهد می کنند و برای آشکار کردن چهار پایان (اشخاص بی خرد) شب زنده داری نمایند، عمری گرسنگی می خورند تا برای پالان خود خرهای چندی پیدا کنند، اینها لا-اله الا-الله نمی گویند مگر برای فریب دادن مردم، و غذا کم نمی خورند مگر برای پر کردن کاسه های بزرگ و ربودن دل های مردم احمق، با مردم از دوستی خدا سخن گویند

و آن‌ها را نرم نرم و پنهان به چاه گمراهی می‌اندازند، وردهای اینها رقصیدن و کف زدن است و ذکرهایشان ترنم و غنا کردن، جز سفیهان کسی از آنها پیروی نکند و جز بی‌خردان و احمقان کسی [صفحه ۸۰] بدینها معتقد نشود! پس هر کس به زیارت یکی از اینان چه در حال حیات و چه در حال ممات برود مثل این است که به زیارت شیطان و پرستش بتان رفته است و هر که یکی از اینها را یاری کند مثل اینکه یزید و معاویه و ابوسفیان را یاری کرده است! مردی از اصحاب امام عرض کرد اگر چه معترف به حقوق شما باشند؟ راوی گوید آن حضرت مانند کسی که خشمگین باشد به او نگریست و فرمود این سخن را واگزار. کسی که به حقوق ما معترف باشد به راه نافرمانی ما نرود آیا نمی‌دانید که این طائفه پست‌ترین طایفه‌های صوفیه اند و صوفیه همگی از مخالفان ما بوده و راه و روش آن‌ها غیر راه و روش ما است و آن‌ها نیستند مگر نصرانی و مجوس این امت. [۱۰۰]. ۶- ابن سکیت گوید: به ابی‌الحسن علیه‌السلام عرض کردم خداوند چرا موسی بن عمران را با عصا و ید بیضا و آلت سحر مبعوث فرمود و عیسی را با وسائل پزشکی و محمد را که درود خدا بر او و خاندانش و جمیع انبیاء باد با کلام و سخنوری برانگیخت؟ حضرت فرمود خدای تعالی موسی را موقعی مبعوث فرمود که سحر و جادوگری بر مردم آن زمان غلبه داشت پس موسی از جانب خدا چیزی آورد که آوردن آن مانند آن از حد توانائی

آن‌ها خارج بود و او با آن وسایل سحر آن‌ها را باطل نمود و حجت را بر آن‌ها ثابت کرد و خداوند عیسی علیه السلام را در زمانی فرستاد که فلج و زمین‌گیری زیاد شده بود و مردم نیازمند طب بودند و عیسی از جانب خدا چیزی آورد که آنها مانند آن را نداشتند و به اذن خدا مردگان را زنده کرد و کور مادرزاد و پیس را درمان نمود و حجت را بر آنها ثابت کرد و خداوند [صفحه ۸۱] محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در زمانی مبعوث فرمود که خطابه و سخنوری و به گمانم شعر را هم فرمود بر مردم آن عصر غلبه داشت پس آن حضرت از جانب خداوند مواعظ و حکمی آورد و گفتار آنها را باطل ساخت و حجت را بر آنها ثابت نمود. ابن سکیت به حضرت عرض کرد به خدا مثل تو را هرگز ندیدم! (بفرمائید) در این زمان حجت خدا بر مردم چیست؟ امام فرمود عقل او است که به وسیله آن (امام) راستگو را می‌شناسند و تصدیقش کنند و دروغگو را می‌شناسند و تکذیبش نمایند. ابن سکیت گفت به خدا جواب درست همین است. [۱۰۱]. ۷- شیخ صدوق در کتاب اعتقادات روایت می‌کند که حضرت امام علی النقی علیه السلام بر بالین بیماری از اصحاب خود در موقعی که می‌گریست و از مرگ بی‌تابی می‌نمود وارد شد و فرمود: ای بنده خدا تو به علت اینکه مرگ را نمی‌شناسی از آن می‌ترسی! اگر جامه تو چرکین و کثیف شود و تو از شدت چرک و کثافت ناراحت شوی و بدنت زخم و خارش

پیدا کند و بدانی که شستشو در حمام همه اینها را زائل نموده و از بین می برد آیا در این صورت حاضر می شوی به حمام روی و این کثافات را از تن و لباس خود بشوئی؟ آیا بر تو سخت نیست که به حمام بروی و این آلودگی ها و چرکها همچنان بر تو بماند؟ عرض کرد بلی یابن رسول الله. امام فرمود پس مرگ همان شستشو است و آن آخرین فقره است که برای تصفیه گناهان تو و پاکیزه ساختن تو از بدیهایت باقی مانده است و چون تو به مرگ وارد شدی و از آن گذشتی از هر غم و اندوه و آزاری نجات یافته و به هر گونه فرح و شادی رسیده ای! آن مرد (چون سخنان [صفحه ۸۲] امام را شنید) در آن حال آرام گرفت و بانشاط شد و تسلیم مرگ گردید و چشم خود را بر هم نهاد و راه آخرت در پیش گرفت. [۱۰۲]. ۸- ابودعامه گوید برای عیادت علی بن محمد علیه السلام در موقعی که مریض بود و همان مرض منجر به وفات او شد خدمت وی رسیدم و هنگامی که خواستم برگردم فرمود: ای ابودعامه حق تو بر من واجب شد آیا تو را حدیثی نگویم که از شنیدن آن مسرور شوی؟ عرض کردم یابن رسول الله چقدر نیازمند آن هستم! فرمود پدرم محمد بن علی مرا حدیث کرد و گفت: پدرم علی بن موسی مرا حدیث کرد و گفت: پدرم موسی بن جعفر مرا حدیث کرد و گفت: پدرم جعفر بن محمد مرا حدیث کرد و گفت: پدرم محمد بن علی مرا حدیث کرد و گفت: پدرم

علی بن الحسین مرا حدیث کرد و گفت: پدرم حسین بن علی مرا حدیث کرد و گفت: پدرم علی بن ابیطالب مرا حدیث کرد و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی بنویس، عرض کردم چه بنویسم؟ فرمود بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم - الایمان ما وقر فی قلوب و صدقته الاعمال، و الاسلام ما جری علی اللسان و حلت به المناکحه. (ایمان آن است که در دل جا گیرد و ثابت شود و اعمال انسان او را تصدیق کند و اسلام آن است که بر زبان جاری شود و به وسیله آن زناشوئی حلال گردد.) ابودعامه گوید عرض کردم یابن رسول الله به خدا نمی دانم کدام یکی از این دو نیکوتر است خود حدیث یا سلسله اسنادش؟ فرمود این حدیث در صحیفه ای است که به خط علی بن ابیطالب علیه السلام و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و ما آن را کوچک از بزرگ ارث می بریم. [۱۰۳]. [صفحه ۸۳]

وقایع مهمه دوران امامت آن حضرت

دوران امامت حضرت علی النقی علیه السلام از ذیقعدہ سال ۲۲۰ (پس از رحلت امام جواد علیه السلام) تا رجب سال ۲۵۴ (در حدود ۲۴ سال) به طول کشیده و برخی از وقایع مهم تاریخی که در این مدت به وقوع پیوسته به شرح زیر بوده است: در سال ۲۲۱ هجری در زمان حکومت معتصم بابک خرم دین که نامش حسین بود خروج کرد و افراد بسیاری دور خود جمع نموده و طمع در خلافت معتصم نمود. معتصم لشگری به فرماندهی افشین به جنگ او فرستاد و پس از جنگهای سختی که میان آنها

در گرفت بابک رو به هزیمت نهاد و بالاخره او را در یکی از شهرهای ارمنیه دستگیر نموده و ماجرا را به افشین اطلاع دادند. افشین چهار هزار سوار فرستاد تا او را مأخوذ داشته و به سامراء اعزام دارند بدین ترتیب در سال ۲۲۳ بابک را با برادرش عبدالله وارد سامراء کرده و نزد معتصم به بابک گفت توئی بابک؟ گفت من بنده و غلام تو هستم! معتصم دستور داد ابتداء دست راست و سپس دست چپ او را قطع کردند و آنگاه پای وی را بریدند بابک در خون خود بغلطید و با دست خون آلود به صورت خود زد و سپس زبانش را بریده و به وضع فجیعی او را بکشتند و جسد وی را با اعضای مقطوعه اش بر دار بلندی آویختند و سرش را به بغداد و [صفحه ۸۴] خراسان فرستادند تا مردم از مرگ او باخبر باشند. عبدالله برادر بابک را هم به بغداد فرستادند اسحاق بن ابراهیم (والی بغداد) نیز عبدالله را به همان سرنوشت بابک دچارش نمود و معتصم افشین را جامه های زربافت پوشانید و نوازش نمود. [۱۰۴]. همچنین در سال ۲۲۳ رومیان به برخی از بلاد مسلمین تاخته و جمعی را به قتل رسانیدند چون این خبر به معتصم رسید مردم را اعلام جهاد نمود و در حدود پانصد هزار تن سپاه گرد آورد و به سوی بلاد روم نهاد و پس از جنگ سختی که در گرفت رومیان بگریختند و سی هزار نفر آنها به دست مسلمین مقتول گردید و سپاهیان معتصم خانه های آنها را خراب کرده و عموریه را به تسخیر خود درآوردند. صولی گوید

ملک روم به معتصم نامه ای فرستاد و او را تهدید کرد، چون معتصم نامه را خواند به کاتب خویش گفت بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم فقد قرأت کتابک و سمعت خطابک و الجواب ما تری لا ما تسمع. و سيعلم الکفار لمن عقبی الدار. یعنی نامه ات را خواندم و خطابت را شنیدم و جواب آن است که آن را به چشم خواهی دید نه آنکه خواهی شنید و کفار به زودی می دانند که سرای آخرت از آن کیست؟ [۱۰۵]. و نیز در زمان معتصم عبدالله بن حسین (از نواده های جعفر بن ابیطالب) به علت خودداری از پوشیدن لباس سیاه که شعار بنی عباس بود دستگیر گردید و چون او را برای پوشیدن لباس مجبور نمودند آن را پاره کرد و در نتیجه وی را در سامراء محبوس کردند و همچنان در زندان بود تا وفات نمود. و در دوران خلافت متوکل نیز چند تن از علویین علیه حکومت او خروج کردند که از جمله آنها محمد بن صالح از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام [صفحه ۸۵] بود. محمد در سویقه خروج کرد و گروهی را نیز با خود همدست نمود ولی در همان سال ابوالساج (یکی از فرماندهان بنی عباس) از جانب متوکل به حج آمد و قصد دستگیری محمد را نمود عموی محمد (موسی بن عبدالله) که از این مطلب آگاه گردید برای اینکه از جانب ابوالساج آزاری برای او و خاندانش نرسد به نزد وی رفت و متعهد شد که محمد بن صالح را تسلیم او گرداند به شرطی که محمد در امان باشد و پس از آنکه در مورد امان او اطمینان

حاصل نمود به نزد محمد رفت و جریان امر را بدو گفت و او را قسم داد که سلاح را بر زمین گذارد او نیز پذیرفت و نزد ابوالساج رفت و تسلیم شد! ابوالساج او را به زنجیر کشیده و با گروهی از نزدیکانش روانه سامراء نمود و پس از آنکه سه سال در زندان بماند آزاد شد و در آنجا بود تا در نتیجه بیماری آبله از دنیا رفت. یکی دیگر از علویین که در زمان متوکل در ری خروج کرد محمد بن جعفر از نواده های حضرت سجاد علیه السلام بود چون عبدالله بن طاهر از این ماجرا آگاه گردید او را دستگیر نموده و در نیشابور زندانی نمود و همچنان در زندان باقی بماند تا به دار بقاء رحلت نمود. همچنین از جمله علویین که در زمان متوکل به حالت اختفاء به سر می برده و از دنیا رفتند احمد بن عیسی (از نواده های حضرت سجاد علیه السلام) و عبدالله بن موسی (از نواده های امام مجتبی علیه السلام) بوده اند، احمد بن عیسی از زمان هارون متواری و مخفی بود و عبدالله بن موسی نیز در زمان مأمون متواری گردید. مأمون پس از شهادت حضرت رضا علیه السلام نامه ای به عبدالله بن موسی نوشت و او را دعوت نمود که از اختفاء بیرون آید و به نزد وی رود تا تقصیراتش مورد [صفحه ۸۶] عفو قرار گیرد و او را به جای حضرت رضا علیه السلام ولیعهد خود گرداند و از مردم برای وی بیعت گیرد! عبدالله ضمن نامه مفصلی به مأمون چنین پاسخ داد: نامه ات رسید و از مضمونش اطلاع حاصل گردید، مفاد نامه حاکی است که تو

مانند صیادی که شکار خود را به دام اندازد می خواهی مرا با خدعه و نیرنگ به چنگ آورده و خونم بریزی! و تعجب می کنم که تو چگونه ولیعهدی خود را به من واگذار می کنی گمان می کنی که من از این که تو با رضا علیه السلام چگونه رفتار کردی خبر ندارم؟ و باز در مورد من که نسبت به ولیعهدی تو بی میل هستم چه گمان بری؟ بی میلی درباره همان حکومتی که شکوه و شیرینیش تو را مغرور کرده است! به خدا سوگند اگر مرا زنده در آتش سوزان بیندازند دوست تر دارم از اینکه زمام حکومت مسلمین را در دست گیرم و آبی را از شدت تشنگی به نامشروع بیاشامم! و اینکه من مایل نیستم به نزد تو بیایم به خاطر ترس از مرگ نیست بلکه برای آمدن خود موجباتی نمی بینم که بی جهت تو را بر جان خود مسلط سازم و تو همچنان که رضا علیه السلام را با انگور مسموم ساختی مرا نیز مسموم گردانی و شاید تو گمان کرده ای از اینکه من در حال اختفاء به سر می برم خسته شده ام البته که چنین است و من از زندگی سیر شده ام و اگر دین من اجازه می داد که دست خود را در دست تو گذارم تا تو اندیشه و منظور خود را نسبت به من جامه عمل بپوشانی این کار را می کردم ولی خداوند مرا به حفظ جان دستور داده است مانع از این شده است که خود را با دست خود به هلاکت اندازم و این را هم بدان که من برای خود در صدد پیدا کردن راه نجات هستم و سعی می کنم که رضایت خداوند

عزوجل را به دست آورم از این رو برای منظور خویش به قرآن که هر گونه هدایت و درمانی در آن است مراجعه کردم و آیات و سوره های آن را از مد نظر گذرانیدم و دیدم برای تقرب به درگاه خدا چیزی بهتر از شهادت در [صفحه ۸۷] طلب رضایت خدا نیست آنگاه برای اینکه بدانم برای حصول شهادت با چه کسانی باید جنگ و جهاد نمود باز به قرآن مراجعه کردم و دیدم خدای عزوجل فرماید: قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظه. [۱۰۶]. باز در صدد برآمدن تا بدانم که ضرر کدامیک از کافران به اسلام بیشتر است دیدم هیچ کافری ضررش به اسلام بیش از تو نیست زیرا کافران را مردم به علت آشکار بودن کفرشان می شناسند و از آن ها دوری می جویند اما تو به نام اسلام مردم را فریفته و کفر خود را پنهان داشته ای و به کسانی که بدگمان می شوی آنها را شکنجه داده و اموالشان را می گیری و مشغول می گساری می شوی و بیت المال مسلمین را خرج مطربان و آوازه خوانها می نمائی بنابراین اگر روزگار با من موافق باشد و خداوند مرا به وسیله یارانی از اهل حق کمک نماید از جان خود در راه جنگ با تو خواهم گذشت تا خداوند از من خشنود گردد و چنانچه خدا تو را مهلتی داد و عقوبت و کیفیت را به روز جزا محول فرمود و یا عمر من برای انجام مقصودم کفایت نکرد همین نیت و تصمیم من برای جنگ با تو که خدا از آن آگاه است مرا از جهاد کفایت می کند والسلام. [۱۰۷]. همچنانکه

از مفاد و مضمون نامه عبدالله بن موسی معلوم است او پیوسته در حال اختفاء به سر می برد و برای قیام علیه حکومت عباسیان دنبال فرصت مناسبی می گشت ولی این اختفای او تا دوران حکومت متوکل به طول انجامید و در آن موقع از دنیا رحلت نمود و پس از دو هفته که خیر وفات او را به متوکل دادند خیلی خوشحال شد زیرا همیشه از خروج وی در اندیشه وحشت بود و عجب اینکه یک هفته پس از شنیدن این خبر خود متوکل نیز به قتل رسید! در زمان خلافت مستعین و معتز نیز چندین تن از علویین علیه حکومت [صفحه ۸۸] عباسیان قیام نموده و دستگیر شدند از جمله آنها یحیی بن عمر (از نواده های حضرت سجاد علیه السلام) که مردی شجاع و سواری نیرومند و جنگجو بود. یحیی در بغداد سکونت داشت و موقعی که (در سال ۲۵۰) خواست خروج کند ابتدا به زیارت مرقد مطهر حضرت حسین علیه السلام رفت و مقصود خود را با گروه زوار در میان نهاد عده ای از آنها به وی گرویدند و سپس به کوفه رفته و یارانش مردم کوفه را به بیعت او فراخواندند و بدین ترتیب جمع کثیری با او بیعت نمودند و روز بعد آنچه اموال در بیت المال بود یحیی بگرفت و در میان مردم تقسیم کرد و پیوسته در میان آنها به عدل و داد رفتار می کرد و مردم کوفه نیز او را از دل و جان دوست داشتند. عبدالله بن محمود که از جانب خلیفه در کوفه بود لشکریان خود را جمع کرد و به جنگ یحیی بیرون شد و یحیی یک

تنه بر او حمله کرد و ضربتی بر صورتش زد و او را با لشگرش وادار به فرار نمود! چون خبر خروج یحیی به بغداد رسید محمد بن عبدالله بن طاهر پسرعم خود حسین اسماعیل را با لشگرش به دفع یحیی فرستاد ولی اهالی بغداد با بی میلی به جنگ یحیی رفتند زیرا آنها باطنا به یحیی علاقه مند بودند، بالاخره دو لشگر با هم تلافی کرده و جنگ سختی میان آنها در گرفت و چون در این جنگ یکی از فرماندهان یحیی پا به فرار گذاشت لشگریان او از نظر روحی ضعیف و افسرده شدند ولی خود یحیی جنگ سختی کرد و زخم های زیادی برداشت و بالاخره به قتل رسید و سرش را بریده و به نزد حسین بن اسماعیل بردند او نیز سر بریده را به محمد بن عبدالله بن طاهر در بغداد فرستاد و خانواده و اهل بیت یحیی را اسیر نموده و با پای برهنه و حالت سختی به بغداد آوردند و در آن شهر بودند تا نامه ای از مستعین رسید که آنها را رها نمایند و محمد بن [صفحه ۸۹] عبدالله بن طاهر آنها را آزاد نمود. [۱۰۸]. بسیاری از شعرا در رثای یحیی اشعاری سرودند که از همه بهتر اشعار علی بن عباس رومی است که یکصد و ده بیت بوده و از ابوالفرج اصفهانی آن را در کتاب مقاتل الطالبیین نقل کرده و ابیات زیر از آن مرثیه است:

- ۱- امامک فانظر ای نهجیک تنهج طریقان شتی مستقیم و اعوج ۲- الا- ایهذا الناس طال ضریرکم بآل رسول الله فاخشو او ارتجوا ۳- اکل اوان للنبی محمد قتیل زکی بالدماء مضرج؟

٤- تبيعون فيه الدين شر ائمه فله دين الله قد كان يمرج ٥- نبى المصطفى كم يأكل الناس شلوكم لبلواكم عما قليل مفرج ٦-
أما فيهم ارفع لحق نبيه و لا- خائف من ربه يتحرج ٧- لقد عمهوا ما انزل الله فيكم كأن كتاب الله فيهم ممجج ٨- الا خاب من
انساها منكم نصيبه متاع من الدنيا قليل و زبرج ٩- و كيف نبكى فائزا عند ربه له فى جنان الخلد عيش مخرفج [صفحه ٩٠] ١٠-
فان لا يكن حيا لدينا فانه لدى الله حى فى الجنان مزوج ١١- و كنا نرجيه لكشف عمايه بامثاله امثالها تتبلج ١٢- فساهمنا ذو
العرش فى ابن نبيه ففاز به و الله اعلى و افلج ١٣- أيجى العلا لهفى لذكراك لهفه يياشر مكوها الفواد فينضج ١٤- بنفسى و ان
فات الفداء بك الردى محاسنك اللائى تمخ فتنهج ١٥- سلام و ريحان و روح و رحمه عليك و ممدود من الظل سجع ١٦- و
يا اسفى الا- ترد تحيه سوى ارج من طيب رمسك يارج ١٧- الا- انما ناح الحمام بعد ما ثويت و كانت قبل ذلك تهزج ١٨-
عفاء على دار ظعنت لغيرها فليس بها للصالحين معرج ١٩- الا- ايها المستبشرون بيومه اظلت عليكم غمه لا تفرج ٢٠- أكلكم
أمسى اطمان مهاده بان رسول الله فى القبر مزعج. [١٠٩] . [صفحه ٩١] ترجمه ابيات: ١- در جلو تو دو راه جداگانه است يكى
راه مستقيم يكى راه كج بين به كداميك از اين دو راه مى روى. ٢- بدانيد: اى مردم كه ضرر و زيان شما نسبت به خاندان
پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم بسيار شد

و به درازا کشید پس (از خدا) بترسید و بیمناک باشید. ۳- آیا در هر زمانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باید (فرزندی) کشته شده و به خون خود آغشته گردد؟ ۴- دین خود را به سبب آنها به بدترین پیشوایان (بنی عباس) می فروشید پس به خدا که نزدیک است دین خدا به فساد و پریشانی بکشد. ۵- ای فرزندان مصطفی تا چند مردمان از گوشت اعضاء شما بخورند! البته گرفتاری شما به زودی برطرف خواهد شد. ۶- آیا در میان مردم کسی نیست که حق پیغمبرشان را درباره شما رعایت کند و یا کسی نیست که از پروردگارش بترسد و از گناه دوری جوید؟ ۷- این مردم در مورد آنچه خداوند درباره شما نازل فرموده به حیرت و گمراهی افتادند مثل اینکه کتاب خداوند در میان آنها مبهم و غیر آشکار است! ۸- بدانید و آگاه باشید زیانکار است کسی که متاع قلیل و زیور اندک دنیا بهره او را درباره شما فراموش گردانید. ۹- و چگونه گریه کنیم برای کسی که (یحیی) نزد پروردگارش رستگار گشته و برای او در بهشت زندگی عالی و فراخی است؟ ۱۰- اگر او در این جهان در نزد ما نیست (در عوض) در نزد خداوند زنده بوده و در بهشت با حوریان مزاجت کرده است. ۱۱- ما برای برطرف کردن گمراهی ها به او امیدوار بودیم و به وسیله امثال او گمراهی ها و تاریکی ها روشن و آشکار گردد. [صفحه ۹۲] ۱۲- خدای صاحب عرش برای بردن پسر پیغمبر خود گوی سبقت را از ما ربود و خداوند همیشه برتر و پیروزمند است. ۱۳-

ای یحیی، ای بزرگمرد یاد تو چنان مرا سوزانده که سوزش آن به دل رسیده و دلم را کباب کرده است. ۱۴- جانم به فدای تو اگر چه از این جهان رفتی و هلاک شدی ولی محاسن تو پیوسته رو به فزونی بوده و سرمشق دیگران می باشد. ۱۵- سلام و روح و ریحان و رحمت و نسیم جانبخش سایه عرش خدا پیوسته بر تو باد. ۱۶- و افسوس که تحتی از تو (به سوی ما) بر نمی گردد به غیر از عطری که از خاک قبرت به مشام ما می خورد. ۱۷- آگاه باش پس از آنکه تو در خاک مدفون شدی کیوتران ناله و زاری کنند در صورتی که پیش از آن به آهنگ خوش مترنم بودند. ۱۸- خاک بر سر دنیا باد که تو از آن برای سرای دیگر کوچ کردی پس این دنیا برای مردمان صالح و شایسته جای ماندن و دلخوشی نیست. ۱۹- ای کسانی که به کشته شدن او به همدیگر مژده می دهید اندوهی بر سر شما سایه افکنده است که برطرف شدنی نیست. ۲۰- آیا تمام شما شامگاه در بسترها آرامش می یابید با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قبر خویش پریشان و مضطرب است؟ [صفحه ۹۳]

شهادت امام هادی

امام علی النقی علیه السلام به اتفاق مورخین در سال ۲۵۴ هجری در زمان حکومت معتز بالله مسموما رحلت فرموده است ولی در ماه وفات آن حضرت میان مورخین اختلاف است بنا به نقل بعضی در ماه رجب سال مزبور، [۱۱۰] و بنا به روایت برخی در جمادی الثانی همان سال مسموم گردیده است. [۱۱۱]. در حدیقه الشیعه است

که سبب شهادت امام هادی علیه السلام آن بود که معتز عباسی را واهمه خروج آن حضرت در خاطر ثابت گشته و به وسیله یکی از خدمه او را زهر داد و آن حضرت در میان روز غسل کرده و رخت پوشیده و بر فراش خود تکیه کرده بود و بی آنکه او را مرضی عارض شده باشد رحلت فرمود و مردم دیدند که ابومحمد علیه السلام با پیراهن چاک زده از خانه بیرون آمد و وفات پدر را اعلام نمود. [۱۱۲]. ابن شهر آشوب می نویسد: و فی اخر ملک المعتمد استشهد مسموما و قال ابن بابویه و سمه المعتمد. یعنی در آخر حکومت معتمد مسموما به شهادت رسید و ابن بابویه گوید که معتمد مسمومش نمود. [۱۱۳]. ولی باید دانست که شهادت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ مورد اتفاق کلیه [صفحه ۹۴] مورخین است و مسموم شدن آن حضرت در آخر حکومت معتمد به هیچ وجه صحیح نمی باشد زیرا خلافت معتمد تا سال ۲۷۹ طول کشیده است در این صورت چگونه ممکن است شهادت امام در زمان معتمد وقوع یافته باشد مگر این که معتمد در زمان خلافت برادرش معتز به دستور او عامل و مباشر مسمومیت آن حضرت باشد که در این صورت می توان میان دو قول را جمع نمود. مسعودی در اثبات الوصیه از عده ای روایت می کند که آنها گفتند در روز وفات امام علی النقی علیه السلام ما در خانه آن حضرت بودیم و گروهی از بنی هاشم از اولاد ایطالب و بنی عباس و بسیاری از شیعیان در آنجا جمع شده بودند و به غیر از خواص و معتمدانی که امام هادی علیه السلام در نزد آنها به

امامت و وصایت فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام نصوص فرموده بود دیگران از موضوع امامت آن حضرت اطلاعی نداشتند. راویان گویند ما مشغول عزاداری بودیم که دیدیم خادمی از اندرون بیرون آمد و خادم دیگر را صدا زد و گفت: ای ریاش این رقعہ را بگیر و به خانہ خلیفہ ببر و به فلان شخص بده و بگو این رقعہ را حسن بن علی علیهما السلام داده است، حاضرین از شنیدن نام آن حضرت منتظر دیدار او بودند کہ ناگاہ دیدند از صدر رواق دری باز شد و غلام سیاهی خارج گردید و آنگاه حضرت حسن عسکری علیه السلام در حالیکہ حسرت زده و اندوهگین بود با سر برهنه و جامہ چاکزده ظاهر شد و صورت مبارکش عینا مانند صورت پدر بزرگوارش بود. پسران متوکل کہ بعضی از آنها ولیعهد نیز بودند ہمگی (به احترام حضرت) از جای خود برخاستند و موفق بن متوکل به سوی آن حضرت شتافت و امام نیز متوجه او شد، موفق دست به گردن او انداخته و معانقہ نمود و مرحبا گفت امام حسن عسکری علیه السلام میان دو درب رواق نشست و [صفحه ۹۵] مردم نیز با کمال آرامش و سکوت در مقابل او نشستند به طوری کہ هیچ گونه صدائی جز سرفه و عطسه شنیده نمی شد در صورتی کہ پیش از ورود امام آن خانہ از کثرت گفتگو مانند بازار بود در این هنگام کنیزی از اندرون خانہ در حالی کہ برای امام ہادی علیہ السلام ندبہ و زاری می کرد بیرون آمد و امام فرمود کسی نیست کہ این جاریہ را ساکت نماید؟ یکی از شیعیان متوجه آن کنیز شد و

او را داخل اندرون نمود سپس خادمی آمد و حضور امام ایستاد و آن حضرت بلند شد و جنازه امام هادی علیه السلام را بیرون آوردند و حضرت با جنازه حرکت کرد تا آن را به شاری که مقابل خانه موسی بن بغاء بود آوردند آنگاه معتمد بر آن حضرت نماز خواند و قبلا امام حسن عسکری علیه السلام پیش از آمدن از اندرون بر جنازه پدرش نماز خوانده بود و سپس بدن مطهر امام هادی علیه السلام را در سامراء در یکی از خانه های خود به خاک سپردند. [۱۱۴]. امام هادی علیه السلام موقع رحلت در سن چهل و دو سالگی بوده (با توجه به تاریخ ولادتش که بعضی در سال ۲۱۴ و بعضی در سال ۲۱۲ نوشته اند) و مدت امامتش نیز در حدود ۳۴ سال بوده است. بنا به نقل طبرسی ابوهاشم جعفری اشعار زیر را در حال بیماری امام هادی علیه السلام که منجر به فوت او شده انشاء کرده است: مادت الارض بی و ادت فؤادی و اعترتني موارد العروء حین قیل الامام نضو علیل قلت نفسی ففته کل الفداء مرض الدین لا اعتلالک و اعتل و عارت له نجوم السماء عجا ان منیت بالداء و السقم و انت الامام حسم الداء انت اسی الادواء فی الدین و الدنیا و محیی الاموات و الاحیاء [۱۱۵]. [صفحه ۹۶] ترجمه ابیات: - زمین در نظر من مضطرب و لرزان شد و دلم را سنگین نمود و تب و لرز مرا فراگرفت. - موقعی که گفته شد امام علیه السلام لاغر و رنجور گشته، گفتم جانم تماما فدای او باد. - به جهت بیماری و رنجوری تو دین

بیمار و مریض شد و ستارگان آسمان برای آن غروب کردند. - عجب است اگر تو مبتلاء به درد و ناخوشی شوی در حالی که تو امامی و درد را بریده و از بین می بری. - تو طیب دردهای دین و دنیا هستی و تویی که به مردگان و زنده ها حیات می دهی. [صفحه ۹۷]

اولاد آن جناب

بنا به نقل مورخین امام هادی علیه السلام زوجه دائمی اختیار نکرده و فقط یک زن غیر دائمی داشته که ام ولد بوده و از وی صاحب پنج فرزند (محمد، حسن، حسین، جعفر، عایشه یا علیه) گردیده است. [۱۱۶]. ۱- ابومحمد حسن عسکری علیه السلام که شرح حال آن حضرت در بخش دوم کتاب خواهد آمد. ۲- ابوجعفر محمد پسر بزرگتر امام هادی علیه السلام بوده و به سید محمد مشهور و در زمان حیات پدرش وفات نموده است (بعضی از مورخین امام حسن عسکری علیه السلام را فرزند بزرگتر آن حضرت دانسته اند) مزارش در هشت فرسخی سامراء نزدیک قریه بلد است و چنانکه نوشته اند صاحب کشف و کرامات بوده است! محدث قمی درباره جلالت قدر سید محمد از کتاب نجم الثاقب نقل می کند که حتی اهل سنت و اعراب بادیه نیز به غایت از او احترام می کنند و از وی می ترسند و هرگز قسم دروغ به او نمی خورند و پیوسته از اطراف برای او نذر می برند و بیشتر دعاوی در سامراء و اطراف آن به وسیله قسم به او فیصله یابد و مکرر دیده شده است که چون کار به قسم خوردن رسد آن کسی که منکر [صفحه ۹۸] حقی یا مالی شده مال را به صاحبش برمی گرداند و آنانکه به

او قسم دروغ خورده اند عاقبت صدمه و زیان دیده اند. [۱۱۷]. ۳- حسین بن علی الهادی مردی عابد و زاهد و پرهیزکار بود به طوری که از او و برادرش امام حسن عسکری علیه السلام به سبطین تعبیر می کردند یعنی آن دو را به حسنین علیهما السلام که سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند تشبیه می نمودند و از این عبارت شأن و مقام وی دانسته می شود و همچنین او به مقام و امامت برادرش معتقد بوده است قبرش در سامراء نزدیک قبر والد بزرگوارش در همان قبه عالیه است. ۴- جعفر کذاب - یکی دیگر از پسران امام هادی علیه السلام ابو عبدالله جعفر است که پس از رحلت برادرش امام حسن عسکری علیه السلام به دروغ ادعای امامت نمود بدین جهت او را کذاب لقب داده اند. اسحاق بن یعقوب توسط محمد بن عثمان از حضرت حجت مهدی مسائلی پرسید که در پاسخ آنها توقیعی به خط مبارک آن حضرت صادر شد و در آن مرقوم فرموده بود خدا تو را ارشاد کند و ثابت نگهدارد آنچه از امر منکرین من از اهل بیت و بنی اعمام ما سؤال کردی بدانکه میان خداوند عزوجل و احدی از بندگان قرابتی نبوده و کسی که مرا انکار کند از من نیست و راهش راه پسر نوح است و اما راه عموی من جعفر مانند راه برادران یوسف است. [۱۱۸]. شیخ صدوق از ابو خالد کابلی روایت می کند که از حضرت سجاد پرسیدم که حجت و امام پس از شما کیست؟ فرمود فرزندانم محمد است که نامش در تورات باقر است و او شکافنده علم است و پس از او فرزندش

جعفر است که در نزد اهل آسمانها نامش صادق است. [صفحه ۹۹] عرض کردم یابن رسول الله همه شما صادق هستید پس چرا فقط او را صادق گویند؟ فرمود جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور فرمود موقعی که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین (علیهم السلام) ولادت یابد او را صادق بنامید زیرا پنجمین اولاد او هم نامش جعفر است و او به دروغ ادعای امامت می کند و در نزد خداوند جعفر کذاب است! جعفر در سال ۲۷۱ در سن ۴۵ سالگی از دنیا رفت و در سامراء در خانه پدر بزرگوارش دفن گردید. [۱۱۹]. ۵- عایشه یا علیه - از شرح حال وی چیزی در دست نیست. [صفحه ۱۰۰]

اصحاب و روایات

امام هادی علیه السلام نیز مانند آباء گرامی خود اصحاب و روایات داشته که از آن حضرت نقل حدیث نموده و شرح حال آنان در کتب رجال و حدیث به طور تفصیل ثبت گردیده است و ذیلاً به شرح حال چند تن از آنها اختصاراً اشاره می شود: ۱- ابوهاشم داود بن قاسم جعفری از نوادگان جعفر بن ابیطالب بوده و در نزد ائمه علیهم السلام شخص مورد وثوق و عظیم الشانی بوده است، حضور پنج تن از آنان یعنی از حضرت رضا تا مهدی قائم علیهم السلام را درک کرده و سید بن طاوس او را جزو وکلای ناحیه مقدسه شمرده است. شیخ کشی در رجال خود می نویسد: له منزله عالیة عند ابی جعفر و ابی الحسن و ابی محمد علیهم السلام. [۱۲۰]. یعنی در نزد امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام منزلت عالیة داشته است. ابوهاشم مردی

زاهد و متقی و صاحب ورع بوده و روایات زیادی از او نقل شده است و در مدح ائمه اطهار علیهم السلام اشعار خوبی گفته است چنانکه به ابیاتی چند که در هنگام بیماری امام هادی علیه السلام سروده در فصل شهادت آن حضرت [صفحه ۱۰۱] اشاره گردید. ۲- عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی که از نواده های امام حسن مجتبی علیه السلام بوده و از محدثین بزرگ و علمای عالی مقام و بسیار زاهد و عابد و پرهیزکار بوده است و از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام محسوب شده و روایات زیادی از آنها نقل کرده است مرقم مطهرش در شهر ری زیارتگاه خاص و عام می باشد و در کتاب حضرت جواد الائمه تألیف نگارنده مختصری از شرح حال او نگارش یافته و چون از اصحاب امام هادی نیز می باشد لذا در اینجا هم فقط به نقل حدیثی از او که در مورد عرضه نمودن عقاید دینی خود به حضور امام هادی علیه السلام وارد شده اکتفاء می نماید. به نقل شیخ صدوق و دیگران عبدالعظیم حسنی گوید خدمت مولایم علی بن محمد علیهما السلام وارد شدم و چون چشمش به من افتاد فرمود: ای ابالقاسم خوش آمدی حقیقه که تو دوست ما هستی عرض کردم: یا بن رسول الله می خواهم دین خود را بر شما عرضه نمایم چنانچه مورد پسند باشد بر آن عقیده ثابت بمانم تا خداوند عزوجل را ملاقات کنم. فرمود بیاور، عرض کردم عقیده من این است که خداوند تعالی یگانه است و چیزی مانند او نیست و بیرون از دو حد نفی و تشبیه است (نه خدا را می توان نفی کرد و نه به موجودات می توان

تشبیه نمود) و او جسم و صورت و عرض و جوهر (که از لوازم و صفات مخلوقات است) نیست بلکه او پدید آورنده جسمها و تصویر کننده صورتها و آفریننده اعراض و جواهر و پرورنده هر چیز بوده و مالک و جاعل و بوجود آورنده آنها است، و معتقدم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول او و خاتم پیغمبران است و پس از آن حضرت تا روز قیامت پیغمبر دیگری نخواهد آمد و شریعت او آخرین شریعت ها است و پس از آن تا روز قیامت شریعتی نخواهد بود و عقیده مندم که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امام و [صفحه ۱۰۲] خلیفه و صاحب امر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و سپس به ترتیب حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و سپس شما هستید، ای مولای من. امام علی النقی علیه السلام فرمود پس از من نیز پسر من خواهد بود و مردم چگونه خواهند بود نسبت به جانشین او؟ عرض کردم: مولای من مگر او چطور است؟ فرمود برای اینکه مردم خود او را نینند و جائز نیست نامش را ذکر کنند تا اینکه ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد. عرض کردم من نیز به (امامت او) اقرار دارم و می گویم دوست آنها دوست خدا است و دشمن آنها دشمن خدا است و طاعتشان طاعت خدا

و نافرمانی آنها نافرمانی خدا است و همچنین معتقدم که معراج حق است و سؤال و جواب در قبر حق است و بهشت و دوزخ و صراط و میزان حق اند و قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و یقیناً خداوند کسانی را که در قبرها است برانگیزاند و معتقدم که فرائض واجبه پس از ولایت (خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام) نماز و زکوه و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است. حضرت فرمود: ای ابوالقاسم به خدا این (دین تو) دین خدا است که آن را برای بندگانش پسندیده است و تو همچنان در این عقیده ثابت باش و خدا تو را در دنیا و آخرت بر این قول ثابت نگهدارد. [۱۲۱]. ۳- علی بن جعفر - در رجال کشی است که او وکیل امام هادی علیه السلام و از اهل همینا (یکی از قراء اطراف بغداد) و بسیار مورد ثقه بوده است، بدخواهانش از وی در نزد متوکل سعایت کردند و متوکل دستور داد او را زندانی نمودند و [صفحه ۱۰۳] مدت زیادی در زندان بماند تا اینکه قصد کشتن او را نمود! چون این خبر به علی بن جعفر رسید نامه ای از زندان به امام علی النقی علیه السلام نوشت که ای مولای من شما را به خدا در حال من نظری کنید به خدا قسم می ترسم که (در عقیده و مذهب خود) شک کنم! امام هادی علیه السلام در پاسخ نامه او نوشت که شب جمعه درباره تو دعا خواهم نمود، چون جمعه فرارسید در اثر دعای آن حضرت متوکل را تبی

عارض شد و رفته رفته رو به شدت نهاد به طوری که روز دوشنبه برای او بانگ و شیون نمودند! متوکل دستور داد که زندانیان را آزاد نمایند و یک یک آنها را نزد وی نام می بردند و مخصوصا درباره علی بن جعفر سفارش نمود که آزادش کنند و از او حلیت بخواهند! علی بن جعفر از زندان آزاد شد و به دستور امام به مکه رفته و در آنجا مجاور گردید و متوکل (در نتیجه آزاد نمودن زندانیان مخصوصا علی بن جعفر) بهبودی حاصل نمود. [۱۲۲]. ۴- حسین بن سعید اهوازی - از حضرت رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام روایت نموده و سی کتاب تصنیف نموده است برادرش حسن نیز ثقه بوده و علاوه بر اینکه شخصا پنجاه کتاب تصنیف نموده در مورد سی کتابی هم که حسین تصنیف کرده شرکت داشته است و شیخ نجاشی کتابهای او را چنین نوشته است: کتاب الوضوء - کتاب الصلوه - کتاب الزکوه - کتاب الصوم - کتاب الحج - کتاب النکاح - کتاب الطلاق - العتق و التدبیر و المکاتبه - الایمان و النذر - التجارات و الاجارات - الشهادات - الصيد و الذبایح - المکاسب - الاشریه - الزیارات - التقیه - الرد علی الغلاه - المناقب - المثالب - الزهد - المروه - حقوق المؤمنین و فضلهم - تفسیر القرآن - [صفحه ۱۰۴] الوصایا - الفرائض - الحدود - الادیات - الملاحم - الدعاء. [۱۲۳]. ۵- یعقوب بن اسحاق معروف به ابن السکیت از خواص اصحاب امام جواد و امام هادی علیه السلام است ثقه و عظیم الشأن بوده و

در لغت و شعر و ادب و علم نحو مهارت کاملی داشته است، متوکل او را برای تأدیب پسران خود (معتز و مؤید) گمارده بود روزی از وی پرسید آیا این دو پسر من در نزد تو بهترند یا حسن و حسین پسران علی!!! ابن سکیت شروع کرد به نقل فضائل حسنین علیهما السلام و متوکل فرمان داد غلامانش او را زیر پا افکندند و لگدمال کردند و آنگاه به خانه اش بردند و او فردای آن روز وفات یافت و به روایتی در پاسخ متوکل گفت قنبر غلام علی در نظر من بهتر از تو و پسران تو است متوکل خشمگین گردید و دستور داد زبانش را از قفایش بیرون کشیدند و با آن وضع فجیع در سنه ۲۴۴ به درجه رفیع شهادت رسید و او را به جهت کثرت سکوتش ابن السکیت می گفتند و عجب اینکه او مردم را همیشه از لغزش زبان برحذر می داشت چنانچه گوید: یصاب الفتی من عتره بلسانه و لیس یصاب المرء من عتره الرجل فعثرته فی القول تذهب رأسه و عثرته فی الرجل تبرء عن مهمل [۱۲۴]. یعنی جوان از یک لغزش زبانش صدمه می بیند و صدمه مرد از لغزش پا نیست. پس لغزش او در سخن سر او را می برد اما آسیب وی از پا پس از مدتی بهبودی یابد. ولی در اثر غیرت دینی و محبت اهل بیت علیهم السلام علیرغم قولش خود را به کشتن داد. ۶- خیران خادم - در مجالس المؤمنین است که از اصحاب ابی الحسن [صفحه ۱۰۵] ثالث علی بن محمد علیهما السلام بوده و ثقه است و از خیران روایت شده است که گفت در زمان

حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن موسیٰ علیهم السلام سفر حج نمودم و به یکی از ملازمان آن حضرت که نزد او قرب و منزلتی داشت گفتم که مرا به خدمت وی برساند. چون به مدینه برگشتم آن کس خدمت امام رفت و مرا نیز همراه برد وقتی به در خانه رسیدیم مرا گفت در این مکان بنشین و خود از دربان اجازه گرفت و داخل خانه شد چون انتظار من طول کشید نزدیک دربان رفتم و از حال او پرسیدم و گفتند که بیرون رفته است! من متحیر ماندم و در این حال خدمتکاری از در خانه بیرون آمد و گفت تو خیران هستی؟ گفتم بلی! گفت داخل خانه شو من داخل شدم و آن حضرت را دیدم که بر سر صفا ای ایستاده است که فرش بر آن نیست در این اثنا غلامی آمد و جانمازی آورد و زیر پای آن حضرت انداخت تا بنشست و چون به او نگاه کردم مرا چنان هیبت و دهشت فراگرفت که خواستم بدون پله کان به آن صفا بلند بالا روم حضرت اشاره فرمود که از پله بالا- بیا من بالا رفتم و سلام کردم جواب سلام را رد نمود و دستش را به سوی من دراز کرد و من دستش را گرفتم و بوسیدم و بر روی خود نهادم و مرا با دست خود بکشانید و من مدتی دست او را گرفتم تا دهشت من برطرف شد و آنگاه دستش را رها نمودم و آن حضرت از من سؤال-تی فرمود و من یادم آمد که ریان بن شیبب به من سپرده بود که خدمت حضرت سلام برسانم عرض

کردم که غلام شما ریان سلام رسانیده و تقاضای دعائی در حق خود و فرزندش نموده است. امام علیه السلام در حق ریان دعاء نمودند ولی درباره پسرش دعاء نفرمودند! من آن حضرت را وداع کرده و از خدمتش مرخص شدم و نزدیک در شنیدم که به [صفحه ۱۰۶] خادمش سخنی فرمود ولی مضمون آن را درست نفهمیدم و چون خادم در اثر من بیرون آمد از او پرسیدم که حضرت چه می فرمود؟ گفت درباره پسر ریان می فرمود که هذا ولد فی بلاد الشرك فلما اخرج منها صار الی من هو شر منهم، فلما اراد الله ان یهدیه هداة. یعنی این پسر در بلاد شرک ولادت یافته و چون از آنجا بیرون شده به سوی کسی رفته که از آنها بدتر بوده و هر گاه که خدا بخواهد هدایتش کند هدایت می نماید. و خیران را مجموعه ای است در بیان مسائلی که آنها را از آن حضرت و از امام ابوالحسن ثالث روایت نموده است. [۱۲۵]. [صفحه ۱۰۷]

از دعاهای آن حضرت

۷- دعای زیر را موقع تسبیح می خواند: سبحان من هو دائم لا یسهو، سبحان من هو قائم لا یلهو، سبحان من هو غنی لا یفتقر، سبحان الله و بحمده. [۱۲۶]. ۱- دعای زیر را در مناجات شب می خواند: الهی مسیء قد ورد، و فقیر قد قصد، لا تخیب مسعاه، و ارحمه و اغفر خطاه. [۱۲۷]. ۲- دعای زیر را برای قضاء حوائج تعلیم فرموده است: یا عدتی دون العدد و یا رجائی و المعتمد و یا کھفی و السند، یا واحد یا احد یا من هو الله احد، اسألک بحق من خلقتہ من

خلقك و لم تجعل في خلقك مثلهم احدا ان تصلى على جماعتهم و تفعل بي كذا كذا. [۱۲۸]. ۳- دعای زیر در قنوت می خواند: مناهل کراماتک بجزیل عطیاتک مترعه، و ابواب مناجاتک لمن امک مشرعه، و عطوف لحظاتک لمن ضرع الیک غیر منقطعه، و قد الجم الحذار [صفحه ۱۰۸] و اشتد الاضطرار و عجز عن الاضطبار اهل الانتظار، و انت اللهم بالمرصد من المکار و غیر مهمل مع الامهال، و اللانذبک امن و الراغب الیک غانم و القاصد اللهم لبابک سالم. اللهم فعاجل من قد استن فی طغيانه و استمر علی جهالته لعقباه علی کفرانه، و اطمعه حلمک عنه فی نیل ارادته، فهو يتسرع الی اولیائک بمکارهه و یواصلهم بقبائح مراصده و یقصدهم فی مظانهم باذیته. اللهم اکشف العذاب عن المؤمنین و ابعثه جهره علی الظالمین، اللهم اکفف العذاب عن المستجیرین و اصبیه علی المغترین، اللهم بادر عصبه الحق بالعون و بادر اعوان الظلم بالقصم، اللهم اسعدنا بالشکر و امنحنا النصر و اعدنا من سوء البدء و العاقبه و الختر. [۱۲۹]. ۴- سید بن طاوس دعای زیر را حرز امام هادی علیه السلام نوشته است: بسم الله الرحمن الرحيم - یا عزیز العز فی عزه ما اعز عزیز العز فی عزه، یا عزیز اعزتی بعزک و ایدنی بنصرک و بعد عنی همزات الشیاطین و ادفع عنی بدفعک، و امنع عنی بصنعک و اجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد یا صمد. [۱۳۰].

صفحه ۱۰۹]

از نامه های امام

۱- سهر بن زیاد گوید: بعضی از اصحاب ما از امام هادی علیه السلام درخواست نمود که برای او دعائی تعلیم دهد که مفید

دنیا و آخرت باشد حضرت به او مرقوم فرمود: اکثر من الاستغفار و الحمد فانك تدرك بذلك الخير كله. یعنی زیاد استغفار و حمد کن که تو به وسیله آن تمام خیر و نیکی را به دست می آوری. [۱۳۱]. ۲- احمد بن هلال گوید از ابوالحسن علیه السلام پرسیدم توبه نصوح چیست؟ آن حضرت مرقوم فرمود: ان يكون الباطن كالظاهر و افضل من ذلك. [۱۳۲]. یعنی اینکه باطن انسان مانند ظاهرش بوده و بلکه بهتر از آن باشد. ۳- احمد بن اسحاق گوید یا ابی الحسن ثالث علیه السلام نامه نوشته و از رؤیت خدا و اختلاف مردم در آن سؤال نمودم حضرت مرقوم فرمود: لا- تجوز الرؤیه ما لم یکن بین الرائی و المرئی هواء ینفذه البصر فاذا انقطع الهواء عن الرائی و المرئی لم تصح الرؤیه، و كان فی ذلك الاشتباه لان الرائی متى ساوی المرئی فی السبب الموجب بینهما فی الرؤیه وجب الاشتباه و كان ذلك التشبیه لان الاسباب لا بد من اتصالها بالمسببات. [۱۳۳]. [صفحه ۱۱۰] ترجمه: تا میان بیننده و چیز دیده شد هوایی که بینائی در آن نفوذ کند موجود نباشد دیدن صورت نگیرد پس اگر هوا میان بیننده و دیده شده قطع شود و نوری نباشد دیدن درست نباشد و هر یک از بیننده و دیده شده در احتیاج داشتن به هوا که واسطه بینائی قرار گرفته شبیه دیگری می باشد زیرا که بیننده هر زمان در نیازمندی به سبب و واسطه با دیده شده مساوی باشد لازم می آید که هر دو مانند یکدیگر باشند و این مستلزم همان تشبیه (ممتنع) است که اتصال میان اسباب و مسببات حتمی

است. (دیده شدن هر چیز مادی تحت شرایطی امکان پذیر می باشد که صورتی از آن در چشم بیننده منعکس می شود و چون خداوند مانند موجودات مادی نیست که تحت آن شرایط قرار گیرد لذا دیده شدن او محال و ممتنع است) ۴- امام هادی علیه السلام به یکی از شیعیان خود در بغداد که درباره خلق قرآن از آن حضرت سؤالی نموده بود چنین مرقوم فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم. عصمنا الله و اياك من الفتنه، فان يفعل فاعظم بها نعمه و ان لا يفعل و هي الهلكه. نحن نرمي ان الجدل في القرآن بدعه اشترك فيها السائل و المجيب. فتعاطى السائل ما ليس له و تكلف المجيب ما ليس عليه. و ليس الخالق الا الله و ما سواه مخلوق، فالقرآن كلام الله لا- تجعل له اسما من عندك فتكون من الضالين، جعلنا الله و اياكم من الذين يخشون ربهم بالغيب و هم من الساعه مشفقون. [۱۳۴]. ترجمه: [صفحه ۱۱۱] به نام خداوند بخشنده مهربان، خداوند ما و تو را از فتنه نگاه دارد پس اگر چنین کند چه نعمت بزرگی است و اگر نکند آن نوعی هلاک است. به نظر ما جدال درباره قرآن بدعت است که سؤال کننده و جواب گوینده در آن شریکند، سؤال کننده در پی تحقیق چیزی است که حقیق نیست و پاسخگو درباره چیزی خود را به زحمت انداخته که بر عهده او نیست، پس قرآن کلام خدا است و از پیش خود اسمی بر آن مگذار که (اگر چنین کنی) از گمراهان باشی، خداوند ما و تو را از کسانی قرار دهد که در نهان از پروردگارشان می ترسند

و از قیامت هراسانند. ۵- امام هادی علیه السلام در پاسخ کسی که از آن حضرت درباره توحید پرسیده بود مرقوم فرمود: لم یزل الله موجودا ثم کون ما اراد لا- راد لقضائه و لا- معقب لحکمه، تاهت اوهام المتوهمین و قصر طرف الطارفین و تلاشت او صاف الواصفین و اضمحلت اقاویل المبطلین عن الدرک لعجیب شأنه او الوقوع بالبلوغ علی علو مکانه. فهو بالموضع الذی لا یتناهی و بالمکان الذی لم یقع علیه فیه عیون باشاره و لاعباره. هیئات هیئات. [۱۳۵]. ترجمه: خداوند همیشه بوده و سپس آنچه را که خواسته بوجود آورده است نه قضای او را رد کننده ای است و نه حکمش را به تأخیر افکننده ای، از درک شأن عجیب او و یا از رسیدن به علو رتبت وی اوهام خیالبافان سرگردان مانده و دیده نگرندگان کوتاه گشته و اوصاف وصف کنندگان نابود شده و سخنان باطل [صفحه ۱۱۲] گویان پوچ و بی ارزش گردیده است، پس او در موضع لایتناهی است و در مرتبه ای است که چشم ها به اشارت و عبارات به او احاطه نمایند هیئات هیئات. [صفحه ۱۱۳]

رساله در جبر و تفویض

مردم اهواز نامه ای به خدمت امام علی النقی علیه السلام فرستاده و درباره مسأله جبر و تفویض که در میان آنها مورد اختلاف بود از آن حضرت راه صحیح مسأله را جویا شدند. امام هادی علیه السلام طی رساله مبسوطی ضمن اثبات امامت علی علیه السلام در مقدمه آن پاسخ آنها را مرقوم فرمود که شیخ حرانی در کتاب تحف العقول تمام آن را نقل کرده است و به علت طولانی بودن رساله ذیلا فقط به نگارش ترجمه آن اکتفاء می گردد. از جانب

علی بن محمد (علیهما السلام)، سلام بر شما و بر هر که پیرو هدایت و راه راست است و رحمت و برکات خدا بر چنین کسی باد. نامه شما به من رسید و آنچه از اختلاف خود در دین تان یاد کرده بودید دانستم و خوض و تعمق شما را در امر قدر و گفتار بعضی از شما را درباره جبر و سخن برخی را که قائل به تفویض بوده اند و همچنین تفرقه و جدا شدن تان را از هم و عداوتی که میان شما ظاهر شده در نتیجه حقیقت امر را در این مورد از من سؤال نموده و بیان آن را خواسته اید همه را دانستم. خداوند شما را رحمت کند که بدانید که ما در آثار و اخبار زیادی که رسیده نظر کردیم و این اخبار را در نزد همه کسانی که خود را پیرو اسلام می دانند و [صفحه ۱۱۴] آنها که از جانب خدای عزوجل تعقل می کنند از دو حال بیرون نیافتیم که یا حق است باید از آن پیروی شود و یا باطل است که باید از آن دوری نمود. البته همه امت اسلام بدون اختلاف اتفاق دارند که قرآن حق است و در نزد تمام فرقه های اسلامی شکی در آن نیست و باز جمیع فرقه ها به صحت و درست بودن قرآن مقرر و معترفند و در این خصوص همگی به راه صواب و درستی رفته اند و این مطابق گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود امت من بر گمراهی اتفاق نکند و خبر داده است که هر آنچه که مورد اتفاق امت باشد حق است و این

در صورتی است که پاره ای از آن اخبار با برخی دیگر مخالف نباشد و قرآن حق است که در میان امت اختلافی درباره تنزیل و تصدیق آن نیست (همه امت متفق القولند که قرآن از جانب خدای تعالی نازل شده و درست و حق است). پس اگر قرآن به تصدیق و تحقیق خبری گواهی دهد و گروهی از امت منکر آن خبر شوند بر آنها لازم است که به حکم ضرورت بدان اقرار نمایند زیرا که به اصل تصدیق کتاب خدا اجتماع کرده اند در این صورت اگر طائفه ای خبری را که قرآن به درستی آن گواه داده انکار نمایند آنها ملزم می باشند که از امت اسلامی خارج گردند. بنابراین اولین خبری که درستی و حق بودن آن از قرآن به دست می آید و قرآن بدان شهادت دهد خبری است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده و کتاب خدا با آن موافق و آن را تصدیق نموده است به طوری که در صحت آن هیچکس اختلاف ندارد و آن این است که آن حضرت (موقع رحلت) فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها بجا می گذارم کتاب خدا و عترت خود خاندانم را و تا شما به آن دو تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید و البته آن دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. [صفحه ۱۱۵] و چون شواهد این حدیث را به طور نص در کتاب خدا یافتیم مانند قول خداوند عزوجل: انما ولیکم الله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون. [۱۳۶].

(سرپرست و ولی شما فقط خدا و پیغمبرش و کسانی است که ایمان آورده و نماز برپا داشته و در حال رکوع زکوه می دهند و کسی که خدا و رسولش و چنین مؤمنانی را ولی خود بداند او جزو حزب خدا است و حقا که حزب خدا پیروز است) و عامه در این مورد اخباری روایت کرده اند که امیرالمؤمنین انگشترش را در حال رکوع صدقه داد و خدا از او قدردانی کرده و این آیه را درباره وی نازل فرمود. همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یافتیم که فرمود هر کس را که من نسبت به او مولا و اولی به تصرف هستم علی علیه السلام نیز برای او اولی به تصرف است و باز به علی فرمود نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است جز اینکه پس از من پیغمبری نیست و باز دیدیم که فرمود علی علیه السلام قرض مرا می دهد و هر وعده ای که به کسی داده ام او به جا می آورد و او پس از من جانشین من است. بنابراین آن خبر اولی که این اخبار از آن استنباط می شود خبری است صحیح و مورد اتفاق و نزد مسلمین خلافتی در آن نیست و هم موافق قرآن است پس چون قرآن به تصدیق آن خبر و این شواهد دیگر گواه است بر تمام امت به حکم ضرورت لازم است که بدان اعتراف کنند زیرا اینها اخباری هستند که شواهد قرآن بدانها گویا هستند و موافق قرآنند و قرآن نیز موافق آنها است. سپس اخبار درست و حقیقی دیگر هم از رسول خدا صلی الله علیه و

آله و سلم به وسیله ائمه صادقین علیهم السلام وارد شده و جماعتی ثقه و معروف آنها را نقل کرده اند لذا اقتداء و [صفحه ۱۱۶] پیروی از چنین اخباری بر هر مؤمن و مؤمنه ای فرض و واجب است و جز اهل عناد کسی از آن تعدی و تجاوز نکند و این سخن از این جهت است که گفتارهای اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قول خداوند متصل است مانند این قول خدا در کتابش: ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذابا مهینا [۱۳۷]. کسانی که خدا و رسول او را آزار می نمایند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برای آنها عذابی خوار کننده آماده نموده است. و ما سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نظیر این آیه می بینیم که فرمود هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است و آنکه خدا را بیازارد در معرض انتقام خدا قرار گیرد. همچنین است سخن آن حضرت که فرمود هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است و مانند سخن آن حضرت در مورد بنی ولیع که فرمود هر آینه به سوی این گروه مردی را می فرستم که به منزله خود من است و خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند برخیز، ای علی و به سوی آنها روانه شو. و همچنین گفتار او در روز جنگ

خیبر که فرمود فردا به سوی آنها مردی را می فرستم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند او کرار غیر فرار است بر نمی گردد تا اینکه خداوند به دست او قلعه را بگشاید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از فرستادن او اعلام پیروزی نمود و یاران آن حضرت برای سخن او گردن کشیدند (که شاید آنها باشند) و چون فردا رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را خواست و او را به سوی آنها فرستاد و او را بدین منقبت برگزید و او را کرار غیر فرار و دوستدار خدا و رسولش نامید و خبر داد [صفحه ۱۱۷] که خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. و ما این مقدمه را راهنمای مقصود خود که بیان جبر و تفویض و منزله بین منزلتین است قرار دادیم و کمک و نیرو از خدا است و در تمام امور به او توکل داریم. پس ما در این مورد به سخن امام صادق علیه السلام شروع می کنیم که فرمود: لا جبر و لا تفویض و لکن منزله بین المنزلتین یعنی نه جبر است و نه تفویض ولی منزلتی است میان آن دو و مبانی این امر مربوط است به صحت خلقت، عدم مانع، مهلت در وقت، زاد و توشه زندگی مانند مرکب، موجبات تحریک فاعل بر فعل خود که امام صادق علیه السلام آنها را جوامع فضل نامیده است که چون بنده یکی از آنها را نداشته باشد به حسب آن نقصان تکلیف از او به دور است. پس

امام صادق علیه السلام یک کاصلی را که طلب معرفت آن بر مردم واجب است خبر داد و قرآن نیز به تصدیق آن گویا است و آیات محکمه رسولش نیز بر آن شاهد است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد طاهرین او در گفتار خود از حدود قرآن تجاوز نمی کنند بنابراین هر گاه اخبار درستی رسید و شواهد آن از قرآن جستجو گردید و قرآن موافق آنها و دلیل صحت آنها بود پیروی از آنها فرض است و جز اهل عناد از آن تجاوز نکنند همچنانکه ما در اول نامه متذکر شدیم. و چون ما گفت امام صادق علیه السلام را که منزلتی بین منزلتین و انکار جبر و تفویض بوده تحقیق کردیم دیدیم که قرآن بدان گواه بوده و آن را تصدیق می کند و خبر دیگری از آن حضرت نیز موافق آن است که از او پرسیدند که آیا خداوند بندگان را بر معاصی مجبور می کند؟ فرمود خداوند عادلتر از آن است. پرسیدند آیا کارها را یکسره به آنها تفویض می کند؟ فرمود خداوند بر آنها نیرومندتر و چیره تر از آن است و از آن حضرت روایت شده است که فرمود مردم درباره قدر بر سه گونه اند یکی گمان می کند که کار به او واگذار شده است چنین کسی خدا را [صفحه ۱۱۸] در تسلط و حکومتش سست دانسته و او در هلاکت است و یکی پندارد که خداوند عزوجل بندگان را بر انجام گناهان مجبور ساخته و به آنها تکلیف خارج از طاقتشان نموده است او نیز خدا را در حکم خویش ستمگر دانسته و به هلاکت است و

یکی معتقد است که خداوند به بندگان تکلیفی به اندازه طاقت آنها نموده و خارج از حد طاقت تکلیفی نکرده است و چون کار خوب انجام دهد خدا را سپاس گوید و چون کار بد نماید از خدا طلب آمرزش کند پس چنین کسی مسلمانی است بالغ و با عقیده درست و خیر داده است که هر کس پیرو جبر و تفویض بوده و بدانها معتقد گردد برخلاف حق است. پس من آن جبر را که هر کس بدان معتقد شود ملزم به خطاء است شرح دادم و هر کس هم که پیرو عقیده تفویض باشد ملزم به خطاء است و آنچه حق است منزلتی میان این دو منزله است. و من برای هر بابی از ابواب ثلاثه (جبر و تفویض و منزلتی میان آن دو) مثلی می زنم که معنی و فهم آن را برای طالب نزدیک نموده و بحث شرحش را آسان نماید و آیات محکمات قرآن بر آن گواهی دهد و در نزد خردمندان حقیقت آن مورد تصدیق باشد و توفیق و عصمت با خدا است. و اما جبری که هر کسی بدان معتقد شود به راه خطاء رفته است سخن آن کسی است که چنین پندارد که خداوند عزوجل بندگان را بر انجام معاصی مجبور کرده است و با وجود این آنها را عقوبت می نماید و هر که چنین سخنی گوید خدا را در حکمش ستمکار دانسته و او را دروغگو شمرده و فرمایش او را رد کرده است که فرماید: و لا یظلم ربک احدا [۱۳۸] (پروردگار تو احدی را ستم نکند) و همچنین فرماید: ذلک بما قدمت ایداک و ان

الله لیس بظلام للعبید [۱۳۹]. [صفحه ۱۱۹] (این بدان جهت است که به دست خود پیش فرستادی و یقیناً خداوند به بندگان ستم کننده نیست) و باز فرماید: ان الله لا یظلم الناس شیئا ولكن الناس انفسهم یظلمون [۱۴۰]. (البته خداوند کوچکترین ستمی به مردم نکند ولی مردم اند که به خودشان ستم می کنند). با آیات بسیاری که در این مورد هستند پس هر که معتقد است که بر انجام گناهان اجبار داشته است گناه خود را به خدا حواله کرده و درباره عقوبت خویش خدا را ستمکار دانسته است و هر کس خدا را ستمکار داند کتاب او را تکذیب کرده و هر که کتاب خدا را تکذیب کند به اجماع امت دچار کفر شده است و مثل چنین کسی مثل مردی است که بنده مملوکی دارد که هیچگونه اختیاری از خود نداشته و مالک هیچ مالی از اموال دنیا نباشد و مولای او هم بدین مطلب آگاه است و با وجود اینکه می داند او تهدید است به او دستور دهد که به بازار رود و چیز مورد نیاز مولایش را بخرد و بیاورد و بهای آن را هم به او ندهد و با اینکه می داند که برای جنس مورد نیاز نگهبان و مراقبی است که تا بهای آن را به میل و دلخواه خود نگیرد احدی نمی تواند در گرفتن آن جنس طمع کند و مالک این بنده هم خود را به عدل و انصاف توصیف کرده و خویش را حکیم و بی ستم می شمارد با این حال بنده خود را تهدید نموده که چنانچه جنس مورد نیاز او را نیاورد او را

عقوبت خواهد نمود و با اینکه می داند نگهبان آن جنس مانع آوردن آن خواهد شد و باز می داند که بنده اش هم بهای آن جنس را ندارد و خود نیز بهای آن را به وی نداده است! از طرفی بنده که برای آوردن آن جنس مورد نیاز به بازار رفت کسی را دید که مانع از آن است مگر اینکه آن را بخرد و این بنده هم قیمت آن را ندارد که [صفحه ۱۲۰] بپردازد پس بدون انجام دادن دستور مالکش ناامید برمی گردد و مولایش به همین سبب بر او خشمگین می شود و او را عقاب می کند! آیا عدل و حکمت او ایجاب نمی کرد که او را عقوبت نکند؟ با اینکه می داند بنده اش از خود چیزی نداشته و پولی هم به او نداده است پس اگر او را عقوبت کند نسبت وی ستم و تعدی نموده و عدل و حکمت و انصافی را که خود بدان ستوده بود باطل کرده است و اگر او را عقوبت نکند تهدید خود را نسبت به او تکذیب کرده و به دروغ او را تهدید نموده است و دروغ و ستم هر دو با عدل و حکمت منافات دارند تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا. بنابراین هر کسی به جبر و یا بدانچه مستلزم جبر است معتقد شود به خدا ستم روا داشته و او را به جور و عدوان نسبت داده است زیرا بر کسی که مجبور به گناه بوده اثبات عقوبت کرده و کسی که پندارد خداوند بندگان را مجبور (به گناه) کرده به قیاس قولش واجب کرده است که خداوند عقوبت را از آنها دفع کند

و هر که معتقد شود که خداوند از اهل معاصی عذاب را رفع می کند او را درباره تهدیدی که کرده تکذیب نموده است آنجا که فرماید: بلی من کسب سیئه و احاطت به خطیئته فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون [۱۴۱]. (بلی هر که سیئه و کار بدی کرده و خطایش بر او احاطه نماید چنین کسانی اهل آتش و در دوزخ جاویدانند). و قول او که فرماید: ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا. [۱۴۲]. (کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند و در شکمهای خود آتش را می خورند و زود باشد که در آتش افکنده شوند). [صفحه ۱۲۱] و قول او که فرماید: ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا کما تضحج جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما. [۱۴۳]. (کسانی که به آیات ما کفر می ورزند زود باشد که آنها را به آتش در افکنیم که هر گاه پوستهای آنها بسوزد برای آنها پوستهای دیگری بدل کنیم تا عذاب را بچشند و خداوند نیرومند و حکیم است). و آیات زیاد دیگری در این مورد هست در حق کسی که وعید و تهدید خدا را تکذیب کند که تکذیب یک آیه از کتاب خدا کفر است و چنین کسی از آنهایی است که خداوند درباره شان فرموده: افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوه الدنیا و یوم القیمه یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون [۱۴۴]. (آیا ایمان می آورید به پاره از آیات

کتاب و کافر می شوید به پاره ای دیگر و نیست جزای کسی که چنین باشد از شما مگر رسوائی در زندگانی دنیا و روز قیامت هم به سخت ترین عذابی برمی گردند و خداوند از آنچه می کنند غافل نیست.) بلکه ما می گوئیم خداوند عزوجل بندگان را بر اعمالشان جزاء دهد و به کردارهای بدشان عقوبت کند به علت استطاعتی که بدانها داده و آنها را امر و نهی فرموده است و کتابش بدان گویا است که: من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثلها و هم لا يظلمون. [۱۴۵]. [صفحه ۱۲۲] (کسی که حسنه آورد برای او است ده برابر آن و هر که سيئه آورد جز به مانندش کیفری ندارد و به آنها ستم نشود) و باز خدای عزوجل ذکر فرماید: يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بينها و بينه امدا بعيدا و يحذرکم الله نفسه. [۱۴۶]. (در آن روز هر که خوبی کرده حاضر بیند و هر که بدی کرده آرزو کند که میان او و عملش مسافت دوری باشد و خداوند شما را از عذاب خود برحذر می دارد) و فرمود: اليوم تجزي كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم [۱۴۷]. (امروز هر کس بدانچه کرده جزاء داده شود امروز ظلم و ستمی نیست.) بنابراین اینها آیات محکماتی است که جبر را نفی می کنند و هر که را هم بدان معتقد است نفی کنند و مانند اینها در قرآن زیاد است و ما آن را برای اینکه نامه طولانی نشود مختصر کردیم و توفیق با

خدا است. و اما آن تفویضی که امام صادق علیه السلام آن را باطل دانسته و معتقد و پیرو آن را خطاکار شمرده است عقیده کسی است که خداوند جل ذکرة اختیار امر و نهی خود را به بنده ها واگذار کرده و آنها را سر خود رها ساخته است و در این باره سخن دقیقی است برای کسی که بخواهد آن را خوب بفهمد و دقت کند و ائمه هداه از عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین راه باریک و دقیق رفته اند زیرا آنها می گویند اگر خداوند امر و نهی خود را از جهت اهمال و رها ساختن بندگان بدانها واگذار نموده و خود دخالتی نداشت لازم می شد که هر چه آنها می کردند خداوند بدان اعمال راضی می گشت و در نتیجه بندگان در برابر اعمالشان (به علت رضایت خدا) مستوجب ثواب می شوند و اگر جنایت و معصیتی هم نموده باشند کیفر و عقوبت نمی بینند زیرا آنها سر خود رها شده و در واقع تکلیفی ندارند و برگشت [صفحه ۱۲۳] این سخن به دو وجه و معنی است: یا این است که بندگان بر خداوند غلبه کنند و او را به حکم ضرورت بر قبول آنچه آنها با اختیار و اراده خود انجام داده اند چه خدا آن کارها را مکروه بداند و یا دوست بدارد ملزم نمایند در این صورت برای خدا وهن و سستی لازم آید و یا اینکه خداوند عزوجل از قبولانیدن امر و نهی به آنها برابر اراده خود چه آنها را ناخوش آید و چه خوش آید عاجز گشته و امر و نهی خود را بدانها واگذار کرده

است و چون از تعبد و مطیع کردن آنها به اراده خود عاجز گردیده امر و نهی را بر آنچه بندگان دوستدار آن هستند اجراء نموده و اختیار کفر و ایمان را به خود آنها واگذار نموده است و این کار مانند این است که مردی بنده ای را خریده است که آن بنده خدمتکار او باشد و برتری ولایت او را بشناسد و امر و نهی وی را پیروی کند و مالک آن بنده نیز ادعاء می کند که شخص قاهر و نیرومند و حکیم است پس چنین کسی به بنده اش امر و نهی کرده و او را در برابر پیروی از فرمانش پاداش عظیم وعده داده و در برابر نافرمانیش به کیفر بزرگ تهدید نموده است پس آن بنده با خواسته مالکش مخالفت نموده و امر و نهی او را پیروی نکرده است و هر چه را که بدان امر کرده و یا از آن نهی نموده نپذیرفته است و به اراده و خواست مالک اعتنائی ننموده و دنبال خواسته و هوی و هوس خود رفته است و برای مولای او هم توانائی اینکه بنده را تحت اراده و اوامر و نواهی خود درآورده نمی باشد از این رو اختیار امر و نهی را به دست او سپرده و به هر چه آن بنده به میل و اراده خود نه به اراده مالک انجام دهد راضی شده است و مالک عبد او را برای تهیه یکی از نیازمندی های خود فرستاده و چیز مورد نیاز را هم نام برده است ولی بنده مخالفت مولای خود را کرده و از هوای نفس خویش پیروی نموده است و پس

از برگشتن وی مولا- دیده است خلاف آنچه را که خواسته بود آورده است به او گفته چرا برخلاف آنچه به تو دستور دادم آورده ای؟ بنده گوید تو خود اختیار کار به دست من [صفحه ۱۲۴] دادی و من نیز آنچه دلخواه خودم بود آوردم زیرا برای کسی که کار بد و تفویض شده مخطوری نیست بنابراین تفویض محال است. آیا بدین سبب که گفته شد لازم نمی آید که مالک عبد یا می تواند بنده را با امر و نهی خود مطابق اراده خویش نه به میل عبد و ادا کند و در خور امر و نهی خود به او تاب و توانائی دهد و چون به او امر و نهی نمود پاداش و کیفر آنها را هم بدو بفهماند و او را از مخالفت خویش بترساند و با شرح ثواب و عقابش او را به اطاعت خود تشویق کند تا آن بنده قدرت و توانائی مالک خود را به وسیله نیروی اطاعت از امر و نهی که به او داده شده بشناسد و عدل و انصاف مالک شامل حال او شود و به علت اینکه سخن را با او تمام کرده و او را از مخالفت خود بیم داده است حجتش بر وی روشن گردد که چون بنده امر مولا-یش را اطاعت کرد پاداشش دهد و گرنه عقوبتش نماید. و یا اینکه آن مالک عاجز است و توانائی ندارد و کار بنده را به خود او وا گذاشته که چه خوب کند و چه بد اطاعت کند و چه نافرمانی مولا-یش از عقوبت وی عاجز است و نمی تواند او را به زیر فرمان خود درآورد و اثبات

عجز با قدرت و معبودیت خدا منافات داشته و موجب ابطال امر و نهی و ثواب و عقاب و مخالفت با کتاب خدا می شود که فرماید: و لا- یرضی لعباده الکفر و ان تشکروا یرضه لکم. [۱۴۸]. (خداوند کفران را بر بندگانش نپسندد و اگر او را سپاسگزاری کنید از شما راضی شود). و گفته خدای عزوجل: اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون [۱۴۹]. (نسبت به خداوند به اندازه ای که سزاوار او باشد تقوی داشته باشید و [صفحه ۱۲۵] نباید بمیرید مگر اینکه تسلیم امر او شوید) و گفتار او: و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ما آرید منهم من رزق و ما آرید ان یطعمون [۱۵۰]. (و نیافریدم جن و انس را مگر اینکه مرا پرستش کنند، از آنها روزی نخواستم و نخواستم که مرا اطعام کنند). و گفتار خدا که: و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا [۱۵۱]. (خدا را پرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید) و گفتار او: اطیعوا الله و رسوله و لا تولوا عنه و انتم تسمعون [۱۵۲]. (خدا و رسولش را اطاعت کنید و از او روگردان نشوید در حالی که شما می شنوید). پس هر که چنین پندارد که خدای تعالی امر و نهی خود را به بندگانش تفویض کرده است برای او عجز و ناتوانائی را ثابت کرده و او را ملزم نموده است که هر کار خوب و بدی را که بندگان بجا می آورند بپذیرد و امر و نهی و وعده و وعید او را باطل شمرده است به علت اینکه

گمان کرده خداوند امور را بدانها تفویض کرده زیرا کسی که کارش به خود او واگذار شده باشد به میل و اراده خود عمل می کند و اگر به میل خود کفر یا ایمان بخواهد رادع و مانعی در کارش نباشد و هر که به چنین تفویضی معتقد باشد یقیناً آنچه را که از وعده و وعید و امر و نهی خدا یادآور شدیم ابطال کرده و چنین کسی مشمول مفاد این آیه است: [صفحه ۱۲۶] افتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم الا خزی فی الحیوه الدنیا و یوم القیمه یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون [۱۵۳]. (آیا به بعضی از کتاب ایمان دارید و به پاره ای کافرید پس سزای کسی از شما که چنین کند جز رسوائی در حیوه دنیا نیست و روز قیامت به سخت ترین عذاب برمی گردد و خداوند از آنچه شما می کنید غافل نیست.) خداوند بسی برتر است از آنکه اهل تفویض بدان معتقدند برتری بزرگ. ولی ما می گوئیم که خداوند عزوجل خلق را به قدرت خود آفریده و توانائی پرستش خود را بدانها داده است و بدانچه خواسته انجام اموری را بدانها امر و از ارتکاب اموری نیز نهی کرده است، پیروی آنها را از اوامر خود پذیرفته و بدان خشنود شده و آنها را از نافرمانیش باز داشته و کسی را که نافرمانی نماید نکوهش کرده و کیفرش داده است و خداوند در امر و نهی مختار است هر چه را که خوب داند بدان فرمان دهد و هر چه را ناپسند دارد از آن نهی کند و کیفر

دهد به واسطه توانائی که به بنده هایش برای پیروی از اوامر و اجتناب از معاصی داده است زیرا که عدل و انصاف و حکمت بالغه خداوند ظاهر و آشکار است و حجتش با عذار و انذار رسا است و انتخاب با او است که هر کسی را از بندگانش بخواهد برای تبلیغ رسالت خود و اتمام حجت بر بندگانش برمی گزیند. (چنانچه) محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برگزید و او را به رسالتش به سوی خلق فرستاد و کسانی از کفار قوم او از وی حسد و استکبار گفتند: لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم. [۱۵۴]. (چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو آبادی نازل نگشت) و مقصودشان امیه بن ابی صلت و ابومسعود ثقفی بود پس خداوند نظر [صفحه ۱۲۷] آنها را ابطال کرد و آراء آنها را جائز ندانست آنجا که فرماید: اهم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوه الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمت ربک خیر مما یجمعون [۱۵۵]. (آیا آنها رحمت پروردگار تو را تقسیم می کنند؟ ما هستیم که معیشت آنها را در زندگانی دنیا میان آنها تقسیم نمودیم و بعضی از آنها را به بعضی دیگر چند درجه برتری دادیم تا برخی پاره دیگر را تحت تسخیر خویش درآورند و رحمت پروردگارت بهتر است از آنچه آنها گرد می آورند.) و از این رو هر چه را از کارها دوست داشت اختیار کرد و هر چه را بدو ناپسند داشت از آن نهی فرمود بنابراین هر کس او را اطاعت کند پاداشش

دهد و هر که نافرمانیش کند عقاب نماید و اگر اختیار کار خود را به بندگانش تفویض کرده بود اختیار امیه بن ابی صلت و ابی مسعود ثقفی را برای قریش اجازه می داد زیرا این دو در نظر آنان از محمد صلی الله علیه و آله و سلم برتر بودند و چون خداوند مؤمنین به گفتار خود تأدیب فرمود که: و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیره من امرهم [۱۵۶]. (هیچ مؤمن و مؤمنه ای را نرسد که هر گاه خدا و رسولش در کاری حکمی دهند آنها در کارشان صاحب اختیار باشند) لذا بدانها اختیار از روی هوای نفس و خودسری را اجازه نداد و از آنها جز پیروی از اوامر و اجتناب از نواهی خود را به دست کسی که او را برگزیده نپذیرفت در نتیجه هر کس او را اطاعت کند راه راست یافته و هر که نافرمانیش کند گمراه و سرکش گردیده است و حجت خدا بر چنین کسی به علت توانائی که [صفحه ۱۲۸] به وی برای پیروی از اوامر و اجتناب از نواهی داده است تمام است و به همین جهت است که او را از ثواب خود محروم ساخته و عقابش نماید. و این قول همان بین دو قول است که نه جبر و نه تفویض و امیرالمؤمنین علیه السلام عبایه بن ربیع اسدی را بدان خبر داد موقعی که از آن حضرت درباره استطاعتی که بدان قیام و قعود شود و کار انجام گیرد پرسید امیرالمؤمنین در پاسخش فرمود تو از قدرت و استطاعت پرسیدی آیا آن را بدون خدا

مالک شدی یا با خدا؟ عبایه سکوت کرد امیرالمؤمنین فرمود پاسخ بگو: ای عبایه! عرض کرد چه بگویم؟ فرمود اگر بگوئی تو آن استطاعت را با خدا مالک شدی تو را می کشم و اگر هم بگوئی بدون خدا مالک شدی باز تو را می کشم عرض کرد یا امیرالمؤمنین پس چه بگویم؟ فرمود بگو که تو آن را مالک شدی به نیرو و اراده خداوندی که بدون تو مالک استطاعت است پس اگر خداوند تو را مالک آن استطاعت فرمود این عمل از عطاء و بخشش او است و اگر از تو سلب استطاعت نماید از نظر آزمایش و امتحان است خداوند مالک (حقیقی) آن استطاعتی است که تو را مالک آن گردانیده و قادر بر آن چیزی است که تو را بدان قوت داده است آیا نشنیدی که مردم درخواست حول و قوه می کنند موقعی که می گویند: لا- حول و لا- قوه الا بالله؟ عرض کرد یا امیرالمؤمنین تأویلش چیست؟ فرمود یعنی از معاصی خدا جنبشی نیست مگر به عصمت و نگهداری خدا و برای ما نیروئی بر طاعت خدا نیست مگر به کمک خدا. عبایه برجست و دست و پای آن حضرت را بوسه زد. و روایت شده است که چون نجده به خدمت امیرالمؤمنین رسید از خداشناسی پرسید و عرض کرد یا امیرالمؤمنین به چه چیزی پروردگارت را [صفحه ۱۲۹] شناختی؟ فرمود به آن قوه ممیزه ای که به من عطاء فرمود و به آن قوه عاقله ای که مرا دلالت و رهنمائی کرد. عرض کرد آیا تو جبلا بدین امر وادار بوده ای؟ فرمود اگر من جبلا وادار بودم در برابر کار نیک ستوده

نمی شدم و در برابر کار بد مذموم نمی گشتم و آنکه نیکی می کند از آنکه بدی می کند به سرزنش سزاوارتر بود پس من به دو قوه ممیزه و عاقله دانستم که خداوند تعالی قائم به ذات و جاودانی است و هر چه جز او است حادث و متغیر و فانی است و قدیم جاویدان مانند حادث زائل نیست. نجاه عرض کرد یا امیرالمؤمنین تو را چنان یافتم که صبح کردی در حالی که حکیم و درست کرداری، فرمود صبح کردم در حالی که مختار هستم پس اگر به جای حسنه و نیکی کار بدی انجام دهم بر آن معاقب خواهم بود. و باز روایت شده است که چون امیرالمؤمنین علیه السلام از شام (جنگ صفین) برمی گشت در پاسخ سؤال مردی که گفت یا امیرالمؤمنین به ما بگو که خروج ما به جانب شام به قضا و قدر بود؟ فرمود بلی یا شیخ به تپه ای بالا نرفتید و به دشتی سرازیر نشدید مگر به قضاء و قدر خداوند! شیخ گفت یا امیرالمؤمنین رنج و مشقتی که در این سفر به من رسیده باید به حساب خدا گذارم؟ فرمود: ای شیخ دم فروبند زیرا خداوند پاداش شما را در این مسیر که به میل خود سیر کردید و در اقامتگاه تان که خودتان مقیم شدید و در برگشتن تان که خودتان برگشتید بزرگ گردانید و شما در هیچ یک از کارهایتان اکراه و اجبار نداشتید شاید تو گمان کردی که آن قضاء حتمی و قدر لازم بود، اگر چنین بوده باشد ثواب و عقاب باطل می شود و وعده و وعید ساقط می گردد و این سخن بت پرستان و اولیاء شیطان است!

خداوند عزوجل امر کرده و ما را در پیروی از [صفحه ۱۳۰] آن مخیر فرموده و همچنین نهی کرده و از عدم اطاعت آن ما را برحذر داشته است خداوند با اکراه و اجبار اطاعت نشود و از نافرمانی بندگان مغلوب نگردد و آسمانها و زمین و آنچه را که میان آنهاست بیهوده نیافریده است این گمان آن کسانی است که کافرند پس وای بر کسانی که کافرند از دوزخ! شیخ برخاست و سر مبارک امیرالمؤمنین را بوسید و این ابیات را سرود: انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاه من الرحمن غفرانا او ضحت من دیننا ما کان ملتبا جزاک ربک عنا فیه رضوانا فلیس معذره فی فعل فاحشه قد کنت راکیها ظلما و عصیانا یعنی توئی آن امامی که ما بوسیله طاعت او در روز نجات از خداوند رحمت امید آمرزش داریم. آنچه از دین ما برای ما مشتبه بود برای ما روشن نمودی پروردگارت جزای تو را از جانب ما رضوان خود قرار دهد. پس در انجام کار زشت عذرخواهی نیست که تو آن را به ستم و نافرمانی مرتکب شده باشی! بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام موافق قرآن راهنمائی فرمود و جبر و تفویض را که اعتقاد به هر دو آنها باطل و کفر و تکذیب قرآن است نفی نمود و ما از گمراهی و کفر به خدا پناه می بریم و نه به جبر معتقدیم و نه به تفویض بلکه می گوئیم منزلتی است که میان آن دو و آن عبارت است از آزمایش و اختبار به وسیله استطاعتی که خداوند به ما داده و عبودیت ما را به وسیله آن توانائی

بر آنچه کتاب خدا بدان شاهد و ائمه ابرار از اولاد رسول صلوات الله عليهم بدان معتقدند مقرر داشته است. و مثل اختیار به وسیله استطاعت مانند مثل مردی است که مالک بنده ای است و مال فراوانی دارد دوست دارد بنده اش را با اینکه سرانجام کار او را [صفحه ۱۳۱] می داند آزمایش نماید و پاره ای از مال خود را که دوست دارد به بنده اش داده و او را برای اموری چند آگاه نموده و آنها را به او فهمانیده است و به وی دستور داده که این مال را در آن امور به مصرف رساند و او را از کارهایی هم که دوست ندارد نهی نموده و از پیش بدو باز نموده است که از آنها دوری گزیند و از مال او در آن امور صرف نکند و البته مال را در هر دو وجه می توان مصرف نمود. حال یک بنده مال را در پیروی امر مالک و در جهت رضای او به مصرف می رساند و دیگری در اموری که مورد نهی و غضب مولا است صرف می کند و این مولا بنده اش را در خانه آزمایش اسکان نموده و به او اعلام کرده است که سکونت در این خانه موقتی است و او را خانه دیگری است که مولایش وی را از این خانه خارج ساخته به خانه دیگری خواهد برد که در آنجا ثواب و عقاب همیشگی است. پس اگر بنده مالی را که مولا پیش به او داده در راهی که وی را امر کرده صرف نماید برای او آن ثواب دائمی را در خانه دیگری که قبلا به وی خیر داده بدانجا

خواهد برد به او می دهد و اگر مالی را که به وی داده در راهی که از آن نهی کرده خرج کند آن عقاب دائمی را در آن خانه جاودانی به او روا دارد. مولا- در این امر حد معروفی را محدود و معین کرده و آن همان خانه موقتی نخستین او است و چون بدین حد رسد مولا مال و عبد ار استبدال کند و مولا همیشه و در تمام اوقات مالک عبد و مال بوده جز اینکه به بنده وعده داده شود که تا در آن خانه نخستین است مال را از او نگیرد تا مدت سکناى وی تمام شود و مولی بدین قرارداد وفا نموده زیرا از جمله صفات او عدل و وفا و انصاف و حکمت است. با این ترتیب آیا لازم نمی آید که اگر این بنده آن مال را در راهی که بدان مأمور بوده صرف کرده باشد مولایش به او آنچه از ثواب وعده داده وفا نموده و [صفحه ۱۳۲] تفضل نماید و اینکه او را در خانه فانی شدنی بکار گرفته پاداش طاعتش را در خانه باقی و همیشگی نعمت دائمی دهد؟ و اگر عبد آن مالی که مولایش در مدت سکونت وی در خانه اولی به او داده است در راهی که از آن نهی شده صرف نموده و امر مولا-یش را مخالفت نماید بر او نیز عقوبت دائمی که از آن بر حذر شده بود واجب می شود و مولا در این مورد به او ستمی نکرده چون قبلا به او گفته و اعلام کرده و فهمانده بود و وفا به وعده و وعید خود را به

او واجب کرده است و آنکه قادر و قاهر است بدین صفت موصوف است. و اما مولا همان خداوند عزوجل است و اما عبد همان آدمیزاده مخلوق است و مال، آن قدرت و اسعه خداوند است و آزمایش او اظهار حکمت و قدرت است و مقصود از خانه فانی همان دنیا است و مقدار مالی که مولای بنده به او داده همان استطاعت و توانائی است که آدمیزاده دارد و اموری که خداوند فرمان داده مال در آنها صرف شود همان توانائی پیروی از پیغمبران و اقرار بدانچه آنها از جانب خدای عزوجل آورده اند و اجتناب از کارهایی که از آنها نهی شده همان راهها و روش شیطان است و اما وعده خدا که نعمت دائمی است همان بهشت است و اما خانه فانی دنیا است و خانه دیگر که باقی است همان آخرت است و قول و گفتار میان جبر و تفویض همان اختبار و امتحان و آزمایش است به وسیله توانائی که خداوند به بنده داده است و شرح اینها در آن پنج مثالی است که حضرت صادق علیه السلام آنها را مذکور داشته که آنها جوامع فضل را فراهم دارند و من آنها را با شواهدی از قرآن و بیان تفسیر می کنم ان شاء الله. ۶- تفسیر صحت خلقت: اما گفتار امام صادق علیه السلام در این مورد بدین معنی است که انسان از کمال [صفحه ۱۳۳] آفرینش و حواس کامل و ثبات عقل و تمییز و زبان گویا برخوردار باشد و این است معنی گفتار خدای تعالی که فرماید: و لقد کرّمنا بنی ادم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات

و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا. [۱۵۷]. (و هر آینه ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (به مرکبها و کشتیها) سوار کردیم و از طعام های پاکیزه روزیشان دادیم و آنها را بر بسیاری از آنچه خلق کردیم برتری نمایانی دادیم.) پس خدای عزوجل از برتری بخشیدن به بنی آدم نسبت به سایر آفریدگانش از بهائم و درندگان و جانوران دریا و پرندگان و هر جنبنده ای که حواس آدمی درکش کند به وسیله قوه ممیز عقل و نطق خبر داده و این است گفتار او: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم. [۱۵۸]. (انسان را در بهترین تقویمی خلق کردیم) و گفتار او: یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم، الذی خلقک فسویک فعدلک، فی ای صوره ما شاء ربک. [۱۵۹]. (ای انسان چه چیز تو را به پروردگار کریمت مغرور کرد، پروردگاری که تو را آفرید و تو را راست و مستوی و معتدل ساخت و در هر صورتی که خواست تو را ترکیب بندی نمود) همچنین در آیات زیاد دیگر. پس اولین نعمت خدا بر انسان صحت عقل و برتری وی بر بسیاری از آفریدگانش به کمال عقل و تمیز بیان است و این از آن جهت است که هر جنبنده ای بر روی زمین به وسیله حواسش خود را نگه داشته و به سوی کمال خود [صفحه ۱۳۴] پویا است و آدمیزاده را به وسیله نطق که در دیگر مخلوقات محسوس نیست برتری داده و به وسیله نطق و گویائی است که خداوند آدمیزاده را بر دیگر مخلوقات مسلط گردانیده تا آمر و ناهی آنها

باشد و غیر آدمیزاد همگی مسخر او هستند چنانچه خداوند فرماید: کذلک سخرها لکم لتکبروا الله علی ما هدیکم [۱۶۰]. (همچنین آن را مسخر شما گردانید تا خدا را در برابر اینکه شما را راهنمایی کرده تکبیر گوئید و بزرگ شمارید). و فرمود: و هو الذی سخر البحر لتأکلوا منه لحما طریا و تستخرجوا منه حلیه تلبسونها [۱۶۱]. (و او است آن خدائی که دریا را مسخر شما گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید و از جواهر آن استخراج نموده و زیور تن خود نمائید). و فرمود: و الانعام خلقها لکم فیها دفء و منافع و منها تأکلون - و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون، و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکنوا بالغیه الا بشق الانفس. [۱۶۲]. و فرمود: (و چهارپایان را برای شما آفرید که از آنها برای دفع سرما پشم و کرک و منافع دیگر به دست آورید و از گوشتشان بخورید و برای شما زینت زندگی است وقتی که شب از چراگاه برمی گردند و روز به چراگاه ها می روند و باره های سنگین شما را از شهری به شهر دیگر می برند که بدون آنها بدان شهرها نمی رسید مگر به زحمت و مشقت بدنها). پس به خاطر همین (برتری و فضیلت بر دیگر آفریدگان) است که [صفحه ۱۳۵] خداوند انسان را به متابعت امر خود و انجام اطاعت خویش دعوت کرده که او را بر دیگر مخلوقات به درستی خلقت و کمال نطق و معرفت برتری داد بعد از آنکه او را برای انجام تکالیفی که بدان مکلف است توانائی بخشید به قول خودش: فاتقوا الله ما

استطعتم و اسمعوا و اطيعوا. [۱۶۳]. (تا می توانید از خداوند تقوی داشته باشید و بشنوید و اطاعت کنید.) و گفتار او: لا یكلف الله نفسا الا ما وسعها. [۱۶۴]. (خدا به کسی تکلیف نکند مگر به اندازه وسع و توانائی او) و گفتار او: لا یكلف الله نفسا الا ما اتیها. [۱۶۵]. (خداوند کسی را مکلف نکند مگر به قدر آنچه به او عطاء کرده است) و در آیات بسیار دیگر. و چون از بنده یکی از حواس او را بگیرد کار آن را از وی نخواهد مانند فرمایش او: لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج. [۱۶۶]. (هر کور و لنگ و بیمار حرجی نیست)؛ که هر کس چنین باشد تکلیف جهاد و هر عملی که جز بدان عضو انجام نشود از او برداشته شده است. همچنین حج و زکوه را به شخص مالدار واجب کرده چون توانائی آنها را به او داده و به شخص فقیر زکوه و حج واجب نشده است چنانچه فرماید: و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سیلا [۱۶۷]. (و برای خدا بر عهده مردم است که در صورت استطاعت حج خانه خدا را بجا آورند.) و قول او در مورد اظهار: «و الذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما [صفحه ۱۳۶] قالوا فتحریر رقبه»، الی قوله: «فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتمآسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا». [۱۶۸]. (و کسانی که زنان خود را اظهار کند و سپس از سخن خود برگردند باید بنده ای آزاد کنند... تا

آنجا که فرماید هر کس نتواند باید شصت مسکین را اطعام کند). همه اینها دلیلی است بر اینکه خداوند تبارک و تعالی بنده هایش را مکلف نکرده مگر بدانچه توانائی انجام آن را به وسیله نیروی عمل بدانها داده است و از مانند آنها نیز نهی کرده است این است تفسیر صحت خلقت. ۷- عدم مانع: یعنی برای او مراقبی نباشد که او را مانع شده و از عمل بدانچه خدا فرموده است بازش بدارد و این است گفتار او درباره کسی که ناتوان بوده و از عمل به امر خدا در محذور است و چاره ای پیدا نمی کند و راهی بدان نمی برد چنانکه خدای تعالی فرماید: *الا المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان لا يستطيعون حيلة و لا يهتدون سبيلا.* [۱۶۹]. (مگر مردان و زنان ناتوان و همچنین کودکان که چاره ای نتوانند و راه را نمی دانند)؛ پس خداوند خبر داده است که ناتوان راهی ندارد و چنانچه قلبش به ایمان مطمئن باشد بر گفتار خلاف او (از نظر تقيه) اشکالی نیست. ۸- مهلت در وقت: و آن همان عمری است که انسان از آن بهره مند می شود از موقعی که [صفحه ۱۳۷] شخص معرفت بر او واجب بوده تا آخر عمر و این از هنگام تمییز و بلوغ است تا موقعی که اجلش فرارسد پس کسی که در طلب حق بمیرد و به کمال آن نرسد حال او مقرون بخیر است و این است گفتار خدای تعالی: *و من يخرج من بيته مهاجرا الى الله و رسوله....* [۱۷۰] (هر که از خانه اش برای مهاجرت به سوی خدا و رسول او بیرون رود...) و اگر

به علت مهلت نیافتن در وقت تا اتمام امرش به کمال شرایع خود عمل نکند مسئولیتی ندارد و اعمالی که بر شخص بالغ ممنوع است بر کودکان تا به حد بلوغ نرسیده اند آن اعمال ممنوع نیست در این گفتار که فرماید: و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن.... [۱۷۱]. (و به زنان مؤمنه بگو دیده بر هم نهند تا آخر آیه). پس به زنها حرجی نیست که زینت خود را به کودک بنمایانند و همچنین احکام بر کودک جاری نباشند. ۹- زاد و توشه: یعنی داشتن آن مقدار مال و توانگری که بنده به وسیله آن به انجام امر خدا استعانت جوید و این است قول خدا: ما علی المحسنین من سیل. [۱۷۲]. (بر نیکوکاران راه عتابی نیست) آیا نمی بینی که خداوند عذر کسانی را که مالی برای انفاق نداشته اند پذیرفته و برای کسانی که امکان زاد و توشه بر آنها فراهم بوده و برای حج و جهاد و امثال آنها هزینه سفر و مرکب سواری داشته اند حجت را تمام کرده است و همچنین عذر فقراء را پذیرفته و در اموال توانگران حقی برای آنها واجب [صفحه ۱۳۸] گردانیده است که فرماید: للفقراء الذی احصروا فی سیل الله.... [۱۷۳]. (برای فقرائی است که محاصره و بازداشته شده اند در راه خدا...) و دستور فرمود که آنها را معاف دارند و در مورد آنچه نتوانند و نداشته باشند به آنها تکلیف آمادگی نداده است. ۱۰- سبب مهیج: آن قصد و نیتی است که انسان را بر انجام جمیع افعال و اعمال دعوت می کند و محل آن دل آدمی است پس هر که کاری دینی

کند ولی در دل خود بدان معتقد نباشد خداوند هیچ عملی را از چنین کسی جز به صدق نیت نپذیرد و بدین جهت است که خداوند از حال منافقین خبر داده است که فرماید: یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و الله اعلم بما یکتُمون [۱۷۴]. (می گویند به زبان خود آنچه را که در دلهایشان نیست و خداوند داناتر است بدانچه منافقین کتمان می کنند) آنگاه برای توییح مومنین به پیغمبرش نازل فرمود: یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون. [۱۷۵]. (ای کسانی که ایمان آورده اید چرا می گوئید آنچه را که عمل نمی کنید؟) و چون شخصی سخنی گوید و بدان معتقد باشد نیتش او را وادار می کند که سخن خود را با کردارش تصدیق نماید و اگر گفتارش از روی عقیده نباشد حقیقتش آشکار نباشد و خداوند صدق نیت را مجاز و روا داشته اگر چه فعل به علت مانعی (مثلاً در حال تقیه) موافق نباشد چنانکه در آنجا که فرماید: الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان [۱۷۶]. [صفحه ۱۳۹] (مگر کسی که از روی اکراه اظهار خلاف ایمان کند ولی دلش مطمئن به ایمان باشد) و گفتار او: لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم [۱۷۷]. (خداوند شما را به قسم های بیهوده تان مؤاخذه نمی کند) پس قرآن و اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارند که دل، مالک تمام حواس انسانی بوده و اعمال آنها را تصحیح می کند و آنچه را در دل درست کند (از روی عقیده قلبی انجام یابد) چیزی باطل نکند و این است شرح جمیع امثال پنجگانه که حضرت صادق

علیه السلام تذکر داده و از مجموع آنها منزلت میان منزلتین جبر و تفویض حاصل می شود و چون این امثال پنجگانه در وجود انسان فراهم و مجتمع شود عمل بر او واجب می شود چه خداوند عزوجل و رسول خدا بدان امر فرموده اند و هر گاه بنده فاقد یکی از این پنج چیز باشد نسبت به آن چیز عمل از وی ساقط می گردد. و اما شواهد قرآن بر اختیار و آزمایش که به استطاعت و توانائی باشد که آن جامع قول بین القولین است زیاد است و از جمله فرموده خدا است: و لنبلونکم حتی نعلم الجاهدین منکم و الصابرين و نبلوا اخبارکم. [۱۷۸]. (یقیناً شما را آزمایش می کنیم تا مجاهدین و صابریین شما را بدانیم و اخبارتان را آزمایش می کنیم.) و فرموده است: سنستدرجهم من حیث لا یعلمون. [۱۷۹]. (زود باشد که آنها را از جایی که ندانند غافلگیر کنیم.) و فرموده: الم، احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون. [۱۸۰]. (آیا مردم پندارند که به محض اینکه گویند ایمان آوردیم رها شوند و آنها [صفحه ۱۴۰] آزموده نشوند؟) و درباره آن فتنه ای که معنایش آزمایش است فرماید: و لقد فتنا سلیمان [۱۸۱] (و هر آینه آزمودیم سلیمان را) و در داستان موسی فرماید: فانا قدفتنا قومک من بعدک و اضلهم السامری [۱۸۲]. (ما قوم تو را پس از تو آزمودیم و سامری گمراهشان نمود) و همچنین گفتار خود موسی: ان هی الا فتنتک [۱۸۳] (این نیست مگر فتنه تو)، یعنی آزمایش تو. پس این آیات بعضی با بعضی دیگر مقایسه شوند و بعضی بعض دیگر را

تصدیق کنند. و اما آیاتی که به لفظ بلوی معنای آزمایش را دارند قول خدا است: لیلو کم فی ما آتیکم [۱۸۴] (تا بیازماید شما را در مورد آنچه به شما داد) و گفتار خدا: ثم صرفکم عنهم لیتلیکم [۱۸۵] (سپس شما را از آنها برگردانید تا شما را آزمایش کند). و گفتار خدا: انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنه. [۱۸۶] (ما آنها را آزمودیم همچنانکه صاحبان آن بوستان را آزمودیم). و گفتار خدا: الذی خلق الموت و الحیوه لیلو کم ایکم احسن عملا. [۱۸۷]. (مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان عمل بهتری دارید). و گفتار خدا: و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات، [۱۸۸] (و آنگاه که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود). [صفحه ۱۴۱] و گفتار خدا: و لو یشاء الله لانتصر منهم ولكن لیلوا بعضکم ببعض [۱۸۹] (اگر خدا بخواهد از آنها انتقام کشد ولی باید شما را به یکدیگر بیازماید). و هر چه از لفظ بلوی در قرآن که در آغاز بیان شد به معنی آزمایش بوده و امثال آن در قرآن زیاد است پس این آیات اثبات اختبار و آزمودن است زیرا که خداوند عزوجل آفریدگان را بیهوده نیافریده و آنها را مهمل و سر خود وانگذاشته و حکمتش را بازیچه نساخته است و بدین مطلب در این گفتار خود خبر داده است: افحسبتم انما خلقناکم عبثا [۱۹۰] (آیا چنین پندارید که شما را بیهوده آفریدیم؟). پس اگر گوینده ای بگوید آیا خداوند احوال بندگان را نمی داند تا آنها را آزمایش می کند؟ می گوئیم خداوند قبل از خلقت آنها می داند که آنها چه خواهند کرد و این است

گفتار خدا: و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه، [۱۹۱] (اگر به دنیا بازگردانیده شوند به همان کاری که از آن نهی شده اند بازگردند.) و آنها را آزمایش کند تا عدل خود را به آنها بفهماند و آنها را بدون دلیل قبل از کار بد عذاب نکند و خودش فرماید: و لو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا. [۱۹۲]. (و اگر آنها را قبلا با عذابی هلاک و نابود می کردیم می گفتند پروردگارا چرا به سوی ما رسولی نفرستادی؟) و باز فرماید: و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا [۱۹۳] (و ما عذاب نمی کنیم تا رسولی بفرستیم) و همچنین فرماید: رسلا مبشرین و منذرین [۱۹۴] (رسولانی مژده بخش و بیم دهنده). [صفحه ۱۴۲] بنابراین اختبار از جانب خدا به وسیله استطاعت و توانائی است که خداوند به بنده داده است و این است قول میان جبر و تفویض و قرآن بدین مطلب گویا است و اخبار ائمه از اولاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدین امر اجباری است. پس اگر بگویند اینکه خداوند فرماید هر که را خواهد هدایت کند و هر که را خواهد گمراه سازد و آنچه مانند آن است چه معنی دارد؟ گفته شود روش همه این آیات بر دو معنی است یکی اینکه خبر دادن از قدرت خداوند است یعنی او قادر است که هر که را خواهد هدایت کند و هر که را خواهد گمراه سازد و هر گاه به قدرت خود مردم را بر هدایت و ضلالت مجبور سازد در این صورت ثواب و عقابی بر عمل آنها واجب نشود

چنانکه ما در ضمن این رساله آن را شرح دادیم. و معنی دیگر اینکه مقصود از هدایت راهنمایی است، مانند گفتار خدا: و اما نمود فهدیناهم. [۱۹۵] (و اما قوم نمود را هدایت نمودیم)، یعنی راه حق را به آنها شناسانیدیم و خود آنها کوری را بر هدایت دوست داشته و ترجیح دادند! و اگر آنها را به انتخاب راه حق مجبور کرده بود نمی توانستند گمراه شوند و چنین نیست که هر وقت آیه مشابهی وارد این آیه بر آیات محکمی که به اخذ آنها مأموریم حجت شود و از این جهت است سخن خدا: منه آیات محکمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم. [۱۹۶]. (پاره ای از آیات قرآن آیاتی است محکم و روشن که آنها ام الكتابند و آیات دیگر هم مبهم و متشابه اند و اما کسانی که در دلشان کجی است از مبهم و تشابه آن پیروی کنند. بهجت فتنه جوئی و طلب تأویل آن از رأی خطای خود و تأویل آن را نمی داند مگر خدا...)، [صفحه ۱۴۳] و فرموده است: فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه. [۱۹۷] (به بندگان من مژده بده آن کسانی که سخن را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند). یعنی از روشن تر و واضح ترش، اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب. [۱۹۸]. (آنانند که خداوند هدایتشان کرده و آنها هستند خردمندان). خداوند به من و فضل خویش ما و شما را به گفتاری که دوست دارد و مورد رضایت او است موفق گرداند و

ما و شما را از نافرمانی هایش دور دارد و سپاس بسیار خدای را است چنانکه شایسته آن است و صلی الله علی محمد و آله الطیبین و حسبنا الله و نعم الوکیل. [۱۹۹]. [صفحه ۱۴۴]

از کلمات قصار

۱- من اتقی الله یتقی و من اطاع الله یتطاع. ترجمه: کسی که از خدا بترسد (مردم) از او می ترسند و هر که خدا را اطاعت کند مطاع دیگران شود. ۲- من اطاع الخالق لم یبال بسخط المخلوق، و من اسخط الخالق فایقن ان یحل به الخالق سخط المخلوق. و ان الخالق لا یوصف الا بما وصف به نفسه و انی یوصف الخالق الذی تعجز الحواس ان تدرکه و الاوهام ان تناله و الخطرات ان تحده و الابصار عن الاحاطه به جل عما یصفه الواصفون و تعالی عما ینعته الناعتون. [۲۰۰]. ترجمه: هر که اطاعت خالق کند از خشم مخلوق باکی ندارد و کسی که خالق را به خشم آورد باید یقین کند که خالق او را گرفتار خشم مخلوق نماید و یقینا خالق توصیف نشود جز بدانکه خودش بدان خود را توصیف کرده است و کجا وصف شود خالقی که حواس از درک آن عاجزند و اوهام بدو نرسند و تصورات و خاطرات قلبی محدودش نکنند و چشم ها از احاطه او درمانده اند، او بزرگتر [صفحه ۱۴۵] است از آنچه وصف کنندگان توصیفش کنند و بالاتر از مدح تعریف کنندگان است. ۳- من امن مکر الله و الیم اخذه تکبر حتی یحل به قضائه و نافذ امره، و من کان علی بینه من ربه هانت علیه مصائب الدنیا و لو قرض و نشر. ترجمه: هر

که از مکر خدا و عذاب دردناک او ایمن باشد کبر می ورزد تا اینکه قضاء خدا و امر نافذ او به وی می رسد و کسی که از پروردگارش بینه ای داشته باشد مصائب دنیا بر او آسان شود اگر چه او را مقراض کنند و اره نمایند. ۴- الشاکر اسعد بالشکر منه بالنعمة التي او جيت الشکر لان النعم متاع، و الشکر نعم و عقبی. ترجمه: شکر گزار به خود شکر سعادت مندتر است از نعمتی که موجب شکر شده زیرا که نعمتها متاع دنیا است و شکر و سپاسگزاری، نعمتهای دنیا و آخرت است. ۵- ان الله جعل الدنيا دار بلوی و الآخرة دار العقبی، و جعل بلوی الدنيا لثواب الآخرة سببا، و ثواب الآخرة من بلوی الدنيا عوضا. ترجمه: خداوند دنیا را سرای گرفتاری و آزمایش قرار داده و آخرت را سرای عقبی و مکافات و گرفتاری دنیا را سبب ثواب آخرت و ثواب آخرت را عوض بلیات دنیا قرار داده است. ۶- ان الظالم الحالم یکاد ان یعفی علی ظلمه بحلمه، و ان المحق السفیه یکاد ان یطفیء نور حقه بسفهه. ترجمه: [صفحه ۱۴۶] ستمکار بردبار نزدیک است که به سبب حلمش ستم وی مورد عفو قرار گیرد و صاحب حق بی خرد نزدیک است که به سبب بی خردیش نور حقش را خاموش سازد. ۷- من جمع لک وده و رأیه فاجمع له طاعتک. ترجمه: هر که از روی دوستی به تو نظری دهد تو هم همه جانبه اطاعت او کن. ۸- من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره. ترجمه: هر که خود را خوار و پست شمارد از شر او آسوده مباش. ۹- الدنيا

سوق ربح فیها قوم و خسر آخرون. [۲۰۱]. ترجمه: دنیا بازاری است که گروهی در آن سود برند و گروهی دیگر زیان کنند.

۱۰- الجهل و البخل اذم الاخلاق، و الطمع سجيۀ سيئه. ترجمه: جهل و بخل نکوهیده ترین اخلاقند و حرص و طمع خوی بدی است.

۱۱- من رضی عن نفسه کثر الساخون علیه. ترجمه: هس کس از خود راضی و خودپسند باشد خشمناکان بر او زیاد شود.

۱۲- المقادیر تریک ما لم یخطر ببالک. ترجمه: مقدرات برای تو آنچه را که از خاطرات نگذشته نمایان سازد. ۱۳- راکب الحرون اسیر نفسه و الجاهل اسیر لسانه. [صفحه ۱۴۷] ترجمه: آنکه سوار مرکب طغیان و سرکشی است اسیر نفس خود بوده و نادان اسیر زبانش می باشد.

۱۴- الناس فی الدنیا بالأموال و فی الآخرة بالأعمال. ترجمه: (ارزش) مردم در دنیا به وسیله اموال است و در آخرت به وسیله اعمال (صالحه).

۱۵- المصیبه للصابر واحده و للجازع اثنتان. ترجمه: مصیبت بر شخصی که بدان شکیبیا باشد یکی است و بر آنکه جزع و بی تابی کند دو تا است.

۱۶- الهزل فکاهه السفهاء و صناعة الجهال. ترجمه: شوخی و بیهوده گوئی خوشمزگی بی خردان و کار نادانان است.

۱۷- السهر الذ للمنام و الجوع یزید فی طیب الطعام. ترجمه: بیداری لذیذ کننده تر است برای خواب و گرسنگی در پاکیزگی و خوشی طعام می افزاید.

۱۸- اذکر مصرعک بین یدی اهلک، فلا طیب یمنعک و لا حیب ینفعک. ترجمه: بر زمین افتادن خود را در مقابل خانواده ات یاد کن، پس نه طیبی است که تو را از مردن مانع شود و نه دوستی که در آن حال به

تو نفعی برساند. [صفحه ۱۴۸] ۱۹- الغضب علی من تملک لوم. ترجمه: خشمگین شدن بر کسی که در تملک تو است دنائت و پستی است. ۲۰- الحکمه لا تنجع فی الطباع الفاسده. ترجمه: حکمت در طبیعهای فاسده سودمند نیفتد. ۲۱- اذا کان زمان، العدل فیه اغلب من الجور فحرام ان یظن باحد سوء حتی یعلم ذلک منه، و اذا کان زمان، الجور اغلب فیه من العدل فلیس لاحد ان یظن باحد خیرا ما لم یعلم ذلک منه. ترجمه: هر گاه زمانی باشد که عدالت و داد بر جور و ستم غلبه کند پس به کسی بدگمان شدن حرام است تا اینکه به بدی او علم حاصل شود و هر گاه زمانی باشد که جور و ستم بر عدل و داد غلبه کند پس کسی نباید به کسی مادامی که به نیکی او علم پیدا نکند گمان نیک برد. ۲۲- لا تطلب الصفا ممن کدرت علیه، و لا الوفا لمن غدرت به، و لا النصح ممن صرفت سوء ظنک الیه، فانما قلب غیرک کقلبک له. [۲۰۲]. ترجمه: (به متوکل فرمود) از کسی که به او کدورت نموده ای صفا مطلب و از کسی که به او خیانت کرده و نقض عهد کرده ای وفا مجو و از کسی که به او بدگمان شده ای نصیحت و خیرخواهی مخواه زیرا قلب دیگری نسبت به تو مانند قلب تو نسبت به او است. ۲۳- مخالطه الاشرار تدل علی شر من یخالطهم. [صفحه ۱۴۹] ترجمه: آمیزش و مخالطت با اشرار دلیل شرارت آن کسی است که با آنها مخالطت نموده است. ۲۴- الکفر للنعم اماره البطر و سبب للغیر.

ترجمه: کفران نعمتها نشانه سرکشی است و موجب دیگرگونی آنها شود. ۲۵- الاخلاق تتصفحها المجالسه. ترجمه: مجالست (با مردم) اخلاق آنها را مورد تفحص و تأمل قرار دهد. ۲۶- ما استراح ذو الحرص. [۲۰۳]. ترجمه: طمعکار هرگز آسوده و راحت نشود. [صفحه ۱۵۰]

ارجوزه در مدح امام هادی

علامه فقید شیخ محمد حسین اصفهانی غروی در مدح امام علی النقی علیه السلام ارجوزه ای دارد که شامل نکات دقیق عرفانی و فلسفی بوده و درک و فهم آن از سطح افکار مردم عادی بسی بالاتر می باشد لذا ذیلا با نگارش آن (برای اهل ذوق) بخش یکم کتاب خاتمه می یابد. لقد تجلی مبدء الایجاد فی غایه الوجود باسم الهادی احسن خلق کل شیء فهدی و باسمه الهادی اهتدی من اهتدی میز بین الماء و السراب بالعلم الهادی الی الصواب فبان وجه الحق ذاتا و صفة بنیر العلم و نور المعرفة و انفجرت لكل قلب صادی عین الحیاه من حیاض الهادی منه حیات الروح بالهدایه بل مطلق الحیات بالعنايه بل هو فی العقول و الارواح كالروح فی الاجساد و الاشباح کیف و من مشرقه صبح الازل فلا یزال مشرقا و لم یزل به حیات عالم الامکان فانه كالنفس الرحمانی معنی الحقیقه المحمدیه و صوره المشیه الفعلیه و وجهه فی مصحف الامکان فاتحه الكتاب فی القران [صفحه ۱۵۱] بل وجهه عنوان حسن الذات دیباجه الاسلام و الصفات طلعتہ مطلع نور النور و مشرق الشموس و البدور غرته فی افق الامامه بارقه العزه و الکرامه نور الهدی و الرشده فی جبینہ بحر الندی و الجود فی یمینہ بل هی بیضاء سماء المعرفة بها اضاء کل اسم و صفة بل یده فی البسط

فوق كل يد و كيف لا و هي يد الله الاحد كلتا يديه مبدء الايادي و فيهما نهايه المراد ففي اليمين قلم العنايه و في الشمال علم الهدايه و اليمين و الامان في يمناه و اليسر و اليسار في يسراه و عينه باصره البصائر و نورها النافذ في الضمائر بل عينه في النور و الشعاع انسان عين عالم الابداع بل هي في الضياء و البهاء قره عين عالم الاسماء انفاسه جواهر الناسوت و صدره خزانة اللاهوت و قلبه في قالب الامكان كالروح في الاعيان و الاكوان و كيف و هو اعظم المظاهر للمتجلى بالجمال الباهر همته فوق سماوات الهمم بل هي كالعنقاء في قاف القدم و عزمه يكاد يستبق القضاء كيف و في رضاه الله رضا و هو له ولايه الهدايه في منتهى مراتب الولايات و هو يمثل النبي الهادي في بث روح العلم و الارشاد فانه لكل قوم هادي كجده المنذر للعباد بل سره الخفي في هدايته موصل كل ممكن لغايته فهو له في مسند التمكين هدايه التشريع و التكوين [صفحه ١٥٢] هو النقي لم يزل نقياً و كان عند ربه مرضياً بل هو من شوائب الامكان مقدس بمحكم البرهان و كيف و هو برزخ البرازخ و دونه كل مقام شامخ و سره بكل معناه نقي فانه سر الوجود المطلق فهو مجرد عن القيود فكيف بالرسوم و الحدود فهو نقي السر و السريره و سر جده بحكم السيره و هو كتاب ليس فيه ريب و شاهد فيه تجلى الغيب و كيف لا و هو ابن من تدلى في قربه من العلى الاعلى ما كذب الفؤاد ما راه قد بلغ الشهود منتهاه مراته نقيه

من الكدر فما طغى قط و ما زاغ البصر حاز من الجلال و الجمال ما جاوز الحد من الكمال كماله ليس له نهايه فانه غايه كل غايه و فى محيط كل اسم و صفه هو المدار عند اهل المعرفه و محور الافلاك بل مديرها يل منه ادنى اثر اثيرها و العرش و السبع العلى ببابه مثنيه العطف الى اعتابه له من النعوت و الشئون ما جل ان يخطر فى الظنون و بابه باب رواق العظمه و مستجار الكعبه المعظمه و هو مطاف الملاء الاعلى كما تطوف بالضراح املاك السماء و بابه كعبه اهل المعرفه لهم بها مناسك موظفه و هو منى و فيه غايه المنى و كيف لا و هو مقام من دنى فاين منه الحجر و المقام و اين منه المشعر الحرام و الحرم الامن حريم بابه و البيت منسوب الى جنابه [صفحه ١٥٣] ملجاء كل مله و نحلته و هو لارباب القلوب قبله ملاذ كل حاضر و باد و كيف لا و الباب باب الهادى بل هو باب الله من اتاه فقد اتى الله فما اعلاه و لست احصى مكرمات الهادى فانها فى العد كالاعداد وجوده الفرد مقوم العدد فهو مثال واحديه الاحد مقامه المنيع جمع الجمع بحكم العقل و حكم السمع و ليس يدنو من مقامه العلى لا ملك و لا نبى او ولى و ليس فى وسع نبى او ملك نيل مقام دونه اعلى الفلك له معارج الى الصعود فى مبتداها منتهى الشهود اذ هو سر من رقى ارقاها و نال اقصى العز من ادناها لا يرتقيها احد سواه غايه سير الغير مبتداه هى المقامات فما ارقاها اذ منتهى السدره

مبتدأها ويل لمن مشاه في ركابه اسائه منه الى جنابه و هو ابن من اسرى به الجليل و كان في رقابه جبرئيل ابوه فارس الوجود كله و رامح السماء تحت ظله أفي ركاب العبد يمشى سيده لا و الذي بنصره يؤيده فانتصر الله له بالمنتصر و هكذا اخذ عزيز مقتدر و كم اساء المتوكل الادب احضره عند الشراب و الطرب و هو من السنه و الكتاب منزله اللب من اللباب أهذه القبائح الشنيعه بمحضر من صاحب الشريعة أيطلب لشرب من الامام و هو ولي عصمه الاحكام أيطلب الغناء بالاشعار من معدن الحكمه و الانوار [صفحه ١٥٤] انزله في اشنع المنازل و فخر كل منزل بالنازل من هو عند ربه مكين فلا- عليه اينما يكون له رياض القدس مأوى و مقر خان الصعاليك غطاء للبصر شاهد منه في بنى الرسول ما كاد ان يذهب بالعقول و كم اساء القول في ابيه على الغدر و في بنيه حتى انتهى الامر الى الصديقه فظاهر الكفر على الحقيقه عاجله المنتقم القهار بضربه تقدح منه النار فانهار في نار الجحيم المؤصده مخلدا في عمد ممدده قاسى الامام من بنى العباس ما ليس فى الوهم و فى القياس كم مره من بعد مره حبس و هو بما يراه منهم محتبس حتى قضى بالغم عمرا كاملا فسمه المعتر سما قاتلا قضى شهيدا فى ديار الغربه فى شده و محنه و كربه بكته عين الرشد و الهدايه حيث هوى منها اجل رايه بكته عين العلم و الادب و محكم السنه و الكتاب بكته عين الفلك الدوار حزنا على المدير و المدار بكاه ادم صفى مذ مضى صفاء وجه الدهر و اسود الفضا و

ناح نوح لعظيم شأنه حيث رأى اعظم من طوفانه و رزئه الجليل فى الخليل رماه بالبكاء و العويل لقد بكى الكليم حتى صعقا كان روحه تحاول اللقاء من رنه المسيح فى السماء ارجائها ترتج بالبكاء بكاه جده النبى المجتبى كانه ضياء عينه خبا بكته اعين البدور النيره ابائه الغر الكرام البرره [صفحه ١٥٥] بكاه كل ما سوى الله على مصابه الوحوش فى الفلا. [٢٠٤]. يا ابا الحسن يا على بن محمد ايها الهادى النقى يا بن رسول الله يا حجه الله على خلقه يا سيدى و مولاى انى توجهت و استشفعت و توسلت بك الى الله و قدمتك بين يدى حاجاتى يا وحيها عند الله اشفع لى عند الله. و صلى الله على محمد و اله الطيبين الطاهرين فضل الله كمپانى

پاورقى

[١] ارشاد مفيد - اعلام الورى - مناقب ابن شهر آشوب جلد ٢ ص ٤٤٢ - روضه الواعظين جلد ١ ص ٢٤٦.

[٢] مطالب السئول ص ٨٨ - تذكره الخواص ص ٢٠٣ - اثبات الوصيه - فصول المهمه - نورالابصار ص ١٨١.

[٣] الاثمه الاثنى عشر ص ١٠٨.

[٤] جلاء العيون ص ٥٦٨.

[٥] به كتاب حضرت جواد الاثمه تأليف نگارنده مراجعه شود.

[٦] اثبات الوصيه.

[٧] چون لقب جعفر بن معتصم خليفه عباسى هم متوكل بود لذا امام دستور فرموده بود كه آن جناب را به لقب متوكل نخوانند.

[٨] بحار الانوار جلد ٥٠ ص ١١٣.

[٩] اعيان الشيعه جلد ٤ - ٤ - ق ٢ ص ١٧٣.

[١٠] الامام على الهادى عليه السلام تأليف دخيل ص ١٥.

[١١] اثبات الوصيه ص ٢٢٥.

[١٢] مناقب جلد ٢ ص ٤٤٨ و ٤٥٠.

[١٣] امالى صدوق مجلس ٦٤ حديث ١١.

[١٤] الامام على الهادى عليه السلام تأليف دخيل ص ٢٠.

[١٥] اعلام الوری.

[١٦] تذکره الخواص ابن جوزی

[۱۷] الامام علی الهادی تألیف دخیل ص ۸۳.

[۱۸] ینایع الموده ص ۳۸۶.

[۱۹] نورالابصار شبلنجی ص ۱۸۱.

[۲۰] انوار البهیة ص ۱۴۹.

[۲۱] ارشاد مفید جلد ۲ باب ۲۷.

[۲۲] مراه الجنان جلد ۲ ص ۱۶۰.

[۲۳] مطالب السئول ص ۸۸.

[۲۴] ناسخ التواریخ دوران امام هادی جلد ۱ ص ۱۸۵.

[۲۵] اعیان الشیعه جلد ۴ - ق ۲ ص ۱۷۴.

[۲۶] مناقب جلد ۲ ص ۴۴۲.

[۲۷] ناسخ التواریخ دوران امام هادی جلد ۱ ص ۱۸۹.

[۲۸] ارشاد مفید جلد ۲ باب ۲۷.

[۲۹] امام جواد علیه السلام دفعه نخستین به دعوت مأمون از مدینه به بغداد مسافرت فرمود و در آن جا با ام الفضل دختر مأمون ازدواج کرد و پس از چندی به مدینه مراجعت فرمود و دفعه دوم به دستور معتصم که پس از مرگ مأمون به خلافت رسیده بود به همراه ام الفضل به بغداد رفت و به دست آن ملعونه و به تحریک معتصم مسموما رحلت فرمود - به کتاب جواد الائمه تألیف نگارنده مراجعه شود.

[۳۰] فصول المهمه ابن صباغ ص ۲۹۳ - روضه الواعظین جلد ۱ ص ۲۴۴ و کتب دیگر.

[۳۱] سوره حجرات آیه ۱۲.

[۳۲] اصول کافی جلد ۲ باب الاشارة و النص علی بن ابی الحسن الثالث حدیث ۲ - ارشاد مفید جلد ۲ باب ۲۸ حدیث ۲.

[۳۳] اثبات الوصیه.

[٣٤] الامام على الهادي تأليف دخيل ص ١٢ نقل از اثبات الهداه.

[٣٥] الامام على الهادي تأليف دخيل ص ١٢ نقل از اثبات الهداه.

[٣٦] بحار الانوار جلد ٥٠ ص ١١٨.

[٣٧] اصول كافي جلد ١ باب ان الارض لا تخلو من حجه حديث ٩.

[٣٨] اصول كافي باب مولد ابي جعفر الثاني حديث ٩.

[٣٩] تاريخ الخلفاء، ص ٣٢١.

[٤٠] منتخب التواريخ ص ٤٦٤.

[٤١] مقاتل الطالبين ص ٥٩٨.

[٤٢] امالي طوس

[۴۳] تذکره الخواص ص ۲۰۹.

[۴۴] اثبات الوصیه ص ۲۲۵ - عیون المعجزات ص ۱۳۱.

[۴۵] روضه الواعظین جلد ۱ ص ۲۴۵ - ارشاد مفید - اصول کافی.

[۴۶] مناقب ابن شهر آشوب جلد ۲ ص ۴۴۲ - اعلام الوری ص ۳۳۹ - جلاء العیون ص ۵۶۹.

[۴۷] تذکره ی ابن جوزی ص ۲۰۲.

[۴۸] مناقب جلد ۲ ص ۴۵۳ - فصول المهمه ابن صباغ ص ۲۹۸ - اصول کافی - اعلام الوری و ارشاد مفید و کتب دیگر.

[۴۹] معمولا این اشعار در بعضی کتابها مانند بحار الانوار و تذکره ابن جوزی و کتاب الاثمه الاثنی عشر ابن طولون و وفيات الاعیان و غیر هم شش بیت (از بیت پنجم تا دهم) و در بعضی مانند اعیان الشیعه و انوار البهیة و مروج الذهب و بعضی دیگر نه بیت (از بیت پنجم تا سیزدهم) نوشته شده است ولی شبلنجی در نور الابصار می نویسد که این قصیده بلیغه در پند و موعظه است و اولش این است انظر ماذا تری ایها الرجل... و چهار بیت اول را اضافه کرده است همچنین در کتاب تحفه ناصری از بیت سیزدهم به بعد نیز ابیاتی اضافه نوشته شده و از بیت پنجم به بعد در دیوان منسوب به حضر امیر علیه السلام نیز قید گردیده است که تمام این اشعار از کتب مزبوره جمع و تنظیم گشته و به صورت قصیده بالا زینت بخش این کتاب قرار داده شد.

[۵۰] نور الابصار شبلنجی ص ۱۸۲ - مروج الذهب چاپ بیروت جلد ۴ ص ۱۱ - وفيات الاعیان جلد ۳ - ص ۲۷۷ - راه الجنان جلد ۲ ص ۱۶۰ - تحفه ناصری و کتب دیگر.

[۵۱] سوره هود آیه ۶۵.

[۵۲] مهج الدعوات ص ۲۶۷

[۵۳] منتخب التواریخ ص ۴۶۴.

[۵۴] این جوان برای پسرعمش (علی علیه السلام) غیرت نشان داد سر جوان به... مادرش!.

[۵۵] کامل ابن اثیر جلد ۷ ص ۵۵.

[۵۶] تتمه المنتهی ص ۲۳۸.

[۵۷] امالی طوسی جلد ۱ ص ۳۳۷.

[۵۸] تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۳۳۱.

[۵۹] مقاتل الطالبین.

[۶۰] باید گفت: ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار تا باز که او را بکشد آنکه تو را کشت! و باز باید گفت چه بدبخت بودند خلفای عباسی و امثال آنها که جاه طلبی و حب ریاست چشم و گوش آنها را چنان کور و کر نموده بود که برای سه چهار سال حکومت و جاه طلبی دنیا و آخرت خود را تباه نموده و در سنین جوانی با هزاران وزر و بال به کام مرگ فرو رفتند معاذ الله من شر النفس، ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی.

[۶۱] سوره براءت آیه ۲۵.

[۶۲] مناقب جلد ۲ ص ۴۴۳ - بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۱۶۳ - نقل از جلد ۷ کافی - تحف العقول.

[۶۳] سوره مؤمن آیه ۸۴ و ۸۵.

[۶۴] الاحتجاج جلد ۲ ص ۲۵۸.

[۶۵] منتخب التواریخ ص ۷۰۹.

[۶۶] الامام علی الهادی تألیف دخیل ص ۵۱ نقل از مآثر الکبراء.

[۶۷] سوره آل عمران آیه ۲۳.

[۶۸] سوره مجادله آیه ۱۱.

[۶۹] سوره زمر آیه ۹.

[۷۰] الاحتجاج جلد ۲ ص ۲۵۹.

[۷۱] سوره ی نمل آیه ی ۴۰.

[۷۲] سوره ی یوسف آیه ی ۱۰۰.

[۷۳] سوره یوسف آیه ۱۰۱.

[۷۴] سوره یونس آیه ۹۴.

[۷۵] سوره آل عمران آیه ۶۱.

[۷۶] سوره طلاق آیه ۲.

[۷۷] سوره شوری آیه ۵۰.

[۷۸] سوره فرقان آیه ۶۹ - ۶۸.

[۷۹] تحف العقول ص ۳۵۶ - ۳۵۴.

[۸۰] مناقب جلد ۲ ص ۴۴۵.

[۸۱] فصول المهمه مالکی ص ۲۹۵ - ارشاد مفید

جلد ۲ باب ۲۹ حدیث ۱.

[۸۲] عیون المعجزات ص ۱۳۱.

[۸۳] كشف الغمه ص ۲۹۸.

[۸۴] سورة يوسف آیه ۴۷ تا ۴۹.

[۸۵] اثبات الوصیه - عیون المعجزات ص ۱۳۲.

[۸۶] حدیقه الشیعه ص ۶۸۶.

[۸۷] اعلام الوری.

[۸۸] بحار الانوار جلد ۵۰ ص ۱۴۲ - ۱۴۱.

[۸۹] روضه الواعظین جلد ۱ ص ۲۴۴ - اصول کافی باب مولد ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام حدیث ۹ - مناقب ابن شهر آشوب.

[۹۰] بحار الانوار جلد ۵۰ ص ۱۴۹ - ۱۵۰ - منتهی الآمال جلد ۲ ص ۲۴۸.

[۹۱] اصول کافی باب مولد ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام حدیث ۲.

[۹۲] كشف الغمه ص ۲۹۴.

[۹۳] اثبات الوصیه.

[۹۴] بحار الانوار جلد ۵۰ ص ۱۴۸.

[۹۵] حدیقه الشیعه ص ۶۹۰.

[۹۶] حیوه القلوب جلد ۱ ص ۴۰۵ - امالی صدوق مجلس ۳۷ حدیث ۸.

[۹۷] امالی صدوق مجلس ۸۶ حدیث ۱۲ - عیون اخبار الرضا جلد ۲ ص ۲۶۲.

[۹۸] مجموعه ورام جلد ۲ ص ۷۲.

[۹۹] عیون اخبار الرضا جلد ۲ ص ۵۱.]

[۱۰۰] حدیقه الشیعه ص ۶۰۳ - ۶۰۲.

[۱۰۱] اصول کافی جلد ۱ کتاب العقل و الجهل حدیث ۲۰.

[۱۰۲] اعتقادات صدوق.

[۱۰۳] بحار الانوار جلد ۵۰ ص ۲۰۸.

[۱۰۴] تتمه المنتهی ص ۲۲۴ - ۲۲۳.

[۱۰۵] تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۳۱۳ - ۳۱۱.

[۱۰۶] سوره ی براءت آیه ی ۱۲۳.

[۱۰۷] برای اطلاع از شرح حال علویین که در زمان خلفای عباسی علیه آنان خروج نموده اند به کتاب مقاتل الطالبیین مراجعه شود.

[۱۰۸] تتمه المنتهی ص ۲۴۹ - ۲۴۷ با تلخیص عبارات.

[۱۰۹] مقاتل الطالبیین ص ۶۴۶.

[۱۱۰] اعلام الوری - ارشاد مفید - مناقب ابن شهر آشوب - روضه الواعظین.

[۱۱۱] مروج الذهب - اصول کافی - نورالابصار شبلنجی - فصول المهمه - تذکره ابن جوزی - مطالب السؤل.

[۱۱۲] حدیقه الشیعه ص ۶۹۵.

[۱۱۳] مناقب جلد ۲ ص ۴۴۲.

[۱۱۴] اعیان الشیعه

جلد ۴ - ق ۲ ص ۱۸۱ - انوار البهيه ص ۱۵۰.

[۱۱۵] اعلام الوری - انوار البهيه ص ۱۳۸.

[۱۱۶] ارشاد مفید - نورالابصار - اعلام الوری - مناقب ابن شهر آشوب - اعیان الشيعه و کتب دیگر.

[۱۱۷] منتهی الآمال جلد ۲ ص ۲۶۱.

[۱۱۸] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۲۲۷.

[۱۱۹] منتخب التواريخ ص ۷۰۸.

[۱۲۰] رجال کشی ص ۵۷۱.

[۱۲۱] امالی صدوق مجلس ۵۴ حدیث ۲۴.

[۱۲۲] رجال کشی ص ۶۰۶.

[۱۲۳] مجالس المؤمنین جلد ۱ ص ۴۲۳.

[۱۲۴] منتهی الآمال جلد ۲ ص ۲۶۴.

[۱۲۵] مجالس المؤمنین جلد ۱ ص ۴۰۹ - رجال کشی ص ۶۰۹.

[۱۲۶] الامام علی الهادی علیه السلام تألیف دخیل ص ۵۴ - ۵۵.

[۱۲۷] الامام علی الهادی علیه السلام تألیف دخیل ص ۵۴ - ۵۵.

[۱۲۸] مهج الدعوات ص ۲۷۱.

[۱۲۹] مهج الدعوات ص ۶۰.

[۱۳۰] مهج الدعوات ص ۴۴.

[۱۳۱] الامام علی الهادی علیه السلام ص ۵۱ و ۵۲.

[۱۳۲] الامام علی الهادی علیه السلام ص ۵۱ و ۵۲.

[۱۳۳] توحید صدوق باب ۸ - اصول کافی جلد ۱ باب فی ابطال الرؤیه حدیث ۴.

[۱۳۴] امالی صدوق مجلس ۸۱ حدیث ۱۴ - روضه الواعظین جلد ۱ ص ۳۸.

[۱۳۵] الاحتجاج جلد ۲ ص ۲۵۰.

[۱۳۶] سوره مائده آیه ۵۵ - ۵۶.

[۱۳۷] سوره احزاب آیه ۵۷.

[۱۳۸] سوره كهف آیه ۴۹.

[۱۳۹] سوره حج آیه ۱۰.

[۱۴۰] سوره یونس آیه ۴۴.

[۱۴۱] سوره بقره آیه ۸۱.

[۱۴۲] سوره نساء آیه ۱۰.

[۱۴۳] سوره نساء آیه ۵۹.

[۱۴۴] سوره بقره آیه ۸۵.

[۱۴۵] سوره انعام آیه ۱۶۰.

[۱۴۶] سوره آل عمران آیه ۳۰.

[۱۴۷] سوره مؤمن آیه ۱۷.

[۱۴۸] سوره زمر آیه ۷.

[۱۴۹] سوره آل عمران آیه ۱۰۲.

[۱۵۰] سوره الذاریات آیه ۵۷ - ۵۶.

[۱۵۱] سوره نساء آیه ۳۵.

[۱۵۲] سوره انفال آیه ۲۰.

[۱۵۳] سوره بقره آیه ۸۵.

[۱۵۴] سوره زخرف آیه ۳۱.

[۱۵۵] سوره زخرف آیه ۳۲.

[۱۵۶] سوره

احزاب آیه ۳۶.

[۱۵۷] سوره اسراء آیه ۷۰.

[۱۵۸] سوره تین آیه ۴.

[۱۵۹] سوره انفطار آیه ۶ و ۷ و ۸.

[۱۶۰] سوره حج آیه ۳۷.

[۱۶۱] سوره نحل آیه ۱۴.

[۱۶۲] سوره نحل آیه ۷ - ۵.

[۱۶۳] سوره تغابن آیه ۱۶.

[۱۶۴] سوره بقره آیه ۲۸۶.

[۱۶۵] سوره طلاق آیه ۷.

[۱۶۶] سوره نور آیه ۶۰.

[۱۶۷] سوره آل عمران آیه ۹۷.

[۱۶۸] سوره مجادله آیه ۴ و ۵.

[۱۶۹] سوره نساء آیه ۹۸.

[۱۷۰] سوره نساء آیه ۱۰۰.

[۱۷۱] سوره نور آیه ۳۱.

[۱۷۲] سوره توبه آیه ۹۱.

[۱۷۳] سوره بقره آیه ۲۷۳.

[۱۷۴] سوره آل عمران آیه ۱۶۷.

[۱۷۵] سوره صف آیه ۲.

- [۱۷۶] سوره نحل آیه ۱۰۶.
- [۱۷۷] سوره بقره آیه ۲۲۵.
- [۱۷۸] سوره محمد آیه ۳۱.
- [۱۷۹] سوره اعراف آیه ۱۸۱.
- [۱۸۰] سوره عنکبوت آیه ۱۰.
- [۱۸۱] سوره ص آیه ۳۳.
- [۱۸۲] سوره طه آیه ۸۵.
- [۱۸۳] سوره اعراف آیه ۱۵۵.
- [۱۸۴] سوره مائده آیه ۴۸.
- [۱۸۵] سوره آل عمران آیه ۱۵۲.
- [۱۸۶] سوره قلم آیه ۱۷.
- [۱۸۷] سوره الملک آیه ۲.
- [۱۸۸] سوره بقره آیه ۱۲۴.
- [۱۸۹] سوره محمد آیه ۴.
- [۱۹۰] سوره مؤمنون آیه ۱۱۵.
- [۱۹۱] سوره انعام آیه ۲۸.
- [۱۹۲] سوره طه آیه ۱۳۴.
- [۱۹۳] سوره اسراء آیه ۱۵.
- [۱۹۴] سوره نساء آیه ۱۶۵.
- [۱۹۵] سوره فصلت آیه ۱۷.

[۱۹۶] سوره آل عمران آیه ۷.

[۱۹۷] سوره زمر آیه ۱۷.

[۱۹۸] سوره زمر آیه ۱۷.

[۱۹۹] تحف العقول ص ۳۵۲ - ۳۳۸.

[۲۰۰] كشف الغمه ص ۲۹۵.

[۲۰۱] تحف العقول - كلمات قصار.

[۲۰۲] بحار الانوار جلد ۷۸ ص ۳۷۰ - ۳۶۹.

[۲۰۳] ناسخ التواریخ دوران امام هادی ۷ جلد ۲ ص ۱۹۹ نقل از کتاب معالم العبر.

[۲۰۴] الانوار القدسیه ص ۶۳ - ۵۸.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

